

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشد الحمد که درین اوان فرخی اقتران کتاب مستطاب کامل النصاب مبر از نقص و عیب لمسی به

نور الارباب
في ترجمته
فتوح الغيب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف وقائق آفتاب آسمان و نایت ماہتاب شہستان ہدایت
اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صدوری و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی علوی
قلندر کا کوروی تصحیح حضرت فلک رفعت نادرہ آوان نتیجہ نوع انسان تیر برج باطلی گوہر برج
کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجارت یادگار دو دمان حضرت شہر
عالی قدر والا گرجناب منشی الرضا علی صاحب شہر کا کوروی بفراہش لائق لوح و ستایش
مقبول رب احد جناب منشی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کا کوروی

بایستم

احقر انام قارى محمد عبد الولى عفا الله عنه خلف علامه اسى مولانا محمد عبد العلى دراسى نور الله توبته

طبعة المطبع الكائن في مدينة

فهرست مکتب مستطاب لاریبی تبحر لغیب

ردیف	مضمون	صفحه	مضمون	ردیف	مضمون	صفحه
۳	حالات مختلف حضرت توحید قدس سره	۲۴	مقاله بیستم در بیان تعلیم	۴۵	مقاله بیستم در بیان مطالب	
۴	مقاله اولی در بیان اینکه هر کس را	۲۵	حقیقت انقطاع	۴۶	کاوال فقران کیون کفر	
۵	و تمام احوال خود و هم چنان در وی	۲۶	مقاله شانزدهم در بیان معنی از	۴۷	مقاله سی و یکم در بیان جوارح و فروع	
۶	مقاله دوم در بیان اعتبار	۲۷	اعتماد بر خلق و اسباب	۴۸	مقاله سی و یکم در بیان دفع غفیب قلب	
۷	سنت و ترک و رعایت	۲۸	مقاله هفتم در بیان معانی	۴۹	مقاله سی و دوم در جواب از شبهه	
۸	مقاله سوم در بیان کیفیت	۲۹	وصول الی الله	۵۰	بقا و صحت و حجت مال و منال	
۹	بتلا و بنده بلا و علاج آن	۳۰	مقاله هجدهم در بیان معانی غنا	۵۱	مقاله سی و سوم در بیان قسام مردم	
۱۰	مقاله چهارم در مراتب موت از	۳۱	مقاله نوزدهم در بیان انباء و عده	۵۲	که چهار نوع اند	
۱۱	خلق و مواد اراده	۳۲	خواب باری و وقت صنعت بیان	۵۳	مقاله سی و چهارم در بیان دفع کردن	
۱۲	مقاله پنجم در تشبیه حال دنیا و شغال	۳۳	مقاله بیستم در بیان قول حضرت	۵۴	ساکت غفیب و کسایت خود را از	
۱۳	اصل دنیا با آن	۳۴	مقاله بیست و یکم در بیان قول حضرت	۵۵	بروردگار و وقت فوشت شدن مقصود	
۱۴	مقاله ششم در بیان قنار خلق	۳۵	مقاله بیست و دو در بیان مایه سیک	۵۶	مقاله سی و پنجم در بیان درج و ترک	
۱۵	و هوای نفس	۳۶	مقاله بیست و سه در بیان پدید حق	۵۷	رخصت و اختیار عزیمت	
۱۶	مقاله هفتم در بیان خروج ساکت	۳۷	غوث الاعظم علیه السلام	۵۸	مقاله سی و ششم در بیان گرد آمدن کار	
۱۷	از نفس و هوا و اراده	۳۸	مقاله بیست و چهار در بیان ابتلا	۵۹	آخرت راس المال و دنیا را فوشت و دی	
۱۸	مقاله هشتم در بیان نفی اختیار	۳۹	حضرت عزوجل بنده مومن بر قدر	۶۰	مقاله سی و هفتم در بیان دفع حسد	
۱۹	و تسلیم نفس الکی	۴۰	ایمان و دی	۶۱	باز به سبب خود	
۲۰	مقاله نهم در بیان کشف و	۴۱	مقاله بیست و پنجم در بیان قنات	۶۲	مقاله سی و هشتم در بیان صدق و کذب	
۲۱	مشاهده و افعال	۴۲	مقاله بیست و ششم در بیان حسن	۶۳	باقی تعالی	
۲۲	مقاله دهم در بیان مخالفت نفس	۴۳	از گناه و خوف حق تعالی	۶۴	مقاله سی و نهم در بیان گرفتن رزق	
۲۳	مقاله یازدهم در بیان جبر و تصبر	۴۴	مقاله بیست و هفتم در بیان تسکین	۶۵	با وجود هوای نفس و بغیر آن	
۲۴	در حالت فقر و وقت خوابش کج	۴۵	فقیر نیل بالظاف ملک جلیل	۶۶	مقاله سی و دهم در بیان دفع سائل و در	
۲۵	مقاله دوازدهم در بیان فعال مسلک	۴۶	مقاله بیست و هشتم در بیان تفریح	۶۷	کردن دی نفس خود را و کرده و حجاب	
۲۶	ساکتین در حالت غنا	۴۷	قلب از ماسوی الله تعالی	۶۸	با وجود قنات و فقر	
۲۷	مقاله سیزدهم در بیان تسلیم	۴۸	مقاله بیست و نهم در بیان خیر	۶۹	مقاله سی و یازدهم در بیان انباء و عده	
۲۸	بر قضا و قدر	۴۹	و شر و تشبیه هر کس به دو	۷۰	بعد از انشاء در وقت غفیب	
۲۹	مقاله چهاردهم در بیان منع حجاب	۵۰	مقاله بیست و دهم در بیان مجاهده	۷۱	مقاله سی و دهم در بیان دفع غفیب	
۳۰	بلا و زحمت کردن حال کمال و صلح	۵۱	و ریا و حسد	۷۲	و حاکمیت است و حاکمیت و بلا	

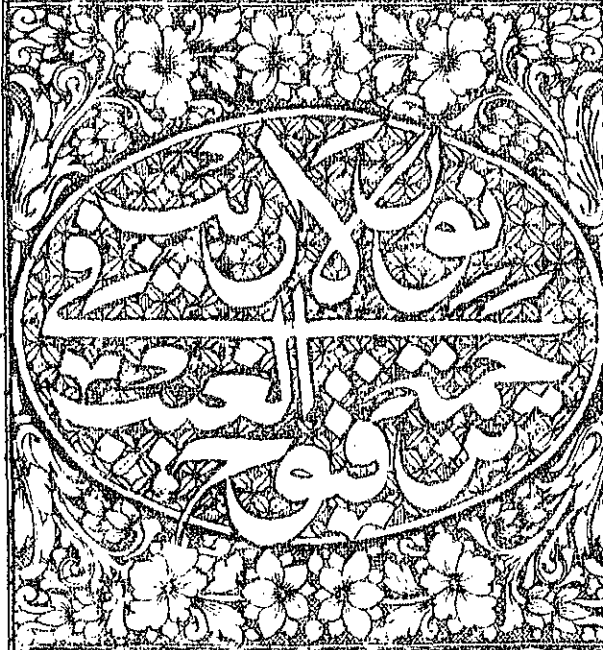
صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۶۶	مقالہ چہل و سوم در بیان اینکه نشاء	۸۲	مقالہ پنجاه و ہفتم در بیان فضل و بسط۔	۵۷	مقالہ شخصیت و ہفتم در بیان آداب دعا و ترک تخصیص چیزے از مرادات
۶۷	سوال چہل و سوم و نشاء فقہ و فور علم بحق سبحانہ تعالیٰ	۸۳	مقالہ پنجاه و ہشتم در بیان ترغیبات متفرقہ۔	۹۸	مقالہ ہفتاد و یکم در بیان عجب مع تنبیل آن از شجاع و سخی
۶۸	مقالہ چہل و چہارم در بیان سبب عدم قبولیت سوال عارف	۸۴	مقالہ پنجاه و نہم در بیان صبر و رضا شکر۔	۹۹	مقالہ ہفتاد و دویم در بیان ہر بلا
۶۹	مقالہ چہل و پنجم در بیان حال ستم علیہ و حال مبتلاء	۸۵	مقالہ شصت و یکم در بیان خروج از محمود بستر نسوی	۱۰۰	مقالہ ہفتاد و سوم در بیان دلخیز و غیر طرف بازار و مراتب شکر
۷۰	مقالہ چہل و ششم در بیان معنی حدیث من شغلہ ذکرہ عن سملتی و مراتب سوال فقیر۔	۸۶	مقالہ شصت و دویم در بیان درع و مراتب تلائف تقویٰ	۱۰۱	مقالہ ہفتاد و چہارم در بیان انیکہ عاقل را باید کہ اولاً نظر در ضعف نفس خود بآید۔
۷۱	مقالہ چہل و ہفتم در بیان اسباب سلوک و انتہائے آن وقت	۸۷	مقالہ شصت و سوم در بیان صبر و رضا و شکر	۱۰۲	مقالہ ہفتاد و پنجم در بیان صایا
۷۲	مقالہ چہل و ہشتم در بیان حرام کسیکہ مشغول بود بخواہد باوجود بقای فرض بندہ وے۔	۸۸	مقالہ شصت و چہارم در بیان اخلاص در یا	۱۰۳	مقالہ ہفتاد و ششم در بیان آنحضرت رضی اللہ عنہ
۷۳	مقالہ چہل و نہم در بیان بیداری و خواب و بیان حلال و حرام۔	۸۹	مقالہ شصت و پنجم در بیان موتیکہ نیست حیات در آن و حیاتیکی نیست موت در آن	۱۰۴	مقالہ ہفتاد و ہفتم در بیان فنا از تجلی و نفس و بیان سمرہ آن
۷۴	مقالہ پنجاه و یکم در بیان تحصیل قرب و ادب آن	۹۰	مقالہ شصت و ششم در بیان آداب دعا و طلب عجلت قبولیت آن۔	۱۰۵	مقالہ ہفتاد و ہشتم در بیان خصال عشرہ برائے ارباب معابدہ و محاسبہ و مجاہدہ۔
۷۵	مقالہ پنجاه و دویم در بیان صبر و بلا و آداب آن	۹۱	مقالہ شصت و ہفتم در بیان ترغیب بردعا و آداب آن	۱۰۶	مقالہ ہفتاد و نہم در ذکر وفات آنحضرت رضی اللہ عنہ
۷۶	مقالہ پنجاه و سوم در بیان رضا بقضائے فانی اللہ سبحانہ و تعالیٰ	۹۲	مقالہ شصت و ہشتم در بیان شمرہ مخالفت نفس و ہلوائی بر خطہ و ہر نفس	۱۰۷	مقالہ ہشتاد و یکم در بیان آنحضرت رضا بنزادگان خویش
۷۷	مقالہ پنجاه و چہارم در بیان زہد و روئیا و آخرت۔	۹۳	مقالہ شصت و نہم در بیان اینکه دعا منافی قدر و ارادہ نیست و معنی حدیث لایرد القضاء الا الہ عا۔	۱۰۸	مقالہ ہشتاد و دویم در بیان سبب ترجمہ کتاب
۷۸	مقالہ پنجاه و پنجم در بیان مراتب اربعہ زہد	۹۴			
۷۹	مقالہ پنجاه و ششم در بیان فنا و آن مع تنبیل لطیف				
تمام شد					

[illegible]

۱۱	۶۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶	۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲	۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸	۱۰۸۹	۱۰۹۰	۱۰۹۱	۱۰۹۲	۱۰۹۳	۱۰۹۴	۱۰۹۵	۱۰۹۶	۱۰۹۷	۱۰۹۸	۱۰۹۹	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۱۰۲	۱۱۰۳	۱۱۰۴	۱۱۰۵	۱۱۰۶	۱۱۰۷	۱۱۰۸	۱۱۰۹	۱۱۱۰	۱۱۱۱	۱۱۱۲	۱۱۱۳	۱۱۱۴	۱۱۱۵	۱۱۱۶	۱۱۱۷	۱۱۱۸	۱۱۱۹	۱۱۲۰	۱۱۲۱	۱۱۲۲	۱۱۲۳	۱۱۲۴	۱۱۲۵	۱۱۲۶	۱۱۲۷	۱۱
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	----

الله نوري السموات والأرض

الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء عجايبا لا يحصى ولا تعد



بقرآنه الكريم من نور الله تعالى

در این کتاب در بیان احوال و سیرت ائمه علیهم السلام

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5407

۲۹۲۵۸
۵۲۰۶
۵۲۰۶

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

آن اوصد زمانه آن فرد بیکانه آن مصباح ضیاء شریعت آن مفتاح کنوز طریقت
آن مقنن قوانین معرفت آن مرستم مراسم سلوک حقیقت آن سالک سالک
اورع و صدق و ارشاد آن ناسک مناسک محبت و واداد آن قدوه علمای کرام
آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر وحید آن در پیتیم یم تفرید آن محبوب
بارگاه آبی آن مقبول درگاه رسالت پناه بی آن فانی فی الله آن باقی باشد
اوستاد اوستاد اوستاد و استادنا و من الیه بالعلم و الفضل استنادنا المنتظم فی سلك السلسله
العالیة القادره الی القلندر تیه سیدی مولانا شاه حمایت علی قلندر علوی
الکاکوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل و المکارم
انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر
شاه محمد کاظم قلندر قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حقیقی ماتریدی مذہب
قادر علی قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنه یک هزار

و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغیر سن بعد که امارات
 و متصف بکمال صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آنرا سعادت
 و علامات ولایت از ناصیه کمال او مشهود تر شد مرشد نا حضرت شاه تراب علی قلندر
 نور الله مرقدہ الاطر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند
 که قبیل ایشان برادر کسی دیگر پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی باشد
 نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکبار در تمام خانه روشنی پیدا شد
 گویا کسی مشعل افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متحجب گشتند و از وقوع این
 حال بهمنه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز
 بمرد غم و بی بهره که ورنه شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقع
 دیدند که این طفل میگوید که باقی باشد منم و من هفتاد و هزار حجاب حق قطع خواهم کرد
 پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و مختل شد که عجب نیست
 که این طفل مثل باقی باشد شود و بعد از آن در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین
 بود که اگر در حق کسی چیزی میگفت مطابق آن ظهور میکرد و چنانچه یکبار در همان زمان
 اساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقا در باغی متصل تکیه شریف
 جمع شدند اتفاقاً ایشان هم مثل طفلان بازیکنان آنجا رسیده پرسیدند که این چرا
 کیست و سر برهنه چرا اندکس گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند
 عجب است بخانه خود روند و چاه کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس
 همچنان شد که از زبان ایشان برآمده بود آری سخا گل هر جا که روید هم گل است
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ از عمر
 ده سالگی تحصیل علم پرداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریه خاندان خود
 یعنی کتب تصوف و آثار و اشغال و اعمال قلندر به از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود
 مرشد مرشد حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره شروع کردند و در آن
 زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدیهه و بعد از آن در سندیله رفته از مولوی
 قاسم علی خلف مولانا محمد الله سندیلی و از مولانا عبد الواجد خیر آبادی
 که مدرس مدرسه مهاراجه ملکیت رای بودند در لکهنؤ رفته خواندند و قریب بفرارغ
 رسیدند مگر بوجوه عوائق و موانع چند در چند از آنجا ترک نموده در دیوه رفت
 بخدمت حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و
 صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمده الکاملین سید محمد عدل المعروف
 به شاه لعل بریلوی رحمة الله علیه بودند هایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست
 مبارک شان دستار فراغ بستند و محض بنابر صحبت و استرضای شان و نیز از راه
 دفع دخل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار میشنیدند
 اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فراغ از کتب درسیه بخانه آمدند
 بتدریس علوم مشغول گشتند و جملن را از فیض تربیت و تعلیم خود مالا مال ساختند
 و در همان زمان شرح عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطافت نفیسه بر
 کتاب فصول اکبری تخریر نمودند و بر کار الاصول فی شرح الفصول موسوم ساختند
 و در آن چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجه احسن
 النشر و حمی رسید بعد از آن این ترجمه نفیسه موسوم به نور الارباب فی ترجمه
 فتوح الغیب حسب ارشاد واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش
 قدس سره العزیز نوشتند که احوال توفیق انطباعش موفق حقیقی باین بنده
 حقیر فقیر غفر له الله المولی القدریر که نسبت تلمذ بهم بسره اسطه بحضرت ایشان
 دارد و سلسله نسبی نیز بایشان منتهی می گردد که است فرمود و نیز در آن زمانه

بسعادت بیعت در سلسله عالیله قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت
 والد ماجد خویش فائز گردیدند و مشوراجازت و خلافت در اخذ بیعت ارشاد
 و هدایت و امور فقر در سلاسل عالیله ثمانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه
 و سهروردیه و فردوسییه و طیفوریه و مدآریه و نقشبندیه از همان جناب
 عرش قباب بکف آوردند و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله شریفه
 نقشبندیه از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوری که سلسله
 طریقت شان بواسطه حضرت شاه ابوسعید بریلوی به حضرت شاه ولی الله
 محدث دهلوی فاروقی میرسد نیز حاصل کردند بایجله و صاف و کمالات سترگ
 آن بزرگ تا کجا شمرده شوند اکتی در زمان خویش سرآمد علمائے زمان سر حلقه
 فضل و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد
 و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ که در زمان طالب علی به ایشان
 نگاشته اند واضح میشود و هر چه از اشارات و بشارات و تعلیم او را در
 وظائف و مراقبات که میتوانست بود همه در آنها مندرج است بلکه در مکتوبه
 بطرف بشارات علم اولین و آخرین که خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد
 خود حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره بدان مبشر شده بودند
 اشارت کرده ظهور آنرا در حق ایشان ظاهراً ساخته اند چنانچه میفرمایند این خطا شما
 بسیار محفوظ کرد فهرست کتابها نگاشتند انشاء الله تعالی همه میسر خواهد آمد
 بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از آنجاست ما را از جناب عالی
 محمدی علیه الصلوٰه والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین
 و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد و خاطر جمیع دارند
 و خدا را یاد دارند تا انتی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینه منظور باشد

کتاب مفاد ذات را که حاوی است بجملة مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
 آری قیاس کن ز گلستان من بهار مراد او صاف حمیده و خصائل
 پسندیده وی بسیار بودند از انجمله اینست که گاه به رغبت لباس فاحشه
 و نفیس فرمود بلکه همیشه بوضع درویشان ماند و جامه و دستار و پیراهن که از وضع
 اشراف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاه به رغبت بسوسه خطام دنیا
 و معاش ظاهر می کرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است
 که یکبار دوست او ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
 خود در عیالت ایشان را می خواستند مگر منظور فرمودند و دیگر در همان زمانه قاضی القضاة
 مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی اخص به ثاقب که در شهر کلکته بهر
 قاضی القضاة مامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند بر اے ایشان
 تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول ننمودند غایت مافی الباب اینکند جمیع
 ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدیس
 علوم و اکتساب افکار و افکار و مراقبات عموماً و اکساب طریقه علمی قلندریه
 کاظمیه خصوصاً و اربعینیات و زکوة اسماء الهی ماند بعد از وفات حضرت
 پیر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگر چه
 مجاز و مازون بود اما یوم عرس که بتاریخ بیستم ماه ربیع الآخر میشد باز خرقه
 شریفه قلندریه کاظمیه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
 قلندر قدس سره الاطره پوشید و از ان جناب هم اجازت نامه سلاسل سبعه
 حاصل نمود و آن جامه ارشاد و هدایت چنان بر جیم شریفش زمینده آمد که در زمانه
 قلیله اوصاف و محامد و مکارم اخلاقی شهره دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
 عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر التعداد بر جاده اعتدال و سلک قویم

گراییده و طوق ارادت سلسله علیه قلندریه را بگردن جان آویخته و با وجود
اجرای سلسله ارشاده هدایت طریق مسموله تدریس علوم را موقوف نه فرمود
و تا یوم وفات آنرا برپا داشت بالاخر چونکه هر موجود را معدومیت لازمی است
و بمقتضای آیه کریمه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** رتیج آفریده را مجال
سلامت از موت نه پس بتاریخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه
سنه یک هزار و دصد و بیست و ششش بهارضه گزیدگی ماریا به یکایک
ازین جهان فانی رخت به عالم جاودالی بست **اِنَّ اللّٰهَ وَآلَہٖٗ وَارِثُہٗٓ الرَّحْمٰنُ**
اُولَیِّعِلَیْہِ عَلَیْہِ صَدَقَاتُہِمْ رِزْقُہُمْ وَرَحْمَۃٌ مِّنْہٗ وَآوَدَیْہِ مِنْہُمْ
الْمُحْتَدُوْنَ و چونکہ خیر طینت شریفش با خیر طینت حضرت بزرگ
شرکت صوری و معنوی داشت پس ظهور شرکت معنوی خود از مکتوب عالیہ
شان ظاہر شد کہ بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد کہ قبر
شریفش رازمین پہلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار
دران واقع شد گویا جزو یک و اصل گشت و قطره به بحر آمیخت و از زبان
وحدت بیان مفهوم آید کہ **یَمِیْنُ اللّٰہِ وَآلِہٖٓ الرَّحْمٰنِ** و **اِنَّ اللّٰہَ وَآلَہٗٓ**
وَارِثُہٗٓ الرَّحْمٰنُ مدلل ساخت تاریخ وفات حضرت یا تش کہ بر مزار ہم انوارش کنده است اینست
حضرت مولوی حمایت علی ابن کاظم شیعہ خجسته نهاد
روز آدینہ بست و پنج رجب آن قلندر منشی بزرگ نژاد
دید از چشم دل چو عالم قدس گشتہ از بند عصری آزاد
دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین
حضرت شاه خواجہ حسن چشتی مودودی لکھنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

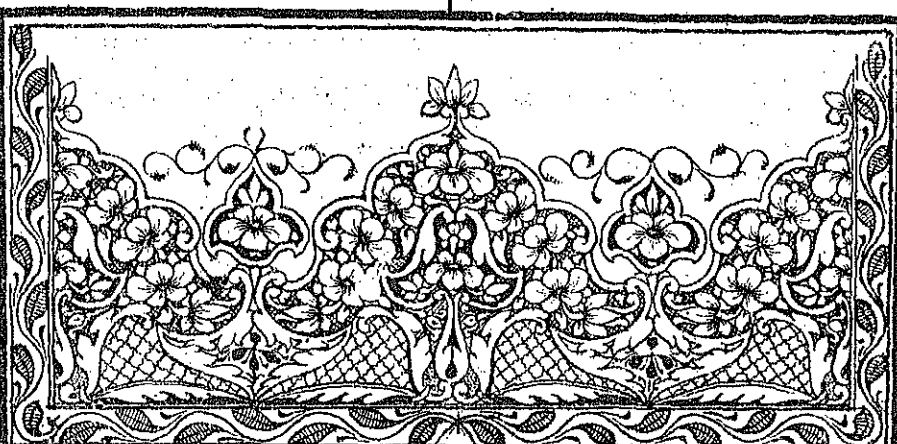
بر رضا رخ بنمودی بقضا	هاشم هاشمی من تو آه
بے تو دل بخت شده اسے دل بند	چون بتو بند اجل زدنا گاه
سال تاریخ و قاتش ز خرد	بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت با تفت که بگو با افسوس	آه دل بند رضیت با الله

اللهم نور مرقده الشريف وعظم مضجعه اللطيف وافض عليه
 سبحانه رحمتك وفضلك وشايب جودك وكرامك فادم
 فيوضه وبركاته على مقارن الطالبين الصادقين
 بجزمة مسيدنا ومولانا محمد سيد المرسلين امين

اسامی تلامذہ حضرت ایشان ہر قدر کہ در حافظہ کاتب الحروف اند این اند
 مولانا شاہ حسین بخش کاکہ وی خلف اکبر حضرت قدوۃ العارفین شاہ میر محمد قلندر
 قدس سرہ کہ از اجلہ فضلائی عصر و اتقیای دہر بودند و صاحب مؤلفات مفیدہ
 مثل رسالہ آثار باقیمہ کہ مشتمل بر ہشت رسائل است رسالہ اول حرز الامان
 من عذاب النیران در بیان سنن و اوعیہ ماثورہ - رسالہ دیگر موسومہ بہ
 اسرار الاسماء در بیان دعوت اسماعیلی مع بیان طریقہ اجازت کہ مؤلف
 را از مشائخ کرام سیدہ و رسالہ دیگر موسومہ بہ خیر الاعمال در بیان خواص
 آیات قرآنی و بقیہ رسائل در علم الاعداد اند - و دیگر رسالہ ضروریات الادب
 و بیان علم ادب و صنائع و بدائع آن مع کلام شعرائ عرب بطور تشیل و دیگر رسالہ
 اختلاف البصر بین والکوفیین و تشریح اختلاف علمای بصرہ و کوفہ در
 مسائل غویہ و دیگر رسالہ دستور الکلمات کہ مجلدی ضخیم است در بیان انشا پردازی

فارسی و صنایع وی و دیگر حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر که برادرزاده حقیقی
ایشان بودند و دیگر حضرت استاد و استاد مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی
برادرزاده حقیقی ایشان که مختصرات درسیه بخدمت ایشان تحصیل کرده بودند
و از اجله مشاییر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازهر فی مآثر القلندر و غیره
از تصانیف حضرت ایشان یادگار است و دیگر صاحبزاده خودشان جناب مولانا شاه
رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاه نظام علی قلندر خواهرزاده ایشان که
عامل کامل بودند و صنف بحر موانج و منتخب الاسماء و غیره و دیگر حضرت
مولوی شاه کرامت علی قلندر کاکوروی سلام الله و رضوانه علیهم
اجمعین و افاض علینا فیوضهم و فتوحهم الی یوم الدین

نگاشته محمد حبیب حیدر



بسم الله الرحمن الرحيم

همه سپاس تن است بهت مرخای را عزوجل که پروردگار عالمیان هست در اول بهرام و آخر آن
 و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از آن
 و بعدد هر جفت و طاق و ترو خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار ما و پراگنده است
 همیشه سپاس پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه ایس راست گردانید و تقدیر نمود پس
 هدایت کرد و میرانید و زنده کرد و خندانید و گریانید و نزدیک گردانید و نزدیکتر و مهربانی کرد و رسوا کرد
 یک را و بخورانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز دشت بخشش را و بخشش نمود آن خدائی
 که بجز او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است که بهما و آرام یافت زمین پس است
 که ناسیه از رحمت او و نمایان کرده شده از کرد و در افکندن او او را از قرب خود و نه از گزند رانیدن
 حکم او و کار او نیست که نگذارد از بندگی او و نه خالی از نعمت او پس او است تئانش کرده شده
 بسبب آنکه مهربانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزیکه باز داشت از بلا و محنت
 بیشتر در و بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند با چرخ آورده است راه یابد و هر که
 روی گرداند از او گمراه شود و هلاک بشیر است که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
 در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبه بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمدین به تشریف آوردن و می و دروغ شد باطن بسبب
 پیداشدن او و روشن شدن زمین بنور او پس از آن در و تمام و برکت های پاک مبارک او دم بآ
 و بر پاگان از آل و اصحاب او و بر پس و ندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند و در کردار
 و راست ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس ترناری ما و دعا و بازگشتن ما
 بسوی خداست که پروردگار ما و پیداکتن و ما و روزی دهنده ما و خوراندن ما و نوشتن ما
 فائده دهنده ما و نگاه دارنده ما از آفات و زنده کننده ما و بازدارنده ما است از همه چیز که ایذا دهد ما را
 و اندوگین کند هم این نعمتها بسبب مهربانی و فضل و منت اوست و بهنگاه بانی کردن همیشه در
 در قول و فعل و نمان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی بدست که او کننده است هر چیزی را
 که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد و داناست هر چه پوشیده است و آگاه است بر همه احوال
 و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آواز ما را قبول کننده است عاقل و مهربان
 که خواهد هر کس را که خواست بکشاکش و بازگردانیدن از کس اما بعد از حمد و صلوة می گویم که
 نعمتهای خدایم بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود
 عزوجل كَانَ تَعْدُّوهُ نِعْمَةً اللَّهُ لَا تَحْصُوهَا ای اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمردن آنرا و قوله تعالی
 و ما بكم من نعمة فمن الله ای هر چه باشد از نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا
 و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذرها و شمار
 نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از
 تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پدید کردن سخن و معنی را و بر نوشتن آنها انگشتان را سخنانی است
 که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتوح غیب پس فرود آمد در دل و برگردانید طای دل پست بر بیرون آورد
 آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا لطف متان و رحمت آن در قالب گفتار
 راست و برآوردن میان راه مرخصه گان حق و طالبان او را پس از جمله آن سخنها نیست
مقتله اول - فرمود رضی الله عنه وارضاه ضرورت مهربان من را از سبب چیز

در تمام احوال او یک امر حق تعالی که بجای آورد دوم نمی آید که پیر برین داناان سوم قضا و قدر که
راضی باشد بدان پس کمتر حال مومن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میاید که لازم گردد
قصه کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس او کار کند و بگیرد و جوارح را باینها در همه احوال خود
مست که دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری
کنید خدا و رسول را و بیرون میاید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانی نیارید و متغیر
دارید حق را و تمت نمید بر روی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری
و جریغ نکنید و ثبات مانید و تکریر و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از ان و منتظر و نگهبان
باشید تا وقت اجابت و عطا و ناسید بشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق مشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض درارید و پاک
بسیار شوید از گناهان و بگناهان زمیناک آلوده مشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از در
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بد روی روی نگرانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن
بطرف پروردگار خود در ساعات شب در روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک
و از آتش دور رخ کرده شوید و در مشیت نعمت داده شوید و بسوی خدا وصل شوید و بنار و نعمت
و شکستن تکبر با در دار السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار
شوید و بجور عین و انواع خوشبوها و آب و از کینه کان سر و گوی با آن نعمها خوش حال شوید
و با انبیاء و صدیقان و شهبان و صماکان بمراتب بلند بر داشته شوید
مست که سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند و لا در خلاص
نفس خود بجل و قوت خود پس اگر خلاص نشد از ان یاری جست از غیر خود از خلق یا بچو بادشاهان
و خداوندان دولت دنیا داران و مالداران و طبیبان در بلیه امراض و درد یا پس اگر نیافت یاری
خواستن خلاصی خویش رجوع میکنند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثناء عادت
آدمی آنست که مادام که میاید نزد خود یاری را و ان خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه میاید

نزد خلق یاری را رجوع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدایاری را ای خدایش یاری نداد
 و از می افتد پیش پروردگار همیشه کند و درخواست و دعا و زاری و محتاجی با ترس از قهر او و امید
 از لطف او بیشتر عاجز میگردد اند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود
 از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود در تقدیر الهی و میکند در تقدیر کار خود را پس نیست
 و فانی میگردد و از همه اسباب حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فعل خدا و میگردد حسب
 یقین و توحید حکم اضطرار و تعین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خداوند جنباننده و آرام
 دهنده جز خداوند نیست تنگی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشادن نه بستن
 و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجی مگر بدست خدا پس میگردد
 بنده درین وقت در قضا و قدر آنچه بخواهد در دست دایه و بچو مرده در دست شومینه و گوی
 پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حال بهال و صفتی بصفتی و نیست حرکت و اختیار
 و تدبیر روی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب است در فعل مولی خود و نمی بیند
 جز خداوند خود و فعل و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزی را می بیند از جهت آنکه صنعت
 اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میداند و نسبت
 خدا شنید میگردد و بنزدیکی وی سعید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد
 و بوعده وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بزرگوار و مطمئن می یابد و بسجده وی آنسها میگردد
 و از غیر او تعالی و حشت ناک میشود و میگردد و بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند بروی خودی تعالی
 اعتماد میکند و استوار میدارد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه را است یابد و پیرایه پوشت و بجا
 و بر علمای غریب و مطلع شود بر اسرار قدرت او و شرف شود و از خدا نشیند و یاد او را پس این نعمت است و بزرگوار
معتاله چهارم فرمود رضی الله عنه و قتی که میری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق
 رحمت الله ای رحمت کند ترا حق تعالی و اما تلك عن الهوى و میراند ترا از هواى نفس چون
 میری از هواى نفس خود گفته شود مر ترا در رحمت الله و اما تلك عن ارادة تلك و اما

احم کند ترا خدای تعالی و میسر اند ترا از اراده و خواهش و آرزوهای تو و چون میری تو از اراده خود
 گفته میشود ترا **احکام الله و احکامک** ای رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس درین
 هنگام زنده گردانیده میشود زنگانی که نیست مرگ پس می و تو نگردد و میشود تو نگری که نیست
 درویشی بعد آن و داده میشود دادنی که نیست منع پس وی و شاد گردد و میشود بشاد که نیست
 غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشود که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشود دستنی
 که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشود امنی که نیست خوف بعد آن و سعید گردد و شوی پس
 بر سخت نگردد و شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نگردد و شوی و قریب گردد و شوی پس دور
 نگردد و شوی از درگاه او و بر داشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس خوار و حقیر
 گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد در تو آرزوهای
 از تو مرا و مردمان بر آید و صدق شود در حق تو سخنها پس میشود کبریت احمد و نزدیک نیستی تو که
 دیده شوی و میشود گرامی که مانند نداری و یگانه که شریک داشته نشوی و بی مانندی که محسوس
 داشته نشوی و فردا فرد و ترا الوتر و غیب الغیب و سر السری پس درین هنگام شوی تو وارث همه
 پیشا سیران و صدیقان و تو ختم شود ولایت و بسوی تو بیایند ابدال و بهمت تو دور گردد شود
 اند و همها و برکت دعای تو آب داده شود و خلق را و رویانیده شود کشته با ما و تو در فتح کرده شود
 بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحد ها که در میان اهل اسلام و اهل حرب واقع است و از
 چرانندگان مویشی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سایر مخلوقات پس میشود تو شهنشهرها
 و بندگان پس میرود بحببت فیض بسوی تو پایهای مردم بشبانی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو و دستها
 بباختن و دادن اموال خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گویا میشود بسوی تو زبانها
 بستودن خوب و ثنا کردن بهتر در همه مکانها و مختلف نگردد خوبی و بزرگی تو زمان دو کس از
 اهل ایمان اسے بهترین شخصه که سکونت کرد بیا با شما و گرد بر آمده آباد اینها
 این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ است

مصلحت پنجم فرمود رضی الله عنه و تقی که به بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا باریش
و متاعهای باطل را و بگریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او
و زود هلاک کردن او مرگه را که سود او را و فریفته شد بوی و بخیرش از سختی او و حادثهای او که باطل
وی است و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بندگی در قضای حاجت نشیند
در حالیکه ظاهر است اندام نهانی او و دهنده است بوی بد او پس برست که می پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و بند می سازی بر روی بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس همچنین باش در حق دنیا و تقی که به بینی
آنها پوش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از آنچه می دهد از بد بوهای ناخوش
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گو ارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مری را محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لا یتعد

عینک لا یتعدنا به از طاعتهم زهرة الحیوة الدنیا المتفتنهم فیه و رزق ربک خیر و انی ای را کن
برو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران را داده ایم ایشانرا
آرایش و تازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نیندازیم ایشان را و روی و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است
مصلحت ششم فرمود رضی الله عنه فانی شوا از خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مراد
و از اراده خود بشود و فصل او درین هنگام صراح شوی اینکه باشی تو ظرف مرعوم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع نسبت از ایشان و از آمد و شد و بازگشتن بسوی
ایشان و نا امید شدن از آنچه در دست ایشان است و نشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذشتن طلب کسب است و نا آویختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود
بتدبیر خود و تکیه نکنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و درندهای نفس را
بتدبیر بلکه سپردن همه ابر خدا را بریکه حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را نخست پس بخود بگیر
آزاد پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیر خواره نو ناده در گهواره و نشان فنا می تو از اراده باشد فاعل خدا اینکه خواهی هیچ مرادی

هرگز نباشد و ترا غرضه و باقی نماند مگر حاجت و طلبت بر آنکه تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی
 جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا در تو پس باشی تو همین اراده خدا و فعل او باشی تو ساکن خواهی
 آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیز و در کار آنها میگردانند ترا دست تقدیر
 و میخوانند ترا زبان ازل و می آموزانند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشانند ترا خلعت های نور و حلت های
 معرفت و فرود می آرد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از ازل علم پس باشی تو شکسته همیشه نسبت
 نمی ماند تو شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخته شده نمی ایستد در دس آب و مانند آن و تیرگی و دور
 میشود از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت
 کرده شود بسوی تو بپیداکردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو
 در ظاهر عقل و حکم و بی حالانکه آن فعل خداست و اراده او در نظر علم پس داخل کرده میشود در موقت
 در گروه المنکسر قلوه های کسانیکه شکسته است قلوب شان و اراده بشریت ایشان و زائل
 کرده شده است از اوشان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده ربانی و خواسته ها
 روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حبیب الرحمن دنیا کمثلک الطیب و النساء و
 جعلت قرة عینی فی الصلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شامه چیزیکه
 بوی خوش و دیگر زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد
 بسوی آنحضرت بعد از آنکه برآمد از آن محبت و زائل شد از آن محبت برای آنکه راست ثابت شود
 آنچه که بیان کردم و گذشت و گفت خدای تعالی انا عند المنکسر قلوه هم لا جلی ای من نزد
 کسان که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو یا آنکه شکسته شود
 همه وجود تو و هوای نفس و اراده تو پس چون شکست همه و ثابت نماند در تو هیچ چیز و صلاحت
 نداری هیچ چیز را جز خدا پیداکند ترا برای خود و میگردانند ترا اراده را پس اراده میکنی بآن اراده
 و چون یافته شوی در آن اراده که پیداشده است در توئی شکند آنرا نیز پروردگار بسبب وجود
 و هستی تو فی الجمله در آن پس میشوی شکسته دل همیشه در او تعالی همیشه نو پیدا میکند در تو اراده را

پسترا اهل میکنند آنرا وقت شمره هستی تو در آن همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشته
 وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس اینست حقیقت معنی انا
 عند المنکسر قلوبهم کاجله یعنی سخن ما که گفته نزد یکسا هستی تو در آن اراده میل و آرامت در آن
 گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکنند تغییر آنرا از اولیال عبدی المؤمن
 یتقرب الی بالانوافل حتی احبته فاذا احبته کنت مع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر
 ویده الذی یطش بها و در جمله اللی عیشی بها همیشه است بنده مؤمن که نزدیکی میجوید بسوی من
 بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشته باشم او را میباشم شنوایی آن که
 میشنود بان و بینائی آن که می بیند بان و دست آن که میگیرد بان و پایی آن که میرود بان و در
 لفظ دیگر باین طور آمده فی یسمع و فی یبصر و فی یفعل ای پس من می شنود
 و من می بیند و من میگیرد و من می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
 و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون اسیر نداری نیکی ایشان را
 و ترسی بدی ایشان را باقی ماند خدای محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدایم نیکی است
 و هم بدی پس امین گردان نیز از شر خود و غرق گردانند تر در دیا بای نیکی خود که تقدیر کرده است و
 میشود تو ظرف مر بر نیکی را و چشمه مر بر نعمت خوشی و آرزوی درو شنائی و ایمنی و آرام را پس
 همین فنا آرزوی و مطلوب و منتی طالبان است و باز گشت سیر اولیا را و فانی شدن مقامی است
 که طلب کرده آنرا کسانیکه گفته اند از اولیا و ابدال مر او ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
 متبدل شود اراده ایشان با اراده حق پس اراده کنند با اراده حق همیشه تا وقت وفات پس بخت
 مسمی شدن با ابدال گناه ایشان شر یک گردانیدن اراده حق را با اراده خود است بر سبیل هو
 و فراموشی و غلبه حال و در هشت پس درمی یابد ایشان را خدای تعالی بفضل خود به بیداری و بشاری
 و باز میگردد اندازان غفلت پس استغفار میکنند خدای را از بیاچار نیست کسی معصوم از اراده
 و شر یک کردن اراده حق را با اراده خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند از آن هر دو جز آنکه
اولیا محفوظند از هوای نفس ابدال از اراده و معصوم نیستند از آن زیرا چه جان درست در حق ایشان
میل به او داده در وقت غفلت و غلبه حال بیشتر در میگیرد ایشان را خدای تعالی به بیاری لیبیب هر بانی خود
مقاله هفتم فرمود رضی الله عنه بیرون آئی از هوای نفس خود و یکسو شو از آن بیکار شو
از ملک هستی خود و بسیار جگر را بسوی خدا پس باش در بان خدای تعالی بر در دل خود و بجای آرا و او را
در آوردن در آنچه که امر میکند ترا در آوردن آن در دل و پیریز از آنچه که نمی کرده است ترا از در آمدن
آن پس نه در آرهوای نفس را در قلب خود بعد از آنکه برآمده است از آن بیرون کردن هوای نفس
از دل مخالفست و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت مؤلفست
اوست پس خواست کن هیچ خواسته جز خواست خدا و اراده تو جز اراده خدا آرزو هست و آرزو
هواداری احمقان است و افتادن درین سبب مرگ و هلاک است و افتادن از نظر رحمت حق
و پرهیزت از شهواتی بجا دار همیشه امر خدا را و پیریز از نمی او و بسیار همیشه بسوی او تقدیر او را
و شریک نگردان او را بچیز از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهمات تو همه مخلوق است
باید که خواست کنی و هوای و شهمات نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز وجل شکرت کانت
بِتَوْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ای هر که امید دارد لقای
پروردگار خود را پس باید که عمل بکند عمل نیک و شریک نگرداند در عبادت پروردگار خود هیچ یک را
نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست و هوای نفس او اختیار کردن تو با
پروردگار خود چیزه را که سوای اوست از دنیا و آنچه در دست و از آخرت و آنچه در دست پس آنچه
سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی با و غیر او را پس پیریز کن و
میل کن بغیر حق و بر سر این مشغول و غافل مشو تا آرام کنی با سوای او بسوی او میل کن بسوی نفس خود حال
و مقام خود و دعوی کن چیزه از آن حال و مقام پس اگر داده شوی حلاله و قائم کرده شوی در مقامی
یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر کنی هیچ یک خبره را از آن حال مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز کار است

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات و احوال است و در میان مرد و دل او پس شاید که در گرداندن ترا از آنچه
 خرد داده بدان و تغییر و بدتر از آنچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شمرده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را
 از آن بلکه گاه از او در باطن خود و تجا و نگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا مآثر بدان
 بخشش است و شکر کنی و در خواست تو فایده شکر کنی و زیادتى در آن و اگر هست غیر ثبات بقای می باشد
 در و زیادتى علم و معرفت و زیادتى نور و بسیاری و هو شیری گفته است خدای تعالی ما ندانیم من آیت
 او ندانم نأت بخیر منها او مثلها الله تعلم ان الله على کل شیء قدير ای منسوخ میگردد و نیم آیت را یا
 فراموش می سازیم او را می آیم بهتر از آن یا برابر آن آیا میدانی که خدا بر همه چیز قادر است پس عجزندان
 خدا را در قدرت او و قنوت کن در تقدیر و تدبیر او و شکر کن در وعده او پس باید که باشد ترا با
 رسول خدا علیه السلام فصلت نیک نسخ کرده شد آیا تا و سوره تمامی که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود
 بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در صحفها و بر داشته و تغییر داده شده و ثابت کرده شده
 بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع است اما تغییر در باطن آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در علم و حال وی که بیان وی و خداست میفرماید آنحضرت الله لیغان علی قلبی فاستغفر الله
 فی کل یوم سبعین مئة ای بدرستی که شان اینست که پرده کرده میشود بدول من پس طلب آمرزش
 میخواهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه و روایت کرده شده هفتاد مئة ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که نقل کرده میشود الحاقی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشود بدگر و برده میشود آنحضرت بدان
 در منازل قرب و میدان غیبی تغییر کرده میشود بروی خلعتهای انوار پس ظاهر میشود حالت نخستین نزدیک طهر
 حالت دوم که متصل است او را بمنزله تاریکی و نقصان و بابتاب و تقصیر و سستی و حفظ حدود با اعتبار علیه مقام
 پس تفهیم کرده میشود آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده است و همچنین اظهار توبه در جمیع
 احوال زیرا چه در و اقرار است بگناه و تصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده است در همه احوال آن هر دو
 وراثت است از پدر آدم علیه السلام و حقیقت عارض شد صفای حال او را تاریکی فراموشی عجمان
 لطفی و تاریکی اراده همیشه ماندن در بهشت و همسایگی خدای عزوجل تاریکی خواهش آمدن فرشتگان بروی

بتعلیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شر یکبارگی کردن خواست خود را با خواست حق تعالی شکستگی
 یافت بسبب این آن اراده خلوه در بر داشت و رفت آن حالت و دور شد آن حکومت پس فرو افتاد آن
 مرتبه و از یک شد آن نور با تیره شد آن صفا پسترا گاهانیده شد آدم علیه السلام و یاد دها نیده شد آن دوست
 پس شناسا کرده شد باقر کردن گناه فراموشی و تلقین کرده شد باقر کردن به گناه و فراموشی تلقین کرده شد باقر کردن گناه
 و نقصان پس گفت آدم علیه السلام **ذُنُوبَنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ نَحْصِرْ لَنَا وَ زَجَعْنَا لَكَ وَ تَنْبِیْهِ**
الْحَکِیْمِ ای پروردگار ماستم کردیم ذنوبهای خود اگر نه بخشتی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه با شیم از زیاده کاران
 پس آمد او را به ایت و علمهای توبه و معرفتای آن مصلحتها بیکه پوشیده بودند در آن علوم و معارف
 که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشدند مگر بتوبه و تبدیل کرده شد آن اراده خلوه به اراده دیگر که بود
 اراده الهی بود و در حالت پیشین بدگریه و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پست در آخرت پس شد
 دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشه گایید که ترا اے مؤمن با
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و به پدر و آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خلاست
 اقتدار اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخوارگی نفس در آن
مقاله هشتم فرمود جنی الله عنه چون باشی تو در حالت اختیار کن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتی که
 باشی برادر بادشاه اختیار کن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی به درون بجزیره باختیار مراد میدارم
 بجزیره درشت ناشناسانی بار بار را و قناعت کن به تنها اذن دادن در آمدن بجهت روا بودن
 آنکه آن اذن مکر و حیل باشد از بادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را
 بجزیره محض و فعل بادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد و بادشاه ترا بر فعل خود عارض نمیشود و عذاب بسوی
 تو مگر بشماست اختیار تو و حرص تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجهت ناراضی شدن تو بآنست که قائم کرده شده
 در آن پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه بادشاه برین پنج باش سر فرافکنده فرو کرده
 چشم خود نگاه دارنده هر چه میسر آید کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه در حایکه طالب
 ترقی بسوی مرتبه بالانباشی گفت خدای تعالی مرید پیشتر خود را صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الی آخر این چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن است از جانب خدام پیغمبر خود را
 در نگاه داشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر
 و البقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با
 کافران بهتر است از آنچه داده ایم غیر تر انس و ار تر پس بهترین تمام در نگاه داشتن حال است خوشنود بودن
 آن و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگر که بدان التفات میداری با این
 که هست قسمت تو با قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه
 پس اگر قسمت تو آن رسیدنی است بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو
 بآدنی و حرص و طلب او زیرا چه طلب اینچنین ناپسندیده است و حکم عقل و علم و اگر قسمت غیرت پس
 برای چه در رنج می افندی در آن که خواهی رسید تو آنرا و نخواهی رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت
 هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اندانیکه بطلبند برای خود فتنه او بکشد
 آنرا برای خود تحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاه داشتن حال است چون از رون هر پرده
 شوی بسوی بالا خانه پست بسوی بام خانه پس باش اینچنان که فکر کردم از نگاه داشتن باطن و سرفرو
 افکندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری به پاک شدن
 بترک اینها پس آرزو مکن رفتن از آن بسوی بالاتر آن و نه پایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دیگر گونه
 شدن صفت آن حال آنکه تو در آن باشی با این صفت و نباشد مترادف آن هیچ اختیار البته زیرا که آن
 آرزو پاک نیست نعمت را و کفر و دنی آرد بر صاحب خود خواری و دنیا و آخرت را پس عمل کن با آنچه ذکر کردم
 آنرا همیشه تا ترقی کرده شوی بسوی حالتی که نشود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده شوی
 پس میدانی درین وقت اینکه آن بخشش است به نشانها و دلیلها که دلالت کن ثبات آن مقام پس نگاه
 میداری آنرا و دور نمیزی از آن احوال مراد لیا است که متغیر گردند و مقامات مراد ابدال است که شکن گشته اند
مقاله نهم - فرمود رضی الله عنه در کشف المشاهده در افعال کشاده میشود مراد لیا و ابدال از
 از افعال خدا چیز است که غلبه میکند عقلمار را و پاره میکند عادت و رسوم را پس آن افعال و نوع است

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بیم را که قلق دهند است و ترس را که از جا بر کشیده است
و غلبه عظیم بر قلت بچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
كان يسمع من صدارة اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك اذ يبزك
پس پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینه مبارک او همچو آواز جوش کردن دیگ در نماز بسبب سختی بیم حق
و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و نکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است
از ابراهیم خلیل علیه السلام و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهده جمال پس آن نسبت تجلی حق است
مردمان را بنورها و سرورها و لطفها و سخنها و لذیذ و حکایتها و انس دهند و بشارت اوست ششها
بزرگ و منزلتهای عالی و نزدیکی از جناب خود از آنچه سرانجام است که بازگرد و کار ایشان بسوی آن
و از آنچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی
و اذن و توفیق کردن از خدای تعالی و ثواب داشتن از جانب حق و اوستان را در دنیا تا رسیدن وقت
و مراد بوقت آن وقت است که مقدار گشته این ملاحظت و بشارت از حق از برای آنکه از حد درگذرد
ایشان را محبت از سخت آرزو مندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود و طاقتهای ایشان پس
هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه بیاید ایشان را یقین که موت است بجهت
لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دار کردن امراض باطن را و پودن دفع الهای ایشان را
و نرمی کردن هر آنکه خدای تعالی حکیم و دانا و نرمی کننده است با ایشان بخشاینده و مهربانی نماینده
و مهربان است و ازین جهت که مشاهده جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه میفرمود مر بلال را رضی الله عنه که مؤذن بود از احتیاج یا لکال
راحت ده مرا ای بلال یعنی باذان و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده آنچه که ذکر کردم از جمال
و برای همین گفت آنحضرت جعلت قسرة عینی فی الصلوة گردانیده شد شکی چشم من در نماز
صفت الهی و هم - فرمود رضی الله عنه نیست مستحق در دایره تعبد جز خدا و نفس تو و تو محطی
از جانب خدا و نفس مخالف و دشمن خدا است و همه چیز تابع است مر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خداست و مراد از دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل است باینچه
 مناسب طبع اوست پس وقتی که موافقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو
 برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مرد او و علیه السلام را
 یاد او دانابد لك اللّٰهم فالله ربك العبودية ان يكون لي خصما على نفسي
 ای داود من چاره کار و ناگزیر تو ام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذر از نفس حقیقت
 بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام
 دوستی تو خدا را و بندگی تو مراد از وی آید ترا از قیام صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی عزیز داشته شدی
 و چاکری کنده از اشیا و بزرگ و عیب شمارند ترا زیرا که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند
 مراد از آنچه که او پیدا کننده و نوید آورنده آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند بر بندگی او
 گفته است خدای عز و جل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ای
 نیست هیچ چیز مگر تسبیح میکند خدا را با ستایش و لیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از
 تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکنند و گفته است خدای تعالی و قال لها و الارض انتیا طوعا و
 کرها قالتا البتة اطاعین ای گفت خدا مرا آسمان و زمین را بیا بید مرا خواه بر رغبت خواه بکراهت
 پس گفتند آمدیم راغب فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای تست گفته است
 خدای تعالی مرد او را خلا لا تتبع الهوى فیضلك عن سبیل الله پیروی هوای نفس کن تا گمراه کنده ترا
 از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مرد او را در حدیث قدسی اھجر هواک فاغلا مئذع ینار عنی فی
 ملک غیر الهوى جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزار کننده که نزار کند ما را در ملک من
 جز هوای نفس و حکایت مشهورست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب
 گفت بایزید مراد را چگونه راه است بسوی تو یا خدا یا گفت خدای تعالی بگذر از نفس خود را و بیا
 پس گفت بایزید بیرون آدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشد ما را از پوست او پس اکنون
 بهتری تمام در دشمن داشتن نفس است در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوی پس

حتی لغت کن نفس را باینکه دوشوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد از منتهای
 ایشان بکنیه کردن برایشان و اعتماد کردن برایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن
 از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امید مدار عطای
 ایشان را هیچ وجهی بر سبیل هدیه و نه زکوة و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس بپرتو چه خود را از
 ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترا قریب مالدار آرزو موت او مکن برای اینکه وراثت
 شوی مال او را پس دور شو از خلق و بیرون آئی بیکوشش و بگردان ایشان را مثل در باز گردانید
 و بسته میشود و خود بخود نمی کشاید و نمی بندد و مثل درختیکه یافته میشود در وی میوه یکبار س و
 بی میوه میگردد بار س دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی است
 تا آنکه باشی تو توحید کننده هر پروردگار را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب
 بندگان را تا خلاص شوی از مذہب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان
 بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش کنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان
 به محض قدرت ایشان است بے قدرت خدا پس کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان
 مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است بکسب آنها
 از شایع براسے بیان کردن موضع جزا از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان
 و خلاص کن قسمت خود را از ایشان با مروتی تعالی و تجاوز نکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است
 حکم میکند بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بوندن تو با ایشان بطریق انانیت افعال هر چه استقلال
 بایشان قدرت و قدر تاریکی است پس در آئی در تاریکی بچراغ فاصل میان حق و باطل و آن کتاب
 خدا و سنت رسول است صلی الله علیه و سلم بیرون مشوازمین هر دو پس اگر بگذرد اندیشه در دل تو
 و یا الهام یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیایی در آن هر دو حرام کردن آن را مثل
 الهام کرده شوی بزن کردن و بر خوردن یا آمیزش با فاحشان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع
 کن آنرا از دل خود دور شو از آن و قبول کن آنرا و عمل نما بر آن و یقین بدان که آن خطره از شیطان بعین

و اگر بیایی در کتابت مباح کردن آن خطره را مثل شمولت مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن
 و جماع کردن پس بگذار آنرا نیز و قبول کن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس است و سیلهای او
 و حال آنکه تحقیق که تو اهر کرده شده بخالفست او و دشمنی او و اگر نیایی در کتابت و سنت حرمت و اباحت
 آنرا بلکه آن امری است که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلا گفته شود و منرا که بیا فلان جاسه
 در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بلاقات صالح از جهت بی نیازی تو
 از آن مرد و بسبب چیزه که داده است ترا خدای تعالی از نعمت علم و معرفت پس تو گفت کن درین خاطر
 و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام است از جانب حق تعالی تا عمل کنم بدان و هنوز
 یکجا را نامل کردن کفایت مکن بلکه منتظر اختیار و فعل خدا باش در آن باین طریقه مکرر شود آن خاطر و امر
 کرده شوی برفتن بطرفش بایشانیکه ظاهر میشود مرامل علم را بخدا میفهمند آنرا عقلا و از اولیاء الله و کسانیکه
 قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینک شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن بحجت آنست که تو نیتانی قیامت
 آن و چیزیکه باز میگردد این کار بسوی آن و چیزیکه هست در آن کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر است
 آن چیز از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در توییده اختیار تو و چون مجرب
 شود فعل بی آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آورد ترا فتنه میباشی تو
 برداشته شده و نگا داشته شده در آن فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد
 عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شئی اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت است پس
 مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه است یکی آنکه
 بگیرى از دنیا آنچه تو ام بدن نفس است و ترک کنی حظ او را و اد کنی فرض را و مشغول شوی بگذشتن
 گناهان آنچه که ظاهر است از آن و باطن دیگره آنکه باشد آن چیز باطن و آن امر حق است که میفهمی
 بنده خود را و باز میدارد او را از آن متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در حکم در شرع باین
 که نیست آن از قیال امر واجب و نرا قبیل نمی بلکه آن حکم است که فرو گذاشته شده است در وی حکم نمی
 و امر گذاشته شده است بنده بقصر کردن در وی با اختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس تو

پیدا نکند بنده در پیچیده را از نزد خود فعل ترک بلکه انتظار کند امر را در و چون امر کرده شد بجا آر پس میگوید
 جمیع حرکات و سکناات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرح حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست
 مر او را حکم در آن پس بامر باطن میکند میگوید درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست
 در و حکم باطن پس کردن وی بجز فعل الهی است و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو
 و فناست و این حالت ابدال است که شکسته دلان اند برای حق و موجود عارف اند و صاحب علم
 و عقل اند و مشران کار فرما و شهنشاهای شهر با اندکها میانان خلق و نایبان خدا اند و دوستان جانی می
 و حجابان روحانی و گزیدهگان او اند پس بیروی امر درین حالت مخالفت است خود را و نیز ارشاد انبیا و اهل قوت
 و انبیا که نباشد مژده و قصد هرگز در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده با و شاه نه بنده ملک بنده آمر
 و نه بنده هوای هیچ طفل با و ای و مرده بدست نشوینده و بیمار و بی حس بدست طیب و رسوائی امر و نهی
مفت اله یا زور هم - فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت
 محبت با همی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشاکی را از خدا یا
 بدور کردن آن شهوت و برکنیدن آن از تو بقدرت خود که اتفاقا پیدا کرده است و در تو پس یاری نهی
 ترا و نگاهدار و از برداشتن با آن نیز یار رسانیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تمینیت
 گفته شده و کفایت کرده شده از بار نهی هیچ گزافی در دنیا و رنج در آخرت می نماند ترا خدای تعالی
 صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی به قسمت خود و زیاده میکند ترا نگاهداشتن او محبت
 و توانائی بر طاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تمینیت کرده شده
 و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده است شکر کنندگان را بر ابدی در عطا
 فرمود **لَنْ يَشْكُرَكَ كَافًا إِنَّ شَكَرَ لَكَ كَفًّا لَكَ وَلَكِنْ كَفَّرْ لَكَ عَدَاوَةً لَكَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**
 شمارا و اگر کفران نعمت کنید پس بدستیکه عذاب کردن من سخت تر است و اگر آن شهوت نیست قسمت
 مرزا پس بی نیازی از آن بر کنیدن از دل است اگر خواه نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر و مخالفت
 کن هوای نفس او دوست و در گردن از او از امر او رضی باش بقضای او امیدوار به این دو صفت که

فضل و عطاست و تحقیق گفته است خدای تعالی اِنَّمَا يُوَفِّي الصَّابِرُونَ
 أَجْرَهُمْ بِخَيْرٍ حساب جز این نیست که داده می شود صبرکنندگان مزد ایشان به شمار
 مقالہ دوم از دهم - فرمود رضی اللہ عنہ چون بدید ترا خدای تعالی باسے را پس بازمانی بسبب محبت
 مال از بندگی خدا باز دار و ترا بسبب آن مال از خود دور دنیا و آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و
 تغییر دهد ترا و فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از نعمم و اگر مشغول
 شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را براسے تو بخشش و کم نکند از تو یک جبهه را
 باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت
 گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جبهه الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان
 مقالہ سیم از دهم - فرمود رضی اللہ عنہ اختیار کن کشیدن نعمت را و نه دور کردن بلا را پس نعمتها
 رسیده است بتو اگر هست و قیمت تو خواهی طلب کنی آری یا ناخوش داری آری یا بچنین بلا فرومایه است
 بتو اگر هست نصیب تو حکم کرده شده بر تو برابرست که کرده داری آری یا دفع کنی آنرا از خود بهایا صبر کنی و
 بزور جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسیار در همه بیوی تا بکنی کار خود را و تو پس اگر باشد نعمتها
 مشغول شوی بشکر و اگر باشد بلا مشغول شوی بصبر تا بزور صبر کردن و یا بموافقت کردن راضی بگردی
 یا بلند گرفتن ببلا یا نیست و فانی شدن در آن بر اندازد آنچه داده میشود از حالتها و نقل کرده میشود
 در آن بجای و سیر کنانیده میشود و در منازل راه خداوندی که امر کرده شده بطاعت و دوستی اوقات
 برسی بجماعت ملائکه پس قانع کرده شوی در مقام کسانی که گذشته اند از صدیقان و شهیدان صاحبان
 و مراد میدارم از آن به قرب خدا بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانی را که گذشته اند بسوی بادشاه
 و از درگاه او نزدیک شده اند و یافته اند نزد او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه
 روشن را بگذر بلا را تا زیارت کنند ترا و خالی شود از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و چنانکه
 از آن در نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زیانده او و تحقیق ثابت شده است
 از حدیثی که مودی است از بهترین خلق و بهترین کسی که بر داشته است او را زمین سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم گفته است ان ناد حجه تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورا
 طبعی ای آتش دوزخ میگوید بر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذرای مؤمن تحقیق که فرو میراند
 نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور من که اطفأ کرد زبانه آتش را در دوزخ و نور که همراه بود او را در
 دنیا آن نور که جدا شد ندبوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلار او ساکن گرداند سری صبر تو و قوت
 تو مرمولی را سوزش چیزیکه فرو داده است از بلا و بتونزدیک گشته پس بلانیا مه است ترا برای اینکه
 هلاک کند ترا لیکن می آید ترا بسیار مایه تیر و قوت دهر مینا و یقین را و بشارت دهر ترا باطن او از موی تو
 و بنما خرت کردن موی بتو گفته است خدای تعالی دلبلو نکه حتی نعلم المجاهد یحکم و الصابین
 و ندبوا اخبار که ای هر آینه هتلا کردیم شمارا تا آنکه بدانم جها و کشندگان را از شما و صبر کنندگان را و بیا زانیم
 بهیز نیک خبر دهر از علمای بشما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل و
 سقیم خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان او ست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده
 و موافقت ناینده و تسلیم ناینده پیرا کن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از
 امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنه و شبانی و جلدی کن و قوت نما و تهنیت و آرام
 مکن و محض تسلیم باش مرقدر و فعل الهی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادا کنی امر را اگر
 عاجز شوی تو از ادای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خدا و نزد خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر
 کن و تقیتش کن از سبب غیر خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن
 بطاعت او و سبب ادب نگاهاشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود
 بر خول و قدرت خود و سبب نمودن عمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و سبب خود
 و خلقت او پس باز گردانیده وی تمامی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید
 از تو و د توفیق خود و بگردانید از تو روی بزرگ خود و دشمن داشت و شتم گرفت ترا و مشغول گردانید
 بسلامی تو که نیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه باز دارند اند
 از خدا و نزد تو و انگنده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا و انچه ترا

و لبهای تو گو یا که بر آنها ریش است و در سید گهها و زبان تو گو یا که گنگی و کند می ست و دندانهای تو گو یا که در آنها
 جراحت است پر شده از ریم و درد و پراگند گهها است و دستهای تو گو یا که در آنها خشکی و کوتاهی است از
 گرفتن و پاسبای تو گو یا که در آنها اضطراب و لرزه و جراتها است و فرج تو گو یا که بوی نامردی است مادر زاد
 و بجز این امر در کار است و شکم تو گو یا که بوی پری و سیری است و از طعام بی نیازی است و عقل تو گو یا که
 تو دیوانه و فاسد و بدن تو گو یا که مرده است و بطرف قبر برداشته شده پس شنیدن و شبانی کردن در امر است
 و نشستن بستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نمی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن
 در حکم قضا و قدر پس بنوش این شعر بت را و در کن باین دار و غذا کن باین غذا اگر دانی و نهی
 و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گناهان و علتهاست هوای نفس بحکم خداست تعالی
 مقال چهاردهم - فرموده فی الله عند دعوی کن حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس ترا که
 تو بنده هوای و ایشان بنده خدا اند میل تو در دنیا است و میل این گروه در عقبه تومی بینی این جهان را
 و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق است و انس این گروه بحق است دل تو
 آویخته است با آنچه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش است شکار میکنند ترا کسیکه می بینی
 و ایشان نمی بینند آنرا که تومی بینی بلکه می بینند پید کننده اشیا را و دیده نمیده و او تعالی رنگاری یافته
 ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو که گرداشته شده با آنچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این
 گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس را داده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب بادشاه پس تو فقی
 و اد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت حمد و ثناء و این همه
 افزونی کرد خدای تعالی میداد هر چه میخواست پس لازم گیر این او مو اطلب کنید رفیق از خدا و آسمان
 گردانیدن از بطن رنج پس گشت عبادت مریشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در بوقت
 در حق ایشان نعمه و سرور گو یا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها آنکه
 می بینند پیش از آن فعل کسی را که پیدا کرد و پدید آورد پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است
 و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را بادشاه مانند میخواند در زمین که ستر اندیده است

پس هر يك از ايشان مثل كوهي است كه ايستاده است بر جاي خود پس يكسو شو از راه
ايشان و برابري مكن كسانى را كه مقيد نگردانيدند ايشان را از طلب حق پيران پس
پس اين قوم بهترين مردمان اند كه پيدا كرده است پروردگار من و پراكنده كرد در زمين
و منتشر ساخت ايشان را بر ايشان باد سلام خدا و بر كات او تا آنكه آسمان و زمين است
مقتال كه پانزدهم فرموده منى الله عنه و بديهم در خواب گوياء كه من در موضع ام كه مانند مسجد است
و در آن قوم اند كه از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مراين قوم را فلان او ب ميكنند ايشان را و ارشاد
ميكنند ايشان را اشاره كردم بلفظ فلان مردى از صاحبان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفتم
يكى از ايشان تو چه چيزي و چه حال داري پراخن نميكني پس گفتم اگر راضى مى شوييد مرا براي آنكه
سخن گويم پس گفتم چون منقطع شوييد از خلق بسوي حق سوال كنيد از مردم چيزى را بر زبانهاى خود
و چون گذاشتيد اين را پس سوال كنيد ايشان را بر اهلهاى خود زيرا چه سوال بدلى مثل سوال بزرگان
پس بديانيد كه خداى تعالى در هر آن در كار است در گردانيدن احوال خلق و تبديل كردن بلند گردانيد
مرتبه يكى را و پست ساختن ديگرى را پس گرد بى بلند ميگردانند مرتبه ايشان را بسوي مكانهاى
بلند گرد و پست ديگر فرود مى افكند ايشان را بسوي اسفل السافلين و ترسانيد آن كسانى را كه
برداشت بسوي عليم اينكه فرود افكند بسوي اسفل السافلين و اميدوار گردانيد ايشان را
چونكه پائينده و نگاهدارنده ايشان را بر حاليكه ايشان هستند از بلندى مكان و ترسانيد آن كسانى را
كه فرود افكند است باسفل السافلين اينكه باقى دارد و در هميشه دارد ايشان را بر آن حال كه هستند در آن
از فرود افكند و اميدوار گردانيد ايشان را كه بر دار ايشان را بسوي عليم پس بديار شدند
مقتال شانزدهم فرموده منى الله عنه محبوب نشده از فضل خدا و بسواسطه رسانيدن از نعمتهاى
مگر بسبب تكيه كردن تو بر خلق و اسباب و كازها و كوششها پس خلق حجاب تواند از خوردن بسبب آن
كه سبب است پس ما و اميكه باشي تو ايستاده با خلق اميد دارند بخش ايشان را و فضل ايشان را
و سوال كننده بر ايشان و آمد و رفت كننده بسوي اهل ايشان پس تو شك آرند بخدا خلق او را

پس سزا میدهند ترا بحرحم گردانیدن از اکل لیسنت که آن کسب کردن است از حلال دنیا پستتر چون
توبه کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب
پس میخوری بسبب کسب اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آورنده نیز لیکن این شریکست خفی تر از اول پس سزا میدهند ترا خدای تعالی محبوب
میگرداند ترا از فضل خود و از هدایت کردن بفضیل و بواسطه چون توبه کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و بدو اشتی تکیه کردن خود را بر کسب طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را که او رزاق است
و سبب سازنده و آسان کننده و قوت دهنده بر کسب و توفیق دهنده بر همه نیکیها یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بروجه سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت دادن یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند بے سوال بطریق کسب که بمعنی عوض است
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود بے آنکه به بینی واسطه و سبب را پس باز نیگویی از همه بسوی
خدای انقنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا بسوا سطره و خورش میدهند ترا بفضیل خود و نزد هر حاجت براندازه آنچه موافقت کند
حال ترا همچو فصل طیب هر بان و لطف کننده و دوست بر بسیار از جهت نگاه داشتن از جانب خود
عزوجل و برای دور داشتن مر تر از میل کردن بسوی کسیکه غیادوست و راضی میگرداند ترا بفضیل خود
پس درین هنگام منقطع می سازد از دل تو هر خواهش شهوت و هر لذت و مطلب و محبب پس باقی
نی ماند در دل تو جز اراده او پس چون خواهد حق تعالی اینکه بر آید بسوی تو قسمت ترا که چاره نیست
ترا اگر رفتن آن و حال آنکه نیست از رزق و نصیب مر تر از کس از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواهش آن قسم را و میراند آنرا بسوی تو پس پیوسته میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پستتر
توفیق میدهند ترا بر آید شکر آن و میداند ترا که آن روزی از دوست و وی تعالی را ننده اوست بسوی
تو و دهنده اوست مر تر از پس شکر میگوئی او را درین هنگام می شناسی و میدانی و زیاده میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از ان و تمی شدن باطن از هر چه جز اوست پستتر چون قوی شد علم

و یقین تو و کشاکی سینه تو و نورانیت دل تو و زیاده شدن زدی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا داد
 و امین بودن تو نزد او و اولیت تو در نگاهداشت اسرار را تعلیم کرده میشودی که کی خواهد آمد ترا قسمت تو
 پیش از وقت آمدن او از جنت گرامی دشتن حق تعالی مر ترا بزرگ داشتن حرمت تو و محبت فضل و
 منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَخُصُّونَ بِآيَاتِنَا لَمَّا
 صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ای گردانیدیم ما از بنی اسرائیل اما آن که راه نمایند با ما هرگاه که
 صبر کردند و بودند که آیات ما یقین میداشتند و نیز گفته است وَالدِّينُ جَاهِدٌ وَافِينَا النَّصْلُ تَتَمُّ
 سُبُلُنَا ای آن کسانی که مجاهده کردند در طریق ما هر آینه بینا میم راه های خود را نیز گفته است وَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كُنْتُمْ أَفْوَاحًا لَا تَعْلَمُونَ ای تعلیم کند شمار خدای تعالی بعد از آن رد کرده میشود بر تو پدید آمدن آن شبها
 پس پدید آید یکنی با فن روشن که غبار نیست بر آن و بر اینها نیمی از دانشنده مانند آفتاب شش بخان
 مرز دار مرز دار تر از هر مرز و با الهام راست از غیر شبهه صاف کرده شده از خواطر نفس و سوسه های
 شیطان بعین گفته است خدای تعالی در بعضی کتابهای خود اِنَّ اللَّهَ الَّذِي كَلَّمَا اَنَا اِلَى اٰخِرَةِ
 چنانچه گذشت و تحقیق کرده است این مرتبه را بسیار از پیغمبران و اولیای و خاصا از بنی آدم خود
 مَقَامُ الْهَيْفَتُمْ هُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَنْهُ جَوْنٌ دَاخِلٌ شَوْبِي بَعْدَ اِيسٍ زِدِيكَ كَرْدَةُ شَوْبِي اَزْوَ
 بنزدیک گردانیدن وی و تو فوق وی و معنی رسیدن بخدا بیرون آمدن تست از خلق و هوای نفس و خفتش
 و آرزو و ثابت بودن با فعل حق و ارادت او بے آنکه یافته شود از تو جنبش در تو و نه در خلق او نفس تو
 بلکه بکام او و امر او و بفعل او و تعالی پس این حالت فنا است تعمیر کرده میشود این حالت به وصول
 و وصول بخدا نیست مثل وصول بسوی یک از خلق او و قتل عام آنرا در می یابد و معروف است نیست مثل او
 بچیز و آن شنو او بینا است بزرگ است پیدا کننده این که تشبیه داده شود و محال و اوقات او و یا قیاس
 کرده شود بساخته او پس رسیدن بخدا معروف است نزد اهل وصول به شناسیدن حق عزوجل
 مرایشان را هر یک از اجداد و انبازی نمیکند هر یک را در وصول جزو می باشد خدای را عزوجل با هر یک از
 پیغمبران و اولیای خود سری است از آنجا که مطلع نیست بر آن هیچ یک جز او هست که می باشد

مرد بر سر که آگاه بنود بران شیخ او و مر شیخ را سری است که مطلع نیست بران مردی که تحقیق
 رسیده است سیر و سلوک او تا آستانه در پیروی پس چون برسد مرد به حالت شیخ خود را جدا ساخته میشود
 از شیخ و بریده میشود از وی پس متولی میشود او را حق تعالی و قطع میکند او را از خلق پس میشود شیخ
 مانند دایه نیست نیز خواگی بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد در شدن هوای نفس و ارادت
 شیخ احتیاج برده میشود بمرید تا آنکه در باطنش هو او خواست است از برای گسستن هو او و ارادت لیکن
 بعد در شدن هر دو پس احتیاج نیست به شیخ زیرا که نیست که درت و ناتمامی و چون رسیدی تو بخت چنانکه
 بیان کردم باش ایمن همیشه از آنچه که جزاوست پس نه بینی جز حق را و جودے قطعاً اندر زبان ساندن
 و نرسیدن در ساندن و نه در دادن و نه در ندادن نه در رسیدن و نه در امید داشتن بلکه خدای تعالی نراوار است
 که از عذاب او ترسند و از آمرزش وی امید دارند پس باش همیشه گه بان لبسوی فعل او چشم دارند و بسو
 امر او کار کنند بطاعت وی و جدا از همه خلق او چه در دنیا و چه در آخرت میا و یزد دل خود را بچرخ از
 خلق او بگردان خلق را همه مقهورش مودیکه گرفته است او را بادشاهی که بزرگ است ملک و دخت است
 امر او ترسانیده شده است بر جستن و حمله کردن او پست گردانید بادشاه غل و ادگر دن او با هر دو پای و
 و بود اگر شید بر درخت صنوبر بر کنار جو که بزرگ است موج او و فراخ است پهن او و عمیق است مخاک
 و سخت است روانی او پست تر است بادشاه بکرسی که بزرگ است قدر او و بسیار است ارتفاع او و دوست
 جای جستن و رسیدن او و نهاده شده است در پیلوی بادشاه بارها از نیزه با و تیر با و پیکانها و گوناگون از برای
 جنگ و کمانها از آنچه نرسد اندازد کردن آنرا جز با و شاه پس شروع کرد که می اندازد لبسوی آن مرد با پنجه
 میخواید ازین سلاح امانیکو باشد مگر کسی را که دید آن مرد مصلوب را که بگذارد و نظر کردن را بسو بادشاه
 و بگذارد ترس از او امید و ترس از مصلوب و امید دارد از او آمانیست شخصی که چنین کند نام داشته شده
 در حکم عقل بی عقل و بی ادراک و نه حیوان جز آدمی پس بنیاه جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
 بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از گمراه شدن پس از راه یافتن و از کفر پس
 ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است که ذکر کردم آنرا در مثال هر روز در فزونی آب او است و این

زیادتی آب مثل زیادتی شہوت‌های بنی آدم و لذت‌های ایشان است در دنیا که می‌رسند آدمیان را از دنیا
و اما تیرا و گوناگون سلاح‌ها مثل طلا است که روان میگردان و آن تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر بنی آدم
در دنیا بلا است و تیرگی‌های زندگانی و درد و محنت‌ها و آنچه می‌یابند از نعمت‌ها و لذت‌ها آییخته شده است
یا قتی چون اعتبار نماید نعمت‌ها را و لذت‌ها را بفرمان نعلیم آخرت و در یاد که نیست حیات مکر در آخرت اگر هست
آن یقین دارند چنانچه فرموده است **صلی الله علیه و سلم** لا عیش الا عیش لا خیر الا فی نیک نیکانی
مگر زندگانی آخرت مخصوصا این بلا را در حق مومن چنانچه فرمود **علیه السلام** **الدنیا سجن المؤمن و جنة**
الکافر دنیا زندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود **علیه السلام** **الشیء یصلحکم و یریبکم** هر گاه
لگام در دهان کرده شده است با وجود این حدیث‌ها و آنچه که همیشه معلوم است چگونه خوانده شود
خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در وقت
او و انداختن خود را پیش او پس می‌باشی تو بسبب انقطاع بیرون از دنیا
درین هنگام یافته می‌شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فصل
مقاله همیشه هم فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یک از آنچه که فرود آورده است
خدای بتوا از گزند هر که باشد دوست باشد یا دشمن و تمت منه پروردگار را در آنچه کرده است در تو فرود
آورده است بتوا از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظاہر کردن شکر بی نعمت
نزد تو بهتر است از دست گفتن تو در خیر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق
گفته است خدای تعالی **وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها** پس بسا نعمتی که هست آن نزد تو و تو
نی شناسی آنرا آرام بگیر بسوی هیچ یک از خلق و انس مگیر هیچ یک و اطلع مکن هیچ کس را بر آنچه
که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا آرام تو بسوی او و گله تو از بسوی او و بسین سویم را که جز تو و خدا است
پس بدستیکه شان نیست که نیست بسوی دیگر کسی زبان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زبان
و نه غیرت و نه خواری و نه بر داشتن و نه پست گردانیدن و نه تو گری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام
دادن جمله چیز یا پیدا کرده خدا است بخود دست او است بحکم و دستوری او است جاری شدن آنها

هر چيز روان ميشود تا هر تامين نزد خدا و هر چيز نزد وی است با اندازه نيست بپنج پيش كننده
 هر چيزي را كه پس انگنده وی و نيست كسي پس انگنده هر چيزي را كه پيش انگنده است
 وی اگر برساند ترا خدای تعالی بهزيان پس نيست كسي كشتاينده مراد را جز او اگر اراده كند ترا
 به نيكي پس نيست كسي رد كننده بفضل او را پس اگر گله كني از خدا و حال آنكه تو عافيت داده شده
 و نزد تو نعمتي از نعمتهاست برای زيادتی و بزور كور گردانيدن خود را از آنچه مرخص است نزد تو از نعمت و
 عافيت بجهت حقارت كردن آن بهر دورا ختم ميگيرد و بر تو خدای تعالی و ز اكل ميكنند آن هر دورا از تو دور
 ميگرداند شكوه ترا و و چند ميگرداند بلای ترا و سخت ميگرداند عذاب ترا و بر ميكنند وی اندازه ترا از نظر عافيت
 خود پريش كن گله را بگوشتش اگر چه بریده و پاره پاره کرده شود گوشت تو از مقرر صفا اياك اياك دور دار
 خود را شايانك پيشتر دور دار خود را الله الله بترس خدا را الله الله پيشتر ترس خدا را انجاء النجاء
 زود بگرز الحذر الحذر پريش كن زيرا چه بپشت ترا خيخه فرو می آيد به پسر آدم از گوناگون بلاءها بسبب
 شكوه كردن او است از پروردگار خود چگونگي گله کرده شود از وی حال آنكه وی ارحم الراحمين است و
 بهترين حكم كنندگان است و گران بار و پوشيده نيست بروی پوشيدنی و سخت مهربان لطيف كننده است
 بر بندگان غنيست تتم كننده مرآتشان را همچو طبيب هليم و دوست و شفيق نرم خو نزديك بدل
 آيات است کرده ميشود و پروردگار كه شفيق و مهربان اندايشه گفته است بپيغمبر صلي الله عليه وسلم الله
 ارحم لعالمين الوالد على ولدها اى خدای تعالی مهربان ترست بر بنده خود از مادر بر فرزند خود
 نيكتر از اوبه امي سكين بزور صبر كن وقت بلاء آلتا تو اني از صبر كنون پيشتر صبر كن اگر تا تو اني از
 راضی شدن بر بلاء و موافقت او و راضی باش و موافقت كن اگر وجود تو هست پس فنا شو وقتيكه
 گم کرده شوی اى مقام فنا كه گوگرد سرخی كجائی تو و كجا يافته ميشوی تو و ديده ميشوی آيا نمی شنوی بسوی خلق خدا
 عز وجل كتب عليكم القتال وهو كره لكم وعملی ان تکرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى
 ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون فرض گرداينده شد بر شما
 كارزار با كافران و حال آنكه كروه است هر شمارا و نزديك است اينكه كروه داند چيزي را

و حال آنکه بهتر باشد مرثیاء را نزد یک است اینک دوست دارد چیز را بحال آنکه آن بدست
مرثیاء را خدا میداند و شما نمیدانید پیچید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا از
پس بجا دلی مکن تا ناخوش داری چیز را بخود و دوست داری چیز را بخود بلکه بیروی کن شرح
در همه چیز که فروغی آید تو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم است و متابع امر باش حالت
ولایت و فروغی آنش هم او در گذر از حد آن و این قدم دوم است و رضای باش بفعل آنی تقویت
کن و فنا شود حالت ابد الیت و غوثیت و صدیقیت و این نهایت مراتب است یکسو شو از راه
قضا و قدر و بگذر از راه او و کن نفس و هوای خود را و باز دار زبان خود را از شکایت پس چون کنی تو
این را اگر هست قضا و قدر تو نیک زیاده میگرداند ترا خدای تعالی حیات خوش و مره و شادی و اگر باشد
قضا بد نگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو طاعت را و غائب کند ترا از خود
تا آنکه در میگذرد آن قضا از تو و کوچ کند نزد گذشتن بدست آن چنانکه میگذرد شب و دور میکند پرده را
از روی روز و میگذرد زمستان پس کشف میشود تابستان این نمونه ایست نزد تو عجزت بگیر بدان
پست در نفس آدمی گناهان و جرماست و آلوده کردن است با انواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت
نمیدارد و مرتضی خدای کریم را اگر پاک از پلید بیای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند آستانه
قدس را اگر پاک از چرک عادیها چنانچه صلاحیت نمیدارد و مرتضی پادشاه را اگر پاک از
پلید بیاهو گوناگون کند گیاه و بدبو بیاهو پس بلا پای پشند و پاک کننده گناهان است گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم حی یوم کفارة سکتہ تب یکروز کفاره گناهان یکسال است
مقاله نو روزی هم فرمود رضی الله عنه چون باشی توسست ایمان و یقین و وعده
کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی وفا کرده میشود و وعده تو و خلافت کرده نمی شود تا زوال
نیاید ایمان تو و یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در آن و خطاب
کرده شوی بضمون قول وی تعالی انک الیوم کفارة بینا مکین کمین برستی که تو امروز
نزد خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکر شود این خطاب براسه تو و قتی بعد و قتی پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی نماند مگر اراده و نه مطلب و نه عملی که عجب کنی بدان و
 نه عبادتی که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود بهمت تو بسوی آن
 پس اکنون شدی تو مثل آن در سینه شده که بر جای نمی ماند در و چیزه روان پس بر جانی نذر تو
 هیچ اراده و نه خلق و نه بهمت بسوی چیزه از چیزه بماند در دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چیزه
 تعالی هست و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی بر اضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و
 نعمت بفرماید خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشود چون آرام یابی تو بآن وعده
 و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشود از آن وعده بسوی وعده دیگر که بلندتر از آن است
 و گردانیده میشود بسوی وعده شریفتر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بے نیازی -
 از آن و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و مطلع شوی بر کارهای تخت پوشیده و حقیقتها
 حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول به وعده دیگر متصل آن افزوده می شود
 درین هنگام در قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال بیشتر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت
 و در زمین تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو و حصص
 زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه
 خلایق و جن و انس و مساوی ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق داخل
 است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی
 درین مقام که نیست مرز در آن خواهش چیزه البته گردانیده میشود مرز خواهش چیزه از چیزه
 پس چون ثابت شد خواهش تو مر آن چیزه را در گردانیده میشود آن چیزه معدوم کرده می شود
 و برگردانیده می شوی از آن چیزه پس داده نمی شود ترا آن مراد در دنیا و عوض داده میشود از آن
 در آخرت بچیزه که می افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیزه که سرور و روشن میگرد
 و چشم تو در فردوس اعلى و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوی آن مراد را و آرزو
 نمیکنی و امید میداری آنرا و حال آنکه تو در سرای دنیای که آن محل فنا و تکلیفهاست بلکه امید تو

در حال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای هست که پیدا کرده آنرا در وجود آورد آنرا در او یکپارچه او را یکی را و فرسخ
گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که او هست که باشد مراد و مطلوب و آرزو بسیار است که عوض او بشوی از آن
مراد چیزی که آن فراتر از آن مراد است یا مانند او است در دنیا بعد از شکسته شدن لی تو باز داشتن از آن
مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن در آخرت بران و بهیچیکه ذکر کردیم و بیان نمودیم
مقاله بیستم - فرمود فی الله عنہ در قول آنحضرت علیه السلام دع صایر بیات الی
مکایر بیات بگذار فعلمه را که در شک می اندازد تر که حرام است یا حلال و قتی که جمع شود با چیزی که
در شک نمی اندازد پس اخذ کن بهر حکم که آئینش نمیکند از آن شک و بشد بگذار چیزی را که در شک اندازد
ترا و اما و قتی که تنها باشد در شک اندازد که آیه سیخته است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود
از بریدن لشخاریدن آن چنانچه آورده است در خبر کلا ثم جزا القلوب گناه برنده و لما است
و در روایت دیگر آمده است کلا ثم طحا لک فی القلوب ای فعل که در وی بزه است آنست که در
ترو و خطبانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهند گان پس فتوی گیر دل خود را و چون
چنین نباشد بکن آنچه خواهی و توقف بکن در وی و چشم دار ام باطن را و روی پس اگر کرده شوی
بگرفتن او پس بگیر و اگر منکر کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو
گو یا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی
از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیر که حق تعالی حاجت ندارد که یا داده شود
پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی سخوراند کافران و منافقان را و پشت بندگان
را از وی پس چگونه فراموش کند ترای مؤمن موجود روی آورده بر طاعت او و ایستاده بامر و نه
در ساحت های شب و اطراف های روز در معنی حدیث و بهیچیکه است بگذار چیزی که در دست خلق است
که وصول آن در شک است پس نخواه آنرا و میا ویز دل خود را بآن و امید مدار خلق را و ترس از ایشان
و بگیر از فضل خدا و آن چیز نیست که در شک نمی اندازد و یقین است وصول آن تر پس باید که باشد
متر از مطلوب یک و دهنده یک و قصد یک و آن پروردگار است آنکه پیشانیهای بادشاهان بدست

برست قدرت اوست و دلهای خلق برست وی و دلها که امیران بر نهانند و مالهای مردمان را در دست
 عزوجل و خلق و کیلان و امینان او پند و جنبش و ستبای ایشان به بخشش کردن مژ ترا بحکم او و
 جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عطای تو بچنین است بزرگ است
 او از هر گوینده و اسألو الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عزوجل ان الذين
 تدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له
 بدستیکه آن کسانی که میخوانند شما ایشان را از غیر خدا مالک نیستند آنها را بهر رزقی را پس طلب
 دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مرا و او شکر گویند مرا و او هم گفته است و اذا سألت عبادی
 عتی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بندگان من از من پس
 بدستیکه من نزدیکم قبول میکنم دعا کنند کار او قیام کند و بخواند مرا و گفت لدعونی استجب لک و ای عا کنید را قبول کنم
 و عای شما را و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین ای بدستیکه خدا است روزی بنده خداوند قوت متوال
 و گفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای بدستیکه خدا روزی میدهد بهر کسی را که میخواهد به شمار
مقتله البست و یکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس را نده را و خواب حالانکه من در عجات
 کشیم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
 تقدیر به بدی پس قدرت نیدارم که تغییر دهم آنرا بسوی نیکی و بهرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
 به نیکی پس قدرت ندارم که تغییر دهم آنرا و بهرم آنرا بطرف بدی و چه چیز است بدست من و دیدم
 صورت ابلیس را بصورت خدایان که او را آلت نری و نادگی بود و باشد و نرم سخن در روی بوی بینی و از در
 روی او چند تار روی بود و زیر خندان خوار و خرد شکل زشت روی گویا که تبسم میکند در روی من مثل
 تبسم موش و گرگین و ترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهارصد و نود و یک
مقتله البست دوم - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الهی بر آنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
 خود را بر اندازد ایمان وی پس یکم بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلا او و
 رسول که بسوخت است به هدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ تر است از بلای نبی که بسوخت بکتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگ تر است و نبی بلای او بزرگتر است از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگتر است
 از بلای ولی هر یک را بر اندازد ایمان و یقین اوست و دلیل بر آن قول نبی صلی الله علیه و سلم است
 اذا مضى الا نبیاء اشد الناس بلاء ثم لا مثل فالا مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم
 از روی بلاء بیشتر مثل مرتبه شخص بلاء است پس همیشه میبارد خدای تعالی بلاء را بر این مهران
 بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب پیغمبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد
 ایشان را پس ایشان را علی محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند و وی محبوب خود را
 پس بلاء را بنده است مردمانی ایشان را بسوی حق و بندست نفسهای ایشان که باز میدارد
 ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و اائل شدن بسوی غیر سیرا کننده
 ایشان پس چون همیشه شد نزول بلاء در حق ایشان میگذارد و هواهای ایشان را و شکست میخورد
 نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس منقبض میشوند شهواتها و خواهشها و میل کردن بسوی
 مزه ها و آسایشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس میشود آرام بوعده حق تعالی و راضی بودن بقضای
 او و قناعت کردن بعطای او و تشکیبائی کردن بر بلای او و ائمن بودن از بدی خلق و بی بسوی
 دل پس قوی میگردد و سروری دل پس باز میگردد و باد شاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلاقوی میگردد
 دل و یقین را و ثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در حجت آنکه هرگاه که
 رسید درد و یافتن شد از نمون صبر و رضا و تسلیم مفعول پروردگار را خوشنود میگردد و خدا از وی متشکر
 میگردد و او را پس می آید مراد و بدو پیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرته
 لازید لکن اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شمارا و چون بجنبید نفس بختن خواهش از خواهشهای خود
 و مزه از مزه های خود از دل پس جواب دهن نفس را قلب برسانیدن نفس بدینچه باز محبت محال آنکه
 اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حاصل میشود بسبب آن اجابت غفلة از حق و شرک
 پرستیدن و گناه پس فرو میگردد حق تعالی نفس را بخواهی و بلاءها و برگماشتن خلق و درد و
 و بیماریا پس میگردد هر یک از قلب نفس حفظ خود را از بلاء و آفات و اگر اجابت نکند نفس بسوی مطلوب

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیا و روحی در حق پیغمبران و عمل کرده بشود
برو می و الهام در دادن فرمان و دادن فرموده میگرداند خدای تعالی بجهت خود و بجهت عاقبت رضا و نور و معرفت قرب و
بے نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاهدار آنرا که گفتیم و بترس بلاها را در شتابی کردن باجابت
نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در ارتکاب آنکه اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت
مقتضای است و موعود فرموده خدای تعالی خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی
کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گرانمایه تر
و به او گوارا کرده شوی و در روی باقی داشته شوی و نگاه داشته شوی بے رنج در دنیا و آخرت بے عاقبت
دبے تجاوز از حد و پتیر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خشک شونده ترست چشم در روی از چیز ساقط تو
گوارا تر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نمیگذارد و ترا بسبب گذاشتن طلب آنچه نیست نصیب تو
نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او را رضی باش
بدان کمتر چیز را بحول خود و بهر از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجنب بخود و میارام بخود پس آنکه
مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بدترست از تو از میان خلق زیرا که تو بسبب طلب بظلم کنی و
ظالم غفلت کرده نمیشود از روی گفته است خدای تعالی و کذلک فوای بعضی الظالمین بعضی
همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را بعضی زیرا که تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ است شان او
و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده است بادشاهی او
همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و ویرسان است حکمت او و راست است قضای او
غائب نمیشود از او مقدار در زمین و نه آسمان و در میگذرد از ستم وی هیچ ستمگاری پس تو بزرگترین
ظالمانی و بزرگترین ایشان از روی گناه زیرا که تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود
و در خلق او پس نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفران ذلک به یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و بدستیکه خدای آمرزد شرک آوردن را بوی و نمی آمرزد جز این را امر کسی که میخواهد
بر صبر کن شرک را البته نوزد یک شود آنرا و یک شود از آن در حرکات و سکناات خود در روز و شب خود

در تنهایی و پشیمانی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگزار گناه را آنچه که ظاهر است
از آنچه که پوشیده است از ان و مگر نیز از خدای تعالی پس در یاد ترا و منازعت مکن او را در قضای او پس
پاره پاره میکنی ترا و تهمت مکن او را در حکم او پس فروگذار و ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کن ترا
و بیایگانان ترا و مبتلا گردان ترا و نوپیدا مکن در سرای او حادثه پس هلاک کن ترا و مگرددین شمس بهوای
نفس خود پس هلاک کن ترا و تاریک گردان دل ترا و سلب کن ایمان ترا و معرفت ترا و برگردان ترا و توبه شیطان ترا
و نفس و بهوای ترا بر تو دشمن و تهاجم ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا
و همه خلق خود را تا آنکه کثر جمعی سرای ترا و ماران آنرا و سپیان آنرا و باقی گزندگان را که در
خانه باشند پس تیره گردانند زندگانی ترا در دنیا و در آن گردانند عذاب ترا در آخرت
مقاله السیت چهارم فرمود رضی الله عنه ترس گناه خدای را البته لازم گیرد و او را بصدق و در بار
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او و عذر خواهانده زاری کننده و رویشی نماینده خشوع و خضوع کننده
چشم فرو کرده نگاه کنند بجانب خلق او و پیروی نکنند بهوای نفس خود را و طلب نکنند عوضهای عبادت
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کنند بلبندی را بسوی منازل بزرگ و مقامات ارجین و رفیع بدان
اینکه تو بنده اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه موعولی را است طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی
هیچ چیز را از چیزهای نیکو و ارب را و تهمت ندارد خداوند خود را و هر چیز نزد او بر اندازه است نیست کسی پیش گفته
مرچیزه را که پس گردانیده است و نیست پس افکنده مرچیزه را که پیش گردانیده است می آید ترا آنچه
که مقدار است مرتزاق و وقت و ساعت خود را که خواهی و اگر نخواهی از ناکی مکن بر چیزه که قریب است که میباشد
ترا و طلب مکن و در ریغ مخور بر آنچه که آن مرغی تر است پس چیزی که نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قسمت
تست یا غیر تست پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است تو بسوی آن کشیده و برده میشود
پس در یافتن آن عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مرتزاق تو باز گردانیده شده و او از تو روست
گردانیده است پس از آنجا باشد ترا در یافتن پس مشغول باش به نیک ادب و چیزه که که تو در پی آن هستی
از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا مکن سر خود را و مائل گردان گردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی که ملائک عینیک الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستی که ترا نهی کرد خدای تعالی
از نگریستن بسوی غیر آنچه که استاده کرده است ترا در آن روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود و اگر باینده است ترا که آنچه جز آنست فتنه است که انداخته است او شان اودان خوشنود
شدن تو قسمت خود بهتر تر است و پانیده هر دو از اولی در نزد لائق تر و سزاوارتر است پس میباید که باشد این عاود
تو و جای بازگشت و سکونت تو و شعاردنار تو و مرد و حاجت تو و میل و آرزوی تو میباید ازین کار بهره طلب
را و میرسی باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی برینگی و بهر ناز و نعمت خوشی و بهر گرانایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما أخفاه عن قسرة أعین جزاء عما كانوا يعملون ای نمیدانند هیچ فانی
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سر دمی چشمهاست از جهت جزا و ادب بآنچه عمل
کردند ایشان پس نیست هیچ عمل از عبادت خمسة باز ماندن از گناهایان همه بزرگتر است نیست بزرگتر و محبوب تر
بسوی خداوند مضمی تر نزد او از آنچه ذکر کردم ترا توفیق نماید خدای تعالی را و ترا با آنچه که دوست میدارد در ارضی از این
مقام **الاست و پنجم** - فرمود رضی الله عنه بگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
از روی روی دنیا و خداوندان او و لای گننام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر ای پراننده کرده شده در هر کج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود و از هر دور
و ای بر خاک چسبانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل و سینه
هر حاجت و مطلب اینکه تحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه ییچید از من دنیا را و نیفکند مرا و گذشت
مرا و دشمن دشت مرا و پراننده کرد مرا و حج نکردانید مرا و امانت کنانید مرا و اندام مرا از دنیا بندگانگی
و گننام ساخت مرا و بلند ساخت آواز مرا و میان مردمان و برادران من در سخت بر غیر من نعمت تمام ا
میگرد و در نعمت در شب خود در روز خود و فضل ادا و بر این و بر این یار من و حال آنکه هر دو ما مسلمانیم
فراهم می آرد ما را و ما خواوید را آدم بهتر من خلاق آیا تو ای فقیر تحقیق کرده است خدا تو آنرا زیر آیه گل
سرسشت تو بے ریگ است و ندای رحمت خدا پے در پے رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و صواب و تقوی
و حکم و نورهای ایمان و تو حید گردانیده اند نزد تو پس در خسته ایمان تو و نشانیدن آن درخت تمام آن تابست

محکم برگ بیرون آورده میوه دهنده طلبه یادت می کند است شاخ بر شاخ نشونده سایه افکنده است
شاخدار پس آن درخت هر روز در زیادت و بالیدن است پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی
خاک رویه خوش خاکشاک تا بالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پر درخت است
خدای تعالی کار ترا بر آن حال داده است ترا در آخرت سرای بهشت و مالک گردانیده است ترا در رو
وبسیا کرده است بخشش ترا در آخرت که نه هیچ چشم دیده است آنرا و نه گوش شنیده و نه خطره کرده
بر دل او می گفته است خدای تعالی فلا تعلم نفس الا اخره چنانچه گذشت یعنی چیزی یک عمل
کردند در دنیا از ادای کردن امر با و صبر کردن و برگزشتن نمی و سپردن و باز گذشتن بسوی وی در تقدیر
و موافقت کردن مراد را در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر کرده است او را خدای تعالی از دنیا و مالک گردانیده
و نعمت داده او را در آن و تمام داده است بروی فزونی نعمت خود کرده است بوی این را از جنت آنکه
محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که بر جاماند روی آب بروید در رو
درختها و تربیت یابد روی کشت و میوه پس ریخت بر آن زمین گوناگون خاک رویه را و جز آن
از آنچه تربیت کرده شود بدان گیاه و درختان و مراد بآن خاک رویه دنیا و اسباب او است تا نگاهدار
بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر برود
آن خاک رویه را از وی هر گز نه خشک شود گیاه با و درختان و بر طوط شود میوه پس ویران گردد سر اما
خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگر نیست است جای رستن او و تنی است از چیزی که
پر کرده شده است از آن درخت ایمان تو ای فقیر پس توانائی و پابینگی او بچیزی است
که می بینی نزد او و دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر بر دنیا را با وجود سستی درخت خشک
گردد درخت پس شود همان کفر و وجود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران که اگر با انگیز
بسوی آن توانگر شد که با از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود
ایمان بوی پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص بر بر طوط شدن تو نگر و نعمتها
مفت است ششم مکنشمار و پوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگردانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و در نشود هوای نفس تو پست در شود و آرزوی تو
 پس فانی شوی از همه کوهنادر دنیا و آخرت پس بگری همچو آن در خنده در باقی نمی ماند تو خواهش بجز خفاش
 پروردگار تو پس بر شوی بوجو پروردگار خود و نباشد غیر پروردگار تو در دل تو بجای ماندن و نه جای
 دخل کردن و گردانیده شوی تو در بان دل خود داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریا کی حق پس کسی
 که به بینی آنرا که نزدیک شد از فضای سینۀ تو بسوی در دل تو بر اندازی سراورا از میان دو کتف او
 پس نباشد نفس او میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیا و آخرت تو نزد تو سری بالا بر آورده و نه
 سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود و مگر باشد پیروی امری پروردگار را و ایستادن با امری و
 خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بنده پروردگار و امر وی
 و نه بنده خلق و اعتقاد های ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچنین زده شود که در دل تو
 سراپدهای عزت و خند قهای عظمت غلبه کبریا و کرده شود در بلشکرهای حقیقت توحید و ایستاده
 کرده شود نزد آن نگاهبانان از حق تا راه نیابد خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها
 و آرزوهای ناحق و دعوایهای دروغ پیدا شوند از طبعها و نفسهای امر کننده ببدی و مگر بهیهای پیرا شوند
 از هواهای نفس پس درین هنگام اگر گرفته است در تقدیر آمدن خلق پی در پی بسوی تو و پیای شدن
 و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه بر سندان نورهای درخشان و نشانهای روشن حکمتهای
 نیکو رسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهده اینها کارهای نیکه بدان
 نفی کی و عبادت جویند و مجاہد و مشقتها و پرستش پروردگار خود نگا داشته میشوی از ضرر ایشان
 همه اندیل کردن نفس بسوی هوا و عجب خود و از فخر کردن نفس بزرگ شمردن وی خود را به بسیار
 نمودن ابتلا با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مرتزیه پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو
 و همچنین اگر قدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت روزگار خود و همه بار خود نگا داشته میشوی
 از شر آن و برداشتن گرانی آن و از شر تابعان و قرائبیان وی و میگردد آن زوجه نزد تو بخشش
 و کفایت کرده شده از شروسه و ساز و اگر دانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صاف کرده شده

از خباثت و کینه و کدر و دشمنی و دعا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن را ممر ترا
درین وقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو بار آنها دور کرده شده از تو رنجانیدن و تنگی
و اگر مقدر است از آن زن فرزند میباشند آن فرزند نیک و فرزندی پاک باعث خلی چشم گفتند
خدای تعالی در شان زکریا و اوصحنا الذی وجه شایسته گردانیدیم مر او را از وجود او را گفته است
و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا اقربا عین واجعلنا للمتقین اماما ای بخشش ما را از
زنان ما و فرزندان ما خلی دید و بگردان ما را بر اے پرستگار ان پیشو او قول خدای تعالی
واجعله رب رضیا و بگردان ما را خدایا او را مرضی خود پس باشد این دعا ها نیکه درین مهتاب است
کار کرده شده باین دعا ها و قبول در حق تو اگر دعا کنی باینها یا دعا کنی زیر اگر این دعا ها در محل خود
در باب اهل خودش است و سزاوارتر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابله کرده شود بآن
کسیست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده درین مقام و تقدیر کرده شده برای
و سے از فضل و قرب و همچنین اگر مقدر است آمدن چیز سے از دنیا زیان نکنند در وقت فنا پس
چیز نیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن ممر تر بفضل خدا
و اراده او و بآمن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرما بیداری کننده مرا مرا
ثواب داده میشود برگرفتن آن چنانکه ثواب داده میشود بر کردن نماز فرض و روزه فرض و امر
کرده میشود در چیز نیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصرف گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا
از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام
که مصارف زکوة اند بران و همیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا و نیست
خبر مثل دیده شده پس میباشی درین وقت از کار خود در خصلت سفید پاکیزه نیست گرد بروی نه در بر آفتاب
و نه در هم آفتاب و نه در شک شب و نه افتاد و نه فالصبر الصبر لازم گیر صبر را الرضا الرضا لازم گیر رضا را
حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر نگاهداشتن حال الخول الخول لازم گیر گشائی را الخود الخود السكون السكون
لازم گیر آرام و استسگی را الصموت الصموت لازم گیر خاموشی را الخذل الخذل لازم گیر ترسیدن را الخجاء الخجاء

لازم گیر شتافتن الواح لازم گیر پیریز کردن الله الله شهادت بر سر خدا را که طلاق لا طلاق لازم گیر
بر فواغ کردن که انما اخص الاخص لازم گیر چشم خوابانیدن الحياء الحياء تا آنکه بر سر آنچه نوشته است دست
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که بر دست پستتر فرو برده شوی
در دایای قضای نعمتها و عطا پس پوشانیده شود بر تو خلعت نور با و سر با و علمای نادر لذت پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تو نگارنده شوی و دیگر کرده شوی
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا مکیین امین پس دین بهنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را بهنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک الیوم لدینا مکیین امین
بر زبان بادشاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود بر زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت سپرد کرده شد یوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن بادشاهی مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلند می مرتبه نزد او شایسته
خدای تعالی در بادشاهی ظاهر و کذلک مکتب الیوسف فی الارض یتبوا انهم احیت لیشاء محبین
گفت قدیرت دایم یوسف در زمین یعنی زمین مصر فرو می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مرا و کذلک لنتفرغ عن السوء و الفحشاء از من عبادنا المخلصین ثابت و شستیم
یوسف را نزد فریب تا با گردانیم از وی بدی را و از نار ابر رستیکه یوسف از بندگان خالص کرده است
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مرا و کذلک ما علمیند ربی انی ترکت فلة قوم الیوسف
با الله ای آن تعبیر خواب شما از جمله معلوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدرستیکه من
گذشتیم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطاب ای صدیق اکبر
داده شوی نصیب گاه ترا علم بزرگ و نهیت کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پیدا کردن چیز عدم را
بحکم خدا و نه همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و امانعت در
آخرت در دارالسلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

به بر سر سینه از ناف تا زیر سینه و از ناف تا زیر سینه و از ناف تا زیر سینه

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت نیست نهادن است از حق و این آن آرزوست که آنرا نهایت پیاپی نیست
 مهمت الهیست هفتم فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را در میوه از دو شاخ که از یک
 درخت اند یک از آن دو شاخ می آرد میوه شیرین را و دیگر میوه تلخ را پس بگذارد شهرها و کشورها
 و کرانههای زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوهها که گرفته شده اند ازین درخت در دور باش
 از آن کرانهها و از اهل آن و نزدیک باش از آن درخت و باش نگهبان و خدمت کننده آن درخت
 ایستاده نزد وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب پس شومای بسوی شاخیکه
 آورده است میوه شیرین را پس درین هنگام باشد خورشید و پرورش تو از آن میوه شیرین و دور شو
 از آنکه پیش روی بسوی جانب شاخ دیگر آورده میوه تلخ است پس بخوری از میوه او پس هلاک کن
 ترا تلخی میوه وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه
 آفات زیرا چه آفتها و گوناگون بلاها میزنند از آن میوه تلخ و چون غائب شوی از درخت مرگشته
 شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو از آن میوهها و حال آنکه آن میوهها هم میخندند از
 تلخ و شیرین و جدا شوند و نیندیشند از تلخ پس بگیری از آن میوهها یا بخوری پس بسیار باشد که بپسند
 دست تو بر میوه تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری از آن میوهها و با آن بخانی آنرا پس
 سیرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوئی تو و منزه تو پس کار کنند آن میوه تلخ در تو و در و دهان
 در گمائی تو و در تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن آنرا
 و در نیکند از تو زیان چیزیکه سیرایت کرده است در بدن تو و سود نمیکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوه شیرین
 و سیرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو سودمند شوی بآن و شاد و گریه شوی پس کفایت نکند ترا
 آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار
 دوم از میوه تلخ پس فرود آید شو چیزیکه فکر کردی آنرا برای تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دور بودن
 از درخت دور ماندن بودن میوه آن و سلامت و نزدیک بودن آن درخت و ایستادن با وی است پس
 نیکی و بدی پیدا کرده خلاصت و خدای تعالی خالق و روان کننده آنهاست گفته است خدای تعالی الله اعلم

و ما تعملون خدا پیداکرد شمارا و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه و سلم و الله خلق الجار و جزو که
 خدا پیداکردن کینه و خر کننده را و چیزیکه فرج و خر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست کسب
 بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ای در آید بهشت را بجزای
 عمل که میکردید پایی مرخای را چه عجب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان محقق شده اند
 در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت او است مرایشان را در دنیا و آخرت
 گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة احد یعمله فیصل له ولا انت فقال ولا انا الا ان
 یتغذی الله برحمته فوضع یدیه علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ کس بسبب عمل خود
 پس گفته شد مرا حضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود پس
 بنهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
 رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کننده امر او را باز آینه نمی اورا سپارنده
 خود را بوی در تقدیری نگاه دارد ترا از بدی خود و فضل کند بر تو به نیکی خود نگاه دارد ترا از همه بدیها از روی
 دین و دنیا آما از روی دین دلیل بران قول درست عزوجل کذلک لنصرف عن الشوه الى اخره
 چنانچه گذشت آما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول وی است ما یفعل الله بعد البکان شکرت
 و امنتهم چه کار دارد و الله تعالی بعد از کون شمارا اگر شکر گوید و ایمان آرید مسلمان شکر گوینده چه میکند
 بلا نزد او و وی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
 که او شکر گوینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرت لزدید نکهت پس ایمان می میراند زبانه آتش را
 در آخرت که آن بسبب حقوت برگنگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا بار خدا یا مگر آنکه باشد
 بنده از مجز و بان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خاص محبت و صفای او پس چاره نیست
 از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس از میل کردن با آنچه که طبعها میخواهند از
 بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او با رسیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی
 خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و برجا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس متلاک کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلائشها پس پاک شود دل بر آمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت
 حق و جاهای در آمدن علوم غیب از انواع سربا و علما و نورهای نزدیک و زیر اچه بدرستیکه دل خالص
 که نمی گنجد روی و کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه مکرر اندیشه است
 خدای تعالی هیچ کس را در دل در درون وی و نیز فرمود ان الملوك اذا دخلوا قرية فاستغلوا
 وجعلوا العزة اهلها اذلة فاخرجوا الا غرة عن طيلانزل ونعيم العیش بدرستی که
 با دشمنان چون در آیند بر وی را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان و به را خوار پس بیرون
 می آرند عزیزان را از خوشی خانها و ناز و نعمتهای زندگانی بود پیش ازین سلطنت بر دل شیطان
 و هوا و نفس او بود و نوحا جرح جنبند و با مرایشان از انواع گناهان و باطلها و گمراهیها پس و ر شد
 آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند و جرح و خالی شد برای بادشاهی که آن دل است پاکیزه
 صحن برای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مروت و حید و علم و معرفت را و اما صحن
 دل پس گشت جای فرو دامن و ادرات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا
 و میوه اوست گفته است صلوات الله علیه وسلم انما عاشره الانبياء الى اخره چنانچه گذشت و نیز گفت
 انا اعزكم بالله واشدكم له خوفا من عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما مرا و از درو
 ترس پس هر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خطرو پر میزدن وی زیرا که وی در مکانی است
 که می بیند او را بادشاه پنهان نیست بر فلک تصرفهای او و حرکات او و نگریشتهای او پس اگر گوئی
 که همه خلق نزد خدا مثل یکدیگر است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است برای
 سخن را گفته شود و ترا در جواب هر گاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد
 خطره او زیرا که واجب شد بروی شکوایچه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای نور پس
 اندک چپ و راست نگرستن از خدمت او و کوتاهی کردن است و شکروی و آن کوتاهی کردن نقصان
 در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منک بغضا حقه صیدتی عیفت
 طالعذاب صغیفین ای زنان بنی خیمه که بیار و از شما بدی هویدا و و چند کرده شود هر او را

عذاب از عذابیکه جز شمارا کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را بر زنان پیغمبر از کمال نعمت خود
برایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسی که باشد متصل بخدا و بقربی بزرگ است
خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق و نه نیست مانند او هیچ چیز و او است شنوا و بینا
مقتالبه بیستم - فرمود رضی الله عنه آیا سخاوتی آسایش و خوشی و آسودگی و
نشادی را دورا حتم و آرام را و ناز و لذت را حلالا نمیکند که هنوز در کوزه آهنگرانی برای بختن گدازان
و میرانیدن نفس جنگ کردن با هوا می او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و تحقیق
باقی مانده است در توبه بقیه از اینها پیدا و پیدا آهسته آهسته رهای شتابنده آهسته باش و تیز مروا سه
چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از ان بقیه و در تو
دوره از ان هست مکاتب بنده است تا باقی هست بروی یکدم توری برگردانیده شده از دور قبول
آنکه باقی هست بر تو از دنیا بر یکیدن خسته خرد دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
هر چیز را از چیز با بطریق میل و جستن مرغی را از چیز با و نگر لیستن نفس تو بسوی چیز
از عوضها در دنیا و آخرت است پس مداوم که در تو چیز را ازین چیز است پس تو هنوز در فانی خاستن
آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فناء تمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شود
از گری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پست
بر داشته شوی بسوی بادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی **و اذکذا یوم لکننا مکن اصبیح**
پس ایستاده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خجوار کرده شوی بر سر با و حال آنکه آن سر را از تو پوشیده نباشد
پس تو آنگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیز با آسانی بینی بسوی ریزهای زرا از هم جدا افتاده
در باخته شده دست بدست گردانیده شده بامداد کننده و شبانگاه کننده در دست خوشبو فروشان
و بقالان و گوشت فروشان و دباغان و روغن نطفه فروشان و جامه پاک کنندگان خداوندان
پیشهای گرانی و پیشهای فرومایه کینه پلید بعد از ان جمع کرده میشود آن ریزه با پس گردانیده میشود

در بستر بزرگتر پس میگردد از آنجا بفرقش آتش بروی پشته بیرون آورده میشود از بستر پس نشسته میشود
به نیکو بنم کرده می شود و ملائیم کرده میشود و پس زرگری کرده میشود پس زبور ساخته میشود و بستر
جلاداده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بستن
در گنجینه ها و صندوقها و در جایهای شنگ و تیره یا پیراسته میشود بوی عروس و آراسته میشود
و گرامی داشته میشود و گاه به میباشند عروس از بادشاه بزرگتر پس برده میشود بزرگتر پس از
دستمای و باعث گران بسوی نزدیکی بادشاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس بچنین
توئی ای مؤمن و قتیکه صبر کنی بر جایهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در همه حال
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود و در دنیا پس نعمت داده شوی بمعیت و علمها و سراوان کن
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان و رهسارگی رحمت خدا
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و شتابی مکن و راضی باش بقضای الهی
و نعمت منته پس درمی یابد ترا سدی عفووی و شیرینی معرفت و سه و لطفت و گرم و نعمت بی

سقا الم بستر نهم - فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقر ان یکون
کفر انزویک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا می سپارد همه کارها را بسوی خدا
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از دست راعی و اعتقاد دارد که هر چه بخواهد برسد او را نبوده که خطا کند او را
و هر چه بخواهد خطا کند و برسد او را نه بد که برسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکند هر که تقوی میکند خدا را آسان میکند و اندر خدای تعالی
او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از آنجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا
پس است او را و میگوید بنده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و تو انگری است بیشتر بداند و میگوید
خدا او را بهلائی و فقر پس شرف میکند آن بنده در حق خواستن و زاری کردن پس نمیکشاید خدا

آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون کفر
پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشاید از آن بنده آنچه که با او است پس در میاید خدا آن را

بجای تو انگری و توفیق دهن را برای شکر و سپاس و ستایش کردن پس همیشه میبارد مرا در افاضت
 و تو نگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی قنند او را همیشه میبارد بلا و فقر او را پس همیشه گریه
 از درد ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تمسک نهادن مرحق را و شک کردن و عداوت
 پس میرود کافر بخدا و منکر آیات او و نشانیهای او و در کار خود و بسوی این اشارت کرده است پیغمبر خدا
 صلوات الله علیه سلم ان اشک الناس على ابا يوم القيمة رجل جمع الله له دين فقر الدنيا وعذاب الآخرة
 نعوذ بالله من ذلك بدرستیکه سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است
 خدای تعالی مراد را میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناه میجویم بخدا از آن و اینست فقر فراموش کننده
 از خدا که پناه طلبیده است از آن پیغمبر صلوات الله علیه سلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است
 خدای تعالی برگزیدن و پاک کردن او را و گم دانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود
 در ظاهر و باطن و ارث پیغمبران خود و همه اولیای خود و بزرگ بندگان خود و انایان ایشان
 و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و شحمه ولایت ایشان و پس روی کرده شده
 مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نایب بسوی خداوند ایشان و راه آورنده بسوی روشن راه
 و بسوی پرستش کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص که بهای صبر را
 و در پایای رضای او موافقت و قنار فعل خداوند بعد از آن درمی یابد و راضی عطا بسیار و بنابر
 نعمت نمی پرورد او را در ساعتی شب و کرانه ای روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر
 و گاهی در باطن بگونه ای که لطف و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مراد را این تا هنگام موت
 مفتاح سیاهی هم فرموده یعنی شد عجب عجب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که به خصوص هم چه چاره است
 پس گفته میشود مرا بایست بجای خود و در گذر از خود تا آنکه بیاید ترا کشایش از جانب او تعالی
 که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبر و اصبر و اصبر و اصبر
 و انقوا الله ای صبر کنید و زور آید در صبر کردن در بطا و آید و پرستش کنید خدا را امر کرده است ترا حق تعالی
 ای مؤمنان صبر کنید در پیوسته با الله در صبر و با هم در بطا و شستن و نگا داشتن و ملازمت نمودن بران

بعد از آن ترسانید ترا بگذشتن صبر پس گفت وانقوا لله پرستید خدایا در ترک کردن آن
یعنی ترک ندهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
الصبر من الايمان کما ان من الجسد ای صبر از جزایان است چنانچه سر از بدن گفته شده است
که هر چیز که را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بحد و اندازه است گفته است خدای تعالی
انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب پس چون پرستگاری کنی حق اوست نگاهداشتن
تو صبر را و مبالغه کردن در نگاهداشتن حد با تا خیر میرساند چنانکه ملاک نوید داده تراد قرآن خود
وان قول وی است من یتق الله یجعل له مخرجا الى اخره و میباشی صبر کردن تو تاباید
کنش این از جمله متوکلان و تحقیق وعده کرده است خدای تعالی ترا بقاییت پس گفته است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله متوکلان و تحقیق
و وعده است ترا بجزا پس گفته و کذاک تجزوا الحسنین همچنین جزا میدهد هم نیکوکاران و دوست
میدارد خدا ترا بوجد احسان از آنچه که او گفته است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدا دوست
میدارد احسان کننده گان را پس صبر کردن ستره همه نیکبها و سلامتی است در دنیا و آخرت از مقام صبر بالا
میرود مؤمن بسوی حالت رضا و موافقت بیشتر فدا در فعلهای خدا که حالت بدلیت و غیبت است پس ترس از
گذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکی هر دو جهان
مقتله سعی کنیم - فرمود رضی الله عنه چون بیایی در دل خود دشمنی کس و یاد دینی کس پس عرض
کن غلهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد کردارهای او در کتاب سنت دشمن داشته شده پس
شاد شو بموافقت کردن تو مر خدا و رسول او را اگر باشد غلهای او در کتاب سنت و سنت داشته شده
و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوای دشمن میداری او را بهوای نفس خود تم گفته او را
بشمن دشمن تو او را و نافرمانی کننده مر خدا و رسول او و مخالفی مرایش از پس تو به یکن بسوی خدا
از دشمنی تو از او نخواه از خدا دوستی آن شخص او جز او را دوست از دوستان خدا و اولیای و س
و برگزیده گان وی و نیکوکاران از بندگان وی تاباشی موافق مر خدا و دوست داشتن دوستان و

و همچنین مکن در شان کسی که دوست میداری اورا یعنی عرض کن علمای او را بر کتاب و سنت
پس اگر باشد علمای آن شخص محبوب در کتاب و سنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد علمای او
و دشمن داشته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای
خود و تحقیق تو امر کرده شده بخلافت کردن بهوای نفس خود را گفته است خداے تعالی
لا تتبع الهوى فیضلات عن سبیل الله پیروی مکن بهوای نفس الپس اگر اگر داند ترا از راه خدا
مقاله بی دووم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسی که دوست میدارم
اورا همیشه نمی ماند صحبت من اورا پس آورده میشو د مانع در میان ما یا بغایت شدن یا بحدوثی
یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون عالمها بملاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا تمیزی
ای دوست داشته خدا خواش عنایت نموده شده بهوای رشک کرده بجهت وی بر دیگران و بر بے
آیا تمیزی در شریکهای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده تر برای خود و میجوئی اینکه باشی مرغی اورا
اما نشنیده قول خدای عزوجل یحییهم و یحییون و دوست میدار و خدا ایشان را و ایشان دوست
میدارند اورا و ما خلقت الحق و الانس کلا یحبون و پیدا نکردم پی و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند
مر آیا نشنیده سخن رسول الله علیه وسلم اذا احب الله عبد البتله فان صلبه افناه قیل افناه
قال لعیدله ما کلا و لا ولد ای چون دوست از خدا بنده را مبتلا میگرداند اورا پس اگر صبر کرد و گرمی آورد
اورا برای خود گفته شد چیست معنی قول تو افناه فرمود آنحضرت که نمیگذارد مر بنده را نه مال نه اولاد
نریا چه چون باشد مر بنده را مال و ولد دوست میدار د آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مر بر و در کار
خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا
نمی پذیرد شریک او وی غیرت برنده است و عالی است هر چیز او بالای هر چیز است پس بملاک
میسازد نیست و کم میگردد اند شریک خود را تا ساده گرداند دل بنده خود را برای خود بے آمیزش چیز
دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحییهم و یحییون تا و تیکه پاک گرد دل
از شریکان و همایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهواتها و حیثین و لایتهما و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلتها و مقامها و بشتها و درجا و نزدیکی با و قریبها پس باقی ماند و دل به هیچ خواهش و آرزو
 پس برگردد و بخواهد رخنه دار که ثابت نمی ماند در و چیزهای روان ثابت نمی ماند و دل خواهش چیزهای
 چیزهای را که دل شکسته شده است بفرستد خدا را بگوید که بپاشد در دل خواهش شکست آنرا و فعل خدا و غیر آن
 پس زده شد که در دل سر زده با غنیمت و قهر و بزرگی و ترس و کا و بدو شد از پس آن خدا قهای بزرگی
 و سلطوت پس راهائی نمی یابد بسوی دل را و نه چیزهای از چیزهای پس درین هنگام زبان نمیکند دل را
 و حال اسباب از مال و ولد و اهل اصحاب که استنها و حکمتها و عبارتها را که همه اینها میباشد بیرون
 دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشد همه چیزها اگر است از جانب خدا مرند خود را و فری بخشایش
 و در و زج و سبب نفع رسانیدن مرگسانه را که دارد میشوند برو پس گرامی کرده میشوند این ارادان
 باین اشیاء و رحمت کرده میشوند و نگاه میکنند میشوند از جهت گرامی بودن بنده بر خدا
 عزوجل پس میباشد بنده بدرقه مرایشان را و جای استواری پناه و شفاعت کنند و در دنیا و آخرت
مقاله سی و سوم - فرموده شدی اندر عزم مردم همه بر چهار قسم اندیکه مردیست که نذر زبان او است
 و نذر دل وی منسوب است به نام نذر موده کار و به تمیز است خرد و خواست قدری نمی نهد خدا او را و نیست
 هیچ نیکی در وی و مانند آن روی و زبون اندیست قدر مرایشان اگر آنکه در گیر دایشان از خدا
 تعالی بهر بانی خود پس هدایت دهد لهای ایشان را بایمان و بجنبانند و ارج ایشان را بطاعت خود
 پس بهر چیز از نیکی باشی از آنها و پناه گیر ایشان و اعتقاد گیر ایشان و مایست میان ایشان
 زیرا که بدرستی که ایشان خداوندان عذاب و خشم دین رضای الهی اند و ساکنان نار و کسان اویند
 پناه میجویم بخدا از جهت ایشان اگر آنکه باشی از دانا یان بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از
 راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردان را و بسای پیش
 ایشان و بخوان ایشان را بطاعت خدا و ترسان از گناهان بخدا پس باشی نزد خدا بزرگ
 پس داده شود ترا ثواب و شایسته آن در سولان گفته است صلی الله علیه و سلم علی را که م الله وجهه
 لان یهدی الله بهد الله رجلا خیر لا الله و اطاعت علیه التمس ای هر آنکه رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مردی را بهتر است متر از هر چیز که طلوع کرده است بر آفتاب و مرد دوم
 شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بجست خود عمل نمیکند بر آن میخوانند مردان را بسو
 خدا و حال آنکه خود میگرداز وی پس بدی شمر و عیب خود را و همیشه باشد او بر آنرا آن عیب
 در ذات خود ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهان بزرگ چون خلوت میکند
 با کسی گویا اگر کسی است که بروی جامهاست و دوست آن کسی که ترسانیده است از او بپیشتر
 صلوات الله علیه سلم میفرماید انخاف علی امتی کلنا فو علی لسان ترسیده شده ترست از هر چه پیشتر

من بر است خود هر مناسبتی که بر زبان است و در حدیث دیگر است اخوف ما اخاف علی امتی علماء السوء
 ترسیده شده ترست از آنچه می ترسم بر است خود که بد را از نیک می شناسند و بد میکنند پناه می جویم بخدا
 ازین صفت پس دور باش ازین دیگر نیز از وی نماند باید تر از زبان شیرین خود پس بسوز و ترا
 آتش گناهان وی و بکشد ترا بدوی درون وی و دل وی و مردم سوم کسی که دل دارد نه زبان و ک
 مومن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو نهشته است بروی پرده و بینا کرده است
 او را بعیبهای نفس می دروشتن گردانیده است دل او را و شناسا گردانیده است دشواریهای
 آیمزش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و یقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی
 و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجا هر که خاموشی گرفت برست
 و همچنانکه فرمود ان للعبادة عشرة اجزاء تسعة منها ان الصمت بدرستی که عبادت داده جز است
 نه از ان در خاموشی است پس اینمذولی خداست در سر که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از
 آفت خدا و از عقل تمام است و دشمن خداست نعمت داده شده بروی پس نیکی بهر نیکی نزد دوست پس
 لازم گیر او را و یاری او را و آیمزش را در او چاکری او را و دوستی نمودن بدوی و می سپردن حاجتهای او
 که عارض شوند مرا و او منفعتها نیکی شفع گردد وی در ان پس دوست دارد و تر خدای تعالی
 و برگزیده تر او در آرد ترا در گروه دوست داشته شدگان و بندگان صالحان خود برکت آن مرد
 انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیماً هر که آموخت و عمل
 کرد و آموزد این خوانده میشود در ملکوت عظیم و این مرد عالم بخداست و آیات وی بمانند نگاه داشته است
 در دل وی دانشهای غریب و واقف گردانیده است او را خدای تعالی بر سر باله که پوشیده است از
 از غیر او و برگزیده او را و بنواخته او را و کشیده است او را بسوی خود و راه نموده است او را و بالا برده است
 او را بقرب خود و کشاده است سینه او را برای پذیرفتن آن سر را و علمها و گردانیده است خدای تعالی او را
 و نشاندن بزرگ خواهنده مریدگان را و ترساننده مرایشان را و حجت و دلیل است در میان
 ایشان راه راست نمانده و پاینده شفاعت کننده و قبول کرده شده شفاعت او را راست
 گوینده و راست گو دهنده شده است و خلیفه و جانشین پیغمبران و رسولان خود را بر ایشان برود و با
 و سلامتها و برکتها است پس این مرد نهایت و پایان است در بنی آدم نیست از هیچ مرتبه بالاتری
 مرتبه او مگر نبوت پس لازم گیر او را و پیر سیزده آنکه مخالفت کنی او را و بگریزی او را و کناره گیری او را
 و دشمنی داری از او و ترک کنی پذیرفتن را از وی در جمع کردن سخن فی و نصیحت فی بیک سلامتی در پیوست
 که میگوید او زود است و ملاکی و گمراهی نرود غیر او است مگر کسیکه توفیق دهد او را خدای تعالی و مدد کند او را بدستی
 و مهربانی پس تحقیق قسمت کردم برای تو او میان افس نگاه کن برای نفس خود اگر مستی نظر کنند
 و پیر سیزدن من نفس خود را اگر هستی بر پیر کفنده مر او را مهربانی کننده بر نفس راه نماید با خلای تعالی ترا
 مر چیزیکه دوست میدارد او تعالی او را و خوشنود و بیباکشان در دنیا و آخرت بسبب رحمت خود
مقاله سی و چهارم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود
 و تهمت نهادن تو مر او را و عیب کردن تو بروی و نسبت کردن تو مر او را بستم و در تنگ شمردن تو مر او را
 در روزی رسانیدن و تو نگر ساختن و دور کردن بلاها و اندوهها آیا نمیدانی که مهربان است و سر نشسته
 است و مهربان و دانه را غایت و انتهای و پیری شدن است پیش نمیشود آن مدت و پس
 نمیرود و قتمای بلا در گون نمیشود پس نگردد بلا با عافیتها و وقت سختی نمیکرد و وقت نرمی و حالت
 درویشی نمیکرد و تو نگر می نیاید و گاه را ادب را و لازم گیر خاموشی را و شکیبائی را و رضا و وفاقت را

مرد در دگر خود را و تو بکن از ناخوشی خود را بر خدا و تمت کردن تو مرا در او فعل او نیست در درگاه او
 تمام گرفتن حق از بنده گان و کینه کشی کردن بیگناه و بر بقضای طبع کینه چنانکه آن حق بنده گان
 بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به همیشگی و سابق است همه چیز را او پیدا کرد همه او پیدا کرد
 مصلحت های همه او فساد های همه او پس نیست آغاز و انجام همه او سپری شدن همه او پایان کار
 همه او می تعالی و اناست در کار خود و استوار است در کار یگری خود و مناقضه نمیکند در کار بر خود
 نمیکند کار بیفایده را پیدا نمیکند باطل را بازاری را نیست بروی صفتهای عیب و نه مگو سیدین
 در کارهای او چشم دار کشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و قنای فعل او
 تا آنکه برسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
 شدن مدت ها چنانکه میگذرد در میان و کشت میکند تا بستان و پایان میرسد شب میرسد روز
 پس اگر طلب کنی روشنی روز و شمع او را میماند وقت مغرب و عشاء داده نشود و ترا بلکه زیادت
 میکند و تاریکی شب تا وقتی که رسد تاریکی شب نهایت خود را و پرآورد و فرج بیاید روز بر روشنی خود بجوئی
 روشنی را یا بخوای آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر نخواهی باز آوردن شب را
 درین هنگام اجابت کرده نشوی و دعای خود را داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را و غیر تو
 و هنگام وی پس باقی مانده درین خورنده و درنده از مقصود چشم گرفته و شرمند پس بگذر این همه
 و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس آنچه هست بر آن تو
 باز داشته نمیشود از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود و ترا هر آینه بقای من بگویند من به برشتیکه
 تو میخوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بحسب پرستش بجای آوردن
 امر او را در قول وی ادعوی استجب لکم و در قول وی تعالی و اسألو الله من فضله و خیرین
 از آیات و اخبار و تودعا میکنی او را و قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
 و قتی که خواهد خدای تعالی و باشد برای تو در آن صلاح حال دنیا و آخرت تو و موافق کرد اجابت کردن
 دعا را و دادن سوال را بقضای حق با انجام رسیدن مدت آن تمت مشه خدا را در تاج اجابت دعا

و ملول شود از دعا کردن خود را زیر که بدستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت نمیشود
 کتاب ثواب در برابر رنگ پس تحقیق آمده است در حدیث ان العبد یری فی صحائفه یوم

القیامه حسنات لا یعرفها فیقال له انصا بذا سوالک فی الدنیا الذی لم یقدر قضاءه
 فیها ای بدستیکه مؤمن خواهد دید در نامه اعمال خود روز قیامت نیکی بار که نمی شناسد از نیکی
 گفته خواهد شد مراد از اینها عوض دعا کردن است در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا
 چنانکه این حدیث دارد است پس کمتر بن حال تو اینست که باشی یا دکننده مرید و دگار خود را
 و به نیکی دانسته مراد از جهت آنکه میخواهی از وی و شخواستی از غیر او فرو دنیا و روی حاجت خود را
 بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو روز تو تندرستی تو بیماری تو
 و محنت تو نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال در اضی می باش
 بقضا و موافق و فروخته میباش مفضل او را مانند مرده در دست نشوینده و همچو طفل شیرخوار
 در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگردد و اندازد را بچوگان پس میگردد اندر آنقدر هر گونه
 که میخواهد اگر باشد ناز و نعمت پس مطلوب از تو سپاس ستایش است و از خدا یادتی و بخشش
 چنانکه گفته است لکن شکرت کم کاذب آنکه و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تقویت
 است بتوفیق خدا و ثابت داشتن و یاری دادن و در روز قیامت دادن و مهربانی کردن از خدا است
 بفضل وی چنانکه گفته است عزیز است از هر گوینده آن الله مع الصابرین خدا با صابران است
 یاری دادن و ثابت داشتن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و ینشئ لکم
 اگر یاری دهید خدا را یاری میدهد شما را خدا و بر جای میدارد و پاهای شمار پس چون یاری می دهد خدا در سختی
 نفس و هوای خود بشکر کردن اعتراض بر خدا و چشم گرفتن بعلیه که میکند در تو و باش جنگ کننده برای خدا
 بر نفس خود و شیر زننده برای خدا و هرگاه که بجنبید بفران نعمت و شکر خنی ببری سرور و الصبر کردن
 و بوافقت نمودن تو مرید و دگار خود را و آرا میدن بفضل و وعده وی و خوشنود بودن آن برود باشد
 خدای تعالی مترایای دیهنده و نگارنده اما ترتیب ورود مهربانی بران پس دلیل قول خداست

و بشر الصّابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
 صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون امي مشرود وده صبر كنند گار آنگسانيكه چون
 برسد ايشان را مصيبت بگويند بدرستي كه براي خدا ايم و بسوي او باز گردند ايم بانيكه برين جماعت
 در وداست از پروردگار ايشان و مهربانيها و ايشان در راه راست يابنده و حالت ديگر آنكه زاري
 كني بسوي پروردگار خود بدعا و سوال از رحمت بزرگ دشمن مر حضرت خدا را و فرمان بجا آورن
 امر او و درين نهادن شي در جاي خود است زيرا كه خداي تعالي خوانده است ترا بسوال بسوي خود و گداينده است
 آن التوجه بجانب خود و پيغمبر از تو بسوي خود و سبب پيوند و پيوستگي نزد خود بشتر و گدايشن تمت خوشم نكرفتن
 بروي نزد تاخير اجابت تا وقت مسمود اندازد كن ميان اين دو حالت و در مگذر از حد اين هر دو پس
 بدرستي كه نيست شان اينكه آنجا حالت ديگر و راي اين هر دو پس پيغمبر از آنكه باشي از تيم كنندگان
 كه از حد گذرندگان اند پس هلاك كند ترا خداي تعالي و پاك ندارد چنانكه هلاك كرد كسان را كه گذرانيده
 از امتهاي گذشته در دنيا بسخت كردن بلاي خود و در آخرت بعذاب در دنيا خود پاك است
 خداي بزرگ اب كسي كه دانا است بر حال من بر تو است تكيه كردن من
 مقالة سني پنجم فرمود رضي الله عنه بر تو باد لازم گرفتن بوجع و در نه هلاكت در قيد و بند است
 چسبان شوند هر ترا رستگار نميشوي از ان هميشه گرانگه بپوشد ترا خدا بر رحمت خود زيرا كه تحقيق
 ثابت شده است در حديثي كه روايت كرده شده از آنحضرت صلوات الله عليه و آله و سلم
 القطع بدرستي كه مدارين پيغمبر گاري است و سبب هلاك دين طمع است و نيز ثابت است من حرام
 حواله الحبي يوشاك ان تقع فيه كالتاجر الي جنب الزرع يوشاك ان يهلك فاه اليه كيكاد
 ان يسه الزرع منه هر كه بگردد در چراگاه نژديك است كه بيفتد در وي همچو ستور بر نيزه پهلوي كشت
 نزديك است كه دراز كند ديان خود را بسوي كشت نژديك نيست كه سلامت ماند كشت از و و تحقيق گفته است
 عمر ابن الخطاب رضي الله عنه كنانا نزلت تسعة عشر الحلال مخافة ان تقع في الحرام بوديم ما
 كه بگذشتيم ما نه جز از حلال براي ترسيدن اينكه بيفتم در حرام و از ابو بكر صديق رضي الله عنه مرويت

گننا نتر سبعین بابا من المباح عفاة ان تقع في الحجاج بودیم که می گذراشتیم هفتاد و دو
 از مباح از جهت ترسیدن بر آنکه بقتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای پیرمیرین از نزدیکی
 حرام و برای عمل کردن بر سخن حضرت صلوات الله علیه سلم الا ان لکل صلیح حجتی و ان حجتی الله
 بحکم الله فمن حاکم حول الحق یوشک ان یقع فیہ پانصد که هر پادشاه را چراگاه است بدست
 که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که سودگروا و قریب است که بقتید در آن پس کسیکه در آید در پناه جای
 پادشاه پس در گذشت در نخستین را پستور دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سری پادشاه این کس
 بهتر است از کسیکه ستاده است بر در نخستین که متصل صحراست اگر بنده کرده شود از وی در سوم زیان ندارد
 او را از پیرا که وی از وی دور است از درهای کوشک نزدیک است خزینة پادشاه و لشکرا و اما چون
 باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پانصد ماند در دشت تنها میگیرد و اگر گان و دشمنان پس
 میگرد و از هلاک شوند گان پس بچین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بر بوده شود
 از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی عنایت باقی می ماند آنکس در رخصتیا و پیرین
 نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بطاعت و عبادت گواهی داده میشود و او را
 بکار نیک و کسیکه بایستد بر رخصتیا و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود
 از وی مدد و توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهوات آن بروی پس بگیرد حرام را بیرون می آید
 از حد شرع پس میگرد و در گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر در یابد او را مرگ پیش
 از تو به می گردد از هلاک شوند گان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی بر حمت و فضل خود پس
 خطر همه خطر در ایستادن با رخصتیا است و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بعزیمتیا است
 مقالة سیم و ششم فرمود ضی الله عنه بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود
 صرف کن روزگار خود را اولاد حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چنین صورت
 کن آنرا در دنیای خود در جستن اسباب زندگانی خود و بگردان کار دنیا را بر مال خود و آخرت را سود آن
 پستور اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقداری که بگذاری در این زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازها را یکبار بخشی افتاده رکتهای او مختلف و اجبات او بی کعب
و سجود موافق و بی سکون در میان ارکان یادری باید ترا ماندگی و شقت از نماز پس نمی بینی از ادای
غاز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکار در روز و پیروی کننده هر نفس خود را و هوای خود را
و شیطان خود را و فرشته آخرت خود را بدینای خود بنده نفس نمازگی او و جای پرستش بی حالانکه
امر کرده شده بسوار شدن بر نفس و تمیز نیب و ویرا خدمت دادن او و بیرون او را در راه سلامتی
و آن راههای آخرت و طاعت خداوند است پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از دست و
بسیاری لگام او را با و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان
او را و هوای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زبان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را
مفلس ترین مردم و زيانکار ترین ایشان در دین و رسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از
قسمت خود از دنیا می خود و اگر می بردی نفس ابراه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سر مال خود
سود میگردی دنیا و آخرت را و میرسیدی بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوار و حال آنکه تو نگاه

داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله
تعالی يعطى الدنيا على نیت الاخرة و لا يعطى الاخرة على نیت الدنيا ای بدرستی که خدای تعالی
عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد بر آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد این چنین و حال آنکه نیت
آخرت طاعت خداست زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت به عبادت بلکه ذات است پس چون طاعت
کردی خدا را بر تو در دنیا و طلب کردی تو ساری آخرت را می باشی از خالصان خدا و اطاعت عبادت او
و حاصل شوی و برای تو آخرت و آن بهشت همسایگی خداست خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد
خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است ترا از دنیا زیرا که همه شیا تا راجع اند مر خالق و خداوند خود را و آن
خدای تعالی است و چون مشغول شوی بر دنیا و گردانی از آخرت خشم میگیرد و پروردگار بر تو پس فوت
شود و ترا آخرت و بیفرمانی کند دنیا بر تو و در دنیا شود و در دنیا اندازد ترا در رسانیدن قیمت تو بسوی
بسبب خشم گرفتن خدا عز وجل بر تو زیرا که دنیا مملوک دست خوار میدارد کسی را که تا فرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد کس را که فرمان برداری میکند و او را پس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام
 الدنيا والآخرة ضلتان یعنی دنیا و آخرت مثل دوزن اند در نکاح یک مرد اگر از ضعیف گردانی یک از او و راناراضی گردانی بر خود
 دیگر را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة بعضه از شما
 کس است که میخواهد دنیا را و بعضه از شما کس است که میخواهد آخرت را گفته میشود طایبان دنیا و آخرت
 پسران دنیا و پسران آخرت اند پس بسین که از پسران کدام یک ازین دوئی و از کدام یک
 ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیا پیوسته چون بار کردی بسوی
 آخرت پس گروهی در بهشت و گروهی در آتش افروخته و گروهی در موقف ایستاده از بهشت
 درازی حساب در روزیکه هست اندازه آن هزار ساله می شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
 و گروهی در زیر عرش رومی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوهایی پاک شهرت سفید
 از برف چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازله فی الجنة شیء اذا فرغ من حساب
 الخلق دخلوا الجنة کما یجئ من الناس فی الدنیا الی منزل له ای می بینند در موقف
 بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رسانند پروردگار حساب بندگانش را در آیند
 بهشت را چنانچه می در آیند یک از آدمیان در دنیا بسوی خانه خود پس آید رسیدن ایشان
 باین مرتبه مگر بگذشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت مولی است و آیا افتادند
 آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از بهشت منتال ایشان بدینا و عیب
 کردن ایشان بدینا و آخرت ایشان با آخرت و کمی اعتبار بجای آخرت و فراموشی کردن و قیامت
 و چیزیکه بازگشت خواست کرد بآن فردا آنرا آنچه ذکر کرده است آزاد کتاب سنت پس نظر کن
 مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
 جن و انس و بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو کار کن بآن هر دو و فریفته نشو
 بگفت و گو از خود و از مردم و از روز با گفته است خدای تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم
 عنه فتهوا و اتقوا الله و لا تخافوه آنچه که بدید شمار را رسول خدا بگیرند آزاد آنچه که منع کند شمارا

از آن بازمانید و تبرسید خدا را و مخالفت کنید رسول را یا بگذارید کار کردن با آنچه آورده است از رسول
 و اختراع کنید برای خود عملی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
 راست رهبانیت ابتدا عوهاد اکتبنا ها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب بهبانیت را بنو شتم بهبانیت را
 بر ایشان پس بدستیکه خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است
 و تعالی ما بنطق عن الطوی ان هو الاوحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه و سلم بهوای نفس خود نیست
 منطوق وی مگر وی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از
 خواهش نفس اوست پس پیروی کنید او را راسته گفته است حق تعالی قل ان کتم محبون الله فاتبعوا
 یحببکم الله بگو اگر هستید شما که دوست دارید خدا را پس پیروی کنید مرا دوست دارید شما را
 خدا پس ظاهر شد که راهیکه بآن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم گفت که اگر کتاب استحقاق التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است
 چنانچه گفته است پس تو میان سنت حالت و می اگر سنت است یا تو پس وظیفه تو کسب است که آن
 سنت است و اگر قوی است ایمان تو پس طریقه تو توکل است که حالت دست گفته است خدای تعالی
 و علی الله فوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
 پس آن خدا کفایت اوست و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
 پس تحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی توکل آگاهانید تر از بر و چنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
 متابعت کن امرهای خدا را و علمهای خود را و نه آنها را و کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
 عمل عمل الیس علی امرنا فهو رد ای کسیکه بکند عملی را که نیست بران حکم من پس آن مردود است
 آن حکم شامل است ذرق را و گفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر خیر محمد صلی الله علیه و سلم تا متابعت
 کنیم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنیم بران پس بیرون میا از کتاب و سنت پس هلاک کنند
 او را که کند ترا بهوای تو و شیطان تو گفته است خدای تعالی ولا تتبع الا الحق فیضلك عن سبیل الله سلامتی از آفات
 با کتاب سنت است الهی است با غیر آن هر دو کتاب سنت ترقی میکنند بنده بسو حالت ولایت ابدانیت و غوثیت

مقتله سی و هفتم فرمود رضی الله عنه چیست مرا که می بینم ترا ای مومن حسد کننده مرا همپایه
 خود را در طعام وی و شراب وی و در لباس او و کماح او و سکونت او و دور گردیدن او در تو نگری
 و نعمتهای خداوند و نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او و امیدانی که بدرستی که حسد
 ضعیف میکند ایمان ترا وی اندازد ترا در خشم خداوند تا تو دشمن سیگردان ترا بسوی او تعالی آیتشیده
 حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالى يقول المحسود عدو
 نعمتی ای بدرستی که خدا میگوید حاسد دشمن نعمت من است تشنیده قول آنحضرت الحسد لیاکل
 الحساکت کما یاکل النار الحطب حسد هر آینه میخورد نیکیها را چنانکه میخورد آتش بهیمن را پستر
 بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که
 مرا داده آنچیز مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بیدنهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا الا لایه
 ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخرین آیت
 تحقیق ظلم میکنی بر آن کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت
 برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را بر اسی او و بگردانیده است مرئوس را که در آن نعمت
 نصیب و حظ است پس کیست ستمکار ترا تو و بخیل ترا و حق و سبکسار ترا و کم عقل ترا تو و اگر
 حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستی که نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستی که قسمت داده نشود
 جز ترا و نمیرود آن تو بسوی وی یا کی است مر خدا را گفته است عز وجل ما یبذل القول لدی ما انا
 بظلام للعبید تبدیل داده نمیشود حکم نزد من و نیست من ستم کننده بر بندگان بدرستی که خدا اتم
 نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بدر غیر ترا پس این حسد
 جمل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو مرزین را که جای بودن گنجا و الهام است از انواع
 زرد و نقره و گوهرها از آنچه فراهم آورده اند از آبادشاهان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری قیصر و اوستا
 از حسد کردن تو مر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصی که دید پادشاهی را با شوکت و بالشکر باو شمت او
 و بالک او در زمینها و آوردن حاصل مینا که سیرون می آید از آن بسوی او و بر دشمنان او و کامرانی او

با انواع نعمت و لذت و شهوات پس حسد نمیکند آن مرد با دوشاه را برین اسباب پست و دید آن مرد سگ شتی
 را که خدمت میکند سگ را از سگهای بادشاهی برپا خود ایستاده میباشد این سگ مرگ بادشاه را و شب
 میگذرانند و صبح میکنند بوی پس اده میشود این سگ از جای بختن طعام بادشاه باقی مانده طعام
 و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را
 و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ جانشین شدن او را و مقامی
 از جهت خست طبع و ذنات همت نه بجست نفرت نه بجست رعایت وین وقناعت نمودن پس آید
 میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر پستتر از بدانی توای مسکین چیزی را که زودست
 که در باب همسایه تو که محسودست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است
 خدا را در چیزیکه مالک کرده است او را از نعمت خود دور گذاردن حق خدا دران نعمت و بجای آوردن امل او
 و باز ماندن نمی او را دران نعمت و یاری خوشتن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند
 اینکه داده نمیشد در دنیا از ان ناز و نعمت ذره و نمیدهد نعمتی را روزی هرگز آن نشنیده آنچه که آمده است
 و در حدیث اندلیتمنین اقوام یوم القیمة ان یقرض لحو محمد بالماقدیض هابرون لا صحاب
 البلاء من الثواب بدستیکه هر آینه آرزو خواهند کرد قوه را روز قیامت که کاشکی پاره کرده باشد
 گوشتهای ایشان در دنیا بمقتراضها از آنچه می بینند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو بد
 همسایه تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن دران و
 ایستادن وی پنجاه هزار سال و گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از ان از نعمتها
 در دنیا و حال آنکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال
 آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و در دلشی وی و حاجتمندی سخت و بی از جهت اضی
 بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزیکه تدبیر و قضا کرده است از درویشی تو
 و تو نگرانی غیر تو و بیماری تو و عاقبت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند خدا و ترا
 از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی و هشتم - فرمود رضی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود راستی و خلوص و حشمت گیرد
از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید مقامی که نیست آن بر شما و یگانگی
حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میسر سدا این تیر را بشما بطریق خراش
نه بطریق گشتن و کسی که باشد در دین خدا و طلب و و بلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او
مقاله سی و نهم - فرمود رضی الله عنه گرفتن با وجود هوا می نفس پس امر الهی از راه راست گشتن بفرق خلان حق گردد
و گرفتن با مرید وجود هوا می نفس موافقت سازگاری کردن نیست و گذشتن آن ریا و نفاق است
مقاله چهلیم - فرمود رضی الله عنه امیدوار اینک داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه دشمنی اری
همه وجود خود را و جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی اندامی خود و از حرکات و سکانات خود
و از شنوائی و بینائی خود و از گرفتن بر دست و رفتن بی پای خود و از کار خود و از شنوائی و دانش خود و از
همه چیز باینکه هست از تو پیش از تو میدن روح در تو و بعد آن چیزی که پیدا کرده شده است در تو
پس از میدن روح زیر اگر این چیز را پرده تواند از پروردگار تو پس فقیه شوی روح صرف
در السر و غیب الخیاب جدا از همه چیز در سر خود از جنت اتصال سبغات تعالی و گیرنده همه چیز
و دشمن و پرده پر روی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فان صعد ولی الابرار العلیین
یدرستیک این بتان دشمن من اندمگر پروردگار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس بگردان
توجه و وجود و اجزای خود را بتان با هر خالق و اطاعت مکن چیزی را که از وجود خلق است متابعت مکن الشانرا
بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود
بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پاره کردن عادتها که آن از قبیل قدرت است که میباشند مسلمانان را
در بهشت پس میباشی درین حالت گویند که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشی
همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا می بینی بخدا و بسکونی بخدا و می نگری بخدا و میروی بخدا و بسکینی
بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کور میشوی از هر چیزیکه جز اوست و کور میشوی از ان پس
می بینی مرغی حق را و جوی با نگاهداشت حد و شرح و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردد در تو چیزی

از حد و شرع پس بدانکه تودر فتنه انداخته شده بازی کنندگان اند بتو شیطانان پس بازگردشوی از
 حکم شرع و لازم شوی آنرا وبال از خود هوا و هوس را هر حقیقتی که گواهی ندهد او را شرع آن زندگه است
صفت اله چهل یکم - فرمودی احدی بنده بر بنیم برای تو بشنید را در حال تو نگری پس گوئیم آیهی بینی
 بادشاهی را که میدهد مردم را از عوام ولایت را بر شهر از شهر و خلعت می پوشاند بر می نمی بنده
 برای او علمای نزد و بزرگ او میدهند او را کوس و دهل و لشکر پس بیاید آن مرد برین وضع مدتی دراز
 تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایدگی و ثبات ماندن آنرا و نیک پیدا است آنرا و
 عجب رد کرد و فراموش کرد حالت نخستین او بنی قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گناهی خود را
 در راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را دور کردن از علل از جانب بادشاه در خوشتر و قتر از کار او
 پستتر باز پس کرد او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر وی بادشاه را دران گناهان
 پس بند کرد ملک او را در تنگترین بندها و سخت ترین آن در از شد زمانه بندوی و همیشه شد گذران
 و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو برد آتش هوا می نفس او
 و همه این در حضور بادشاه و دانش او است پستتر مهربانی کرد بادشاه بر وی پس دید بجانب او بخشیم
 بخشودن پس مکر و بهیرون آوردن او از بند و بنیکی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروی
 و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت
 مرا و او پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده و گوارا کرده شده و همچنین حال
 مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود و برگرداند او را می کشاید به روی و چشم و دل
 وی در رحمت و نعمت و بخشش پس می بیند آن مؤمن بدل خود چیز را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ
 گوش شنیده و نه خطور کرده بدل هیچ آدمی از مطالع که در غیب از ملک مسلمانها و زمینها و نزدیک
 گردانیدن و بسخنان پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن
 و سخنانیکه فائده دهد دانش انداخته شوند انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او با وجود
 این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهری بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

و پوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و تضرع و نگاهداشتن حدای دین و عبادت
 ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بنده مسلمان که کشیده شده است بجا نبی تعالی
 مدتی در از آن زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد بهیشگی آنرا و کشاد
 خدای تعالی بران بنده درهای بلار و گوناگون محنتها را در ذات وی و در مال و کسان سرای
 و فرزندان وی ببردن و مریض کردن پس گسسته میشود از و هر آنچه که بخشش کرده بود خدای تعالی
 بر و پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظواهر
 می بیند بخود چیز را که برگرداند او را و اگر می بیند بجا نبی ل و باطن خود می بیند چیز را که اندوختن
 کند آنچه را که میخواهد از خدا از کشادن چیزیکه با دست از گزند می بیند اجابت را اگر بخود عده
 خوش بآزادی یا بد آنرا و اگر عده کرده شود بچیزهای اطلاق کرده نمیشود بروقای آن و اگر بخود خوالی
 را ظفر داده نمیشود بتعبیر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بخود بازگشتن بسوی خلق نیاید
 بسوی بازگشت بخلق را به و اگر ظاهر شود مراد را رخصت پس کار کند بر خصلت نسبت به غذاها بسوی
 وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بخود برآیندن از آنچه
 بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت خشیت که پیش از برگزیدن داشت
 پذیرفته نشود و اگر بطلبد رضا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه با دست از بلاد او دور نمیشود
 پس درین هنگام شروع میکند نفس در گذارش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوهای کوچک
 کردن و کوهنادر است شدن پس همیشه میشود برای وی این گذارش بلکه افزون کرده میشود
 از جهت سختی نمودن و افزون و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای
 بشریت پس همانند روح مجردی شود آواز و در باطن خود از کس بر جلال و عظمتش یاد و شراب
 بزن پای خود را این آبی است که غسل میکنی بآن و تنگ است و حی نوشی از آن چنانچه گفته شده
 مرایب را پس مبارکند خدا بر دل بنده دریا های مهربانی را و بختش و دل و لطف و توفیق خود را پس نه کرد
 او را به با نسیم و خوشبوی معرفت خود دیدنش های بار یک خود و بکشتن بروی درهای نعمت ظاهر و ناز

و محبت خود را و بکشاد دستهای مردم بسوی او بدر با خن و بخشیدن مال خدمت کردن در همه احوال
 و زبانه های مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پاهای مردم را بکج کردن
 و رام و خوار گردانیدن برای وی گردنهارا و سرگردانیدن برای او بادشاهان و خداوندان دولت ا پس
 کامل گردانیدن بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود
 با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانیدن برای او این نعمتها تا وقت مرگ
 پستری در آید او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بدولت هیچ
 آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفسا خفی لهم من قرأ عین خبرا عما كانوا يعملون چنانچه گفت
 مقال که چهل و دوم فرمود رضی الله عنه نفس مرا واد و حالت است که سوم نیست میزان دورا
 یکی حالت عافیت و دیگری حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بی صبری است
 و گناه کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه
 رضا و نه موافقت خدا بلکه بی ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بخلق و اوقات با سباب و کافر
 شدن است و قتی که میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکرار کردن
 و پیروی شهوات و لذتها کردن هرگاه بیاید شهوتی را بگوید شهوتی دیگر را و خوار ندارد آنچه نزد او
 از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون
 می آید نفس از این نعمتها عیبها و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلند تر و روشن تر از ان از آنچه
 که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را
 در محنت و مشقت در از پس مرکب میگردد سختیهای را و در می آید جای هلاکت را در مشقت در از
 نیست خدمت آنرا و نه نهایت مرا و در دنیا پستتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها
 جستن چیزیکه قسمت کرده شده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزو نمی برد جز دور شدن او را
 و فراموش میکند هر ناز و نعمت و لذت را و نمی جوید چیزی را از ان نعمتها پس چون عافیت
 داده شد نفس از ان بلیط از میگردد بسوی سستی و گولی و شادی و تکرار خود و روی گردانیدن وی

از طاعت پروردگاری و فرود رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش میکند نفس آنچه که بود و در آن
از بلا و چیزهای را که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سخت تر از آنچه بود
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهنم عذاب کردن نفس از آنکه کسب کرده است از کتاب کرده
از گناهان عظیم و از جهنم باز و آشتن مراد او باز ایستادن از گناهان در زمان آینه زیر آینه که نمی آید
مر این نفس را عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگردد نفس ادب را نرزد
و در کردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه می بود بهتر مراد او
در دنیا و آخرت پس میبود نفس که نمی یافت زیادتی را و نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشوقتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را و دنیا و آخرت پس بروی با و بصبر کردن
و راضی بودن و گذشتن گله را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کشادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی دین و زیر که
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی و نایافتن نعمت در حقیقت عطا است و خدا که در آن
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی و دوست بوده کردن او نقد است و وعده او فردا از حال است
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزهای را که پیدا کند دیگر باین صفت که
بگوید بشو پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی هیچ پدید است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنهاست بآن دانش پس سزاوارتر بر بنده را و لائق بحال وی اخصی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امر با و نهیها و گردن نهادن در حکم خدا و مشغول
نشدن بکارهای دنیوی که آن علت وجود اقتدار است در عالم و محل روان شدن آنهاست و
علت اصول اقتدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه شد و که
خواهد شد و از نعمت نهادن بحق عز و جل در همه جنبهها و آراهای خود تکیه میکنند این همه که گفته شد
اشاره است بسوی حدیث عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما و آن حدیثی است که روایت کرده شده
از عطاء ابن عباس بدرستی که گفت ابن عباس در آشنای آنکه من سوار بودم در سینه غیر خالصه اللہ علیہ

ناکاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تحملك امامك فاذا سالت فاسأله
 فاذا استعنت فاستعن بالله وحفظك ايماءه و كاشح لوجه العباد ان يفعولك شي ثم يقض الله
 لك ثم يقد في اعلى لوجه العباد ان يضر او يشفى ثم يقض الله عليك ثم يقد و اني استطعت ان احمل الله
 بالصدق في اليقين فاعلم ان لم تستطع فاني الصبر ما ليكوه خير اكثرا اى كودك نگه دار خدا را بفرموده او
 تا نگاه دارد و تيا لى ترا و نگاه دارد خدا را بر اقبه تا بيا لى او را بيش خود پس چون سوال كنى سوال كن خدا را
 چون يارى خواهى پس يارى جو بخدا خشك شد قلم با نچه بود از تقديرات اگر كوشش كنند بندگان اينكه
 فائده رسانند ترا بچيزيكه قضا نكرده خدا آنرا بر اى تو قدرت نيا بند بران و اگر كوشش كنند هم بندگان
 اينكه گزند رسانند ترا بچيزيكه قضا نكرده است خدا آنرا بر تو تواناى نيا بند پس اگر مى توانى كه كوشش ببرى
 خدا راستى در يقين پس بكن آن كار را و اگر نتوانى كرد پس بدرستيكه در صبر كردن بر آنچه ناخوش دارى
 نيكى بسيار است بدانكه بدرستيكه يارى دادن حق بصبر است كشادگى با غم و اندوه است بدانكه با هر دشواري آساني است
 پس سزاوارست مهربانان را كه بگردانند اين حديث را آيينه برائى خود و شعار و نشان خود و سخن و حكمت خود پس بگو
 بدان در هر هر يك از مكانات خود تا آنكه سلامت ماند در دنيا و آخرت و بيايد عزت و دنيا و آخرت بمرحمت خدا تعالى
مصلحت اول چهيل سوم - فرمود زنى الله عنه سوال نكردم و دم را هر كه سوال كند و اگر جهت دانى او بخداى تعالى
 و مستحق ايمان او و معرفت او و يقين او و كم صبرى او و پارساى نكردن سوال بغير بسيارى علم او بخداى تعالى
 و قوت ايمان او و يقين او و زيادى معرفت او و پروردگار خود در هر وقت بجهت و سبب شستن او از خيلى عز و جل
مصلحت دوم چهيل چهارم - فرمود زنى الله عنه جز اين نيست كه قبول كرده نمى شود در عارف بهر چه سوال كند
 از پروردگار خود و وفا كرده نمى شود مگر او را بهر عده تا آنكه غالب بيايد بر و رجا پس هلاك شود زيرا كه نيست بهر حال
 و مقام مگر آنكه او را خوفى و رجاى است آن هر دو مثل و بازوى برنده است كه تمام نمى شود در پيرى او و بگويا و بازو
 و همچنين حال و مقام اند جز آنكه خوف در هر حال رجا آن بچيز نيست كه لائق است بآن حالت پس عارف
 نزديك گرداننده شده است و حال و مقام او اينست كه نخواهد چيز را جز خاويل كند و آرام نگیرد بسوى خود و او را ننگ
 بغيروى پس در خوشن عارف قبول كردن حق دعائى او را و وفا كردن حق تهمدى چنان چيز نيست كه عارف

در راه آنست و سزاوارست بحال می پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بر وعده دو چیز است یکی
 آنست که تا غالب نیاید بر وجوه غافل شدن بکار خود پس بختگر و از ایستادن باد پس
 هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نسبت کسی معصوم در عالم
 بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف او وفا نمیکند مرا و او را
 تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد اندر روی طبع نزار جهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت
 نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در آن است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال
 قدما و متقامها و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند قرب را
 مشق نماز و روزه و جز آن از فرضها و نفلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار امر را
 مقتضای چیل و پنجم فرمود رضی الله عنه بدانکه بدستیکه او میان دو قسم مردانند مردیست
 که نعمت داده شده بروی و مردیست مبتلا ببلاییکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس نعمت خالی نیست
 از تیرگی و بی صفائی زندگانی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است
 از ان انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها
 و دردها و سختیها در نفس می مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گوید که نعمت
 داده نشده بروی هرگز و فراموش میکند آن نعمت را و حلاوت او را اگر چه تو نگری باقی است بمال
 و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا
 وجود ندارد و در حالت بلا گوید که نعمت وجود ندارد بهمین تفاوت احوال از جهت نادانی او است
 بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کند است هر چیزیکه میخواهد از حاله بحال می برده تبدیل
 میکند و شیرین میکند و تلخ میسازد و تو نگری میگرداند و در ویش میگرداند و بلند میگردد و پست میسازد
 و از بلند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و میمیراند و پیش می آرد و پس می اندازد هر آینه آرام
 نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیشد بآن و هر آینه نا امید نمی شد از
 کسادی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او است بدینا بدستیکه دنیا سرائی بلا

و تیره گردانیدن و نادانی است و جای تکلیفها و تیره گردانیدن پیش است و اصل دنیا بلا است عارض وی
 نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوه او تلخ است و پایان میوه او مثل شهد شیرین است
 نمیرسد و بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیا شد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد و بشهد خوردن مگر بزم
 آتش میدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مردا و زردا و
 مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و بتنگ آمدن بدینه و
 و رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس و پراو شکستن وی تعالی هوای نفس را در خدمت آدمی
 که مانند است پس هرگاه که بیا شد مرد این تلخینها را همه از پس می آرد این تلخینها خوشی طعام و
 ناهوش بر او میوه و پوشش و سرور را اگر چه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو که بالا
 از شهد که در آوند است آمیخته شده است تلخی پس نمیرسد خوردنده شهد بسوی قرارگاه آوند و
 خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانه بالا پس چون صبر کند بنده برگزاردن امر را
 خدا و نینهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود و بوی تقدیر و بیا شد تلخینهای
 آنرا و بزرگ بردارد گرانهای او را و نخلقت کند هوای نفس خود را و بگذارد مراد خود را بپار و خدای تعالی
 او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و متولی شود کار او را و خوشی به
 او را چنانکه خوش داده نمیشود بچه شیر خوار از غیر تکلف از آن و برداشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت
 چنانکه مزه میابد خوردنده از طرف کرانه بالا از شهد بسبب خوردن شهد از تیره آوند پس لائق است
 مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه این نشود مگر پروردگار خود را پس فریفته شود بدین جزم کنند
 به همیشگی آن و بختبر گردد از شکر نعمت و حسرت کند بند نعمت را بگذر اشق شکایان گفته است
 نبی صلی الله علیه و سلم النعمه وحشی و هابا بالشکری نعمت وحشی است پس بند کند آنرا
 بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن نعمت و دهنده و نگوئی کننده و آن خدا است
 عزوجل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
 که اظهار و ملکیت نکند بر وجود مال و درنگزد و حد خدا را و مال و نگذارد امر خدا را در آن بگذاردن

حتمای مال است از زکوة و کفاره و فذر با و صدقه و فریاد رسیدن مظلوم و یاری و اذن و باز پرس
 احوال صاحبان حاجت و اول حاجت را در سختی باز و گشتن از جلای بجای و تبدیل یافتن
 نیکبایه بدیها و مراد میدارم ازین زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تنگدستی
 در اندامها و اجزای بدن بیاری جستن است بآن در طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان
 و بزه های این شکر بند نعمتهاست از گنج کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت باینکه
 شاخهای درخت او است و نیکو کردن میوه او و سبب شیرینی میوه او و سلامتی پایان او و
 خوش مزگی خائیدن او است و آسانی فرو بردن او است و از دنبال رسیدن عافیت میوه است
 و سبب زیاده شدن آن میوه است در بدن لیست سبب پدید آمدن برکت آتالا و است بر اندامها
 از گوناگون طاعتها و قربها و ذکر یا لیست جزای شکر در آمدن بنده است بعد از آن در آخرت
 در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشت با پیمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
 و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و فریب خورد با پنجه پیداست از آرایش دنیا و بچشم
 از خوش مزگی و آرام گیر دلبسوی خوشش سراب او و با پنجه روشن میشود از خوبی وی مانند خورشید
 برق و پنجه می یابد و می وزد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند
 در باطن مثل پوست مار و کزدم و پنجه شود از زهرهای کشنده که نهاده شده اند در مخاکمی و بیلهای
 وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افکندن وی و هلاک کردن
 وی پس گو که مبارکها و گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل و ادبار و کبر و گو که بشارت
 داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و عذاب آنگهان
 در آتش و دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلا است بهلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بجهت عذاب
 کردن و برابری کردن بگناه که کرده است آنرا و سیرمانی که در زید است آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود
 از برای پوشیدن گناهای و پاک ساختن از چرک بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی در جهات
 و رسانیدن بمنزلهای بلند تا در یابد سبب آن بلا بخداوندان دانش ازال حالها و مقامها آنکسایکه

پیش گرفته است مرایشانرا لطف پروردگار خلق و بندگانشانرا در سیدانهای بلاها بر پشت
 هر کهما نرمی و لطفها و راحت بخشیده است ایشانرا بسیار نظر با و گوشهای چشم عنایت در جنبها و آزار
 زیرا که مبتلا گردانیده است ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افکندن در تگما و پایانهای دوزخ
 لکن آزمایش کرده است ایشان را بسیار برای برگزیدن و بیرون آوردن آنان بلاها حقیقت
 ایمان را و صاف گردانیده حقیقت ایمان را و جدا گردانیده آنرا از شرک خفی و دعواها و نفاق و باز کرد
 بر ایشان نسبت بلاها گوناگون علمها و سربا و نورها پس هر گاه که خاص گردیدند از بلا در ظاهر و باطن
 و پاک شد سربای ایشان گردانیده ایشانرا از مخلصان خود احسان از جمله کسانی که ملازمان درو
 هم نشینان مجلس رحمان اند در دنیا و آخرت در دنیا بدلهای ایشان و در آخرت بدنهائے
 ایشان پس هست بلاها پاک کننده مردلهای ایشانرا از حرکت شرک و آویختن بخلق و اسباب آرزو
 و خواستهها و هست بلاها سبب گداختن و ریختن نفس از دعوتها و موسما و جستن عجو صنها
 بطاعتها از درجهها و منزلتهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برابری
 و عقوبتها کردن و صبر نکردن است نزد بلاها و فریاد و شکوه کردن بسوی همه خلق و نشان مبتلا از جهت
 پاک و خاص گردانیدن از خطایا یافتن صبر نیکوست بے گله کردن و ظاهرا کردن جزع بسوی
 دوستان و همسایگان و طول نشدن با دای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت
 بلندی در جایافتن و صفا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذكر و آرا میدن بفعل خدا که
 خدای زمین و آسمان است و فنا شدن در آن تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها
مقاله چهل و ششم فرمود رضی الله عنه در قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود
 من شغلہ کر عی مسعلی اعطیته افضل ما اعطی الساکین کسیکه باز دارد آنکس از کس از سوال
 من بدهم او را بهتر آنچه که بدهم سوال کنندگانرا و آن از جهت آنست که بدرستی که مومن چون خواهد
 خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن او را روان میگردد و اندام او در حالتها و می آزماید او را بگو ناگهان
 محنتها و بلاها و سختیها پس درویش میگردد و اندام او را پس تو نگری و مضطر میگردد و اندام او را بسو سوال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جانهای رزق بر دستر نگاه میدارد و از سوال خلق پس از آن بچاره
 میگردد و اندر بسوی دام سندن از مردم دستر نگاه میدارد و از سوال پس مضطر میکند و بسوی کسب
 و آسان میکند کسب را بروی پس روزی بخورد و بسبب کسب که آن سنت است پس شوار میسازد
 کسب را بروی پس تمام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و بیفزاید و از سوال بامر
 باطن مومن میداند و می شناسد و او را و میگردد و از عبادت او را در فرمان پروری امر و نافرمانی را
 در گذشتن امر و در گرد و بسبب آن هوای نفس و نفسانیت او و این حالت ریاضت است
 پس میباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا دستر نگاه میدارد و از سوال از میکند
 بواسطه سندن از ایشان امر کردن بقطع درست نیست ترک آن پنج سوال کردن از خلق که پیش ازین
 امر کرده بود دستر از جای میبرد و از فرض وی برد و از خلق پس میگردد اندر رزق او را در سوال کردن
 از وی پس سوال میکند بنده خدا را از آنچه که محتاج است بدان پس میدهد و او را و می دهد و اگر خاموش
 باشد و در گرد و از سوال کردن دستر نقل میکند و از سوال کردن بزبان بسوی سوال کردن بدل
 پس میطلبد و او را از دل خود همه آنچه که محتاج است بدان پس میدهد و او را اما اگر سوال کند و از زبان
 خود ندهد و او را یا سوال کند از خلق دستر فنا میکند و او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدهد
 او را هر چه نیک میگردد و اند حال او را و راست میگردد و بوی گچی از خوردن و پوشیدن و توشیدن و همه
 مصلحتهای بشری بآنگاه باشد و در آن حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این
 است معنی گفتار وی تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین بدرستی که
 دوست من خدای است که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگردد و کار صالحان را پس ثابت میشود
 درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغلته ذکر عی مسألته اعطیته فضیله اعطیات الکلیل
 این حالت فنا است که آن نهایت احوال و بیا و ابدال است دستر کرده میشود بسوی و س
 پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام آنچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این
 پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا بن آدم ان الله کاله

انا اقول للشئ كن فيكون اطعنى تقول للشئ كن فيكون اى پس آدم من جنس
 است خدا جز من می گویم برای شئی میشود اطاعت كن مرا گوئی تو هر چیزی را بشو پس شود
مقاله چهل و هفتم - فرمود رضی الله عنه پسید مرا و سپید در خواب چه چیز است که نزدیکی جویبوسه
 آن بسو خدا پس گفتم تقریباً آنرا هست انجام پس آن غازی و فرغ و تقوی است انجام وی رضا و تسلیم و توکل
مقاله چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه می سرور مسلمان را اینکه مشغول شود و بلا فرائض
 پس چون پیران از مشغول شود بپشت مشغول شود بنفله و فضیلتها پس مادام که نپزدازد
 از فرائض مشغول شدن بپشت نشان اجل و بخردی است پس اگر مشغول شود بپشتها و نفله
 پیش از فرائض پذیرفته نشود و ازو بلکه خوار کرده شود مثل و مثل کسی است که میخواهد او را بادشاه بخردت خود
 پس نمی یابد و راه بسوی او می ایستد در خدمت امیر بکه آن غلام بادشاه و چاکر اوست و زبردست
 قدرت و تصرف اوست روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن مثل
 المصلی النوافل و علیه فريضه مکمل حبل حلت فلما دانی انفا سه استقطت فلا هخ ات حبل
 و کلاه ذات و کلاه بدستیکه مثل خواننده نماز نوافل که بروی فرض خدا است مثل زن باردار است
 که تمام شده است مدت حمل و پس هرگاه که نزدیک شد وقت زاییدن وی انگشت بچه را در شکم پس
 آن زن نه صاحب حمل است و نه صاحب لاوت و همچنین مصلی مذکور قبول نکند خدام او را نماز نفل بر او آن که
 بجا آرد فرض او مثل مصلی مذکور مانند سوداگر است حامل نمیشود مراد از سوداگر آنکه بگیرد مال خود را
 همچنین مشغول شونده بنوافل پذیرفته نمیشود مراد از نفل آنکه او کند فريضه او همچنین است حال کسی که
 گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفله که را بجه داعی نشده است یا فرائض و تصریح کرده نشده است
 از جانب شارع بران و استوار نشده است نشان وی پس از جمله فرائض است گذاشتن آنچه که حرام است
 و شریک گردانیدن بخدای تعالی خلق او را و اعتراض کردن بر او در قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبرداری
 کردن ایشان و روی گردانیدن از امر خدا و اطاعت وی گفته است صلی الله علیه و سلم طاعة
 المخلوق في معصية الله روایت فرمایند که در نفل و در بیوفائی بخدای تعالی

مقاله چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن سبب گاهی
 است پس تحقیق برگزیده کمتر و فراتر را و پیوستگی را بر مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک که بر خواب برادر
 مرگ است و از بهجت روانیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات حق همچنین
 فرشتگان هرگاه که نزدیک اند از خواب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان
 هرگاه که در بلندترین جاها و پاک تر و گرانمایه تر و بزرگترین جاها دور کرده شده است از ایشان خواب
 از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در
 خواب و تجربه از کارهای نیک است پس هر که بخورد هوای نفس خود میخورد بسیار و مینوشد بسیار پس
 خواب میکند بسیار فوت میشود و او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد و بسیار
 خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال هوای نفس خود زیرا که حرام خوردن می پوشد
 ایمان را و تاریک میکند و اندواید و چنانکه شراب خوردن تاریک میکند از عقل او و می پوشد آنرا پس
 چون تاریک شد ایمان پس نه نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار
 بامر الهی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بر آن پس
 حلال نور در نور است و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست در آن پس کسیکه خورد و حلال را
 هوای نفس خود بغیر امر الهی گوید که خورد حرام را مجملای کشد خواب را پس نیست نیکی در آن
مقاله پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از
 قرب بخدای نزدیک از دور رسیده با و پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و بستی تو
 از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه پسندیدگی بزرگ سلامتی و تو نگرانی و ناراضی در دنیا
 و آخرت پس بر خیز و شتابی کن در پیریدن بسوی او بدو بازوی خود یکی از ان دو بازو گداز
 لذتها و شهوات است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسایشها و بازوی دیگر برداشتن ازار
 و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تراز عمل و بیرون شدن از خلق و هوای نفس و خواهش از زود
 دنیا و آخرت تا فیروزی یابی بر رسیدن بحق تعالی و قریب بوی پس بیایی نزد این همه آنچه از زوداری

حاصل گردد مترابرزگی و از جندی بزرگتر و اگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق از آن بسیار
 دریافته است ایشان را عنایت لطف و قرار گرفته است ایشان را رعایت او و کشیده است
 ایشان را دوست داشتن حق و دریافته است ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو
 نگاه دارد او را و فریفته میشود بجا لیکه تو درانی پس کوتاهی کنی در خدمت او و بدین خدمت را و
 میل کن بسوی یکی از اهل خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کارها چنانکه آمده است قبول
 وی تعالی و جمیع انسان آنکه کان ظلوه ما جحشوا آسمی برداشت امانت الهی را آدمی
 بدستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعافیت و قوله تعالی و کان الانسان عجولا
 هست آدمی سخت شتابی کننده نگاه دارد دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گذشتند آنرا
 از خلق و بهوای نفس خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذشتن صبر و موافقت و خوشنودی
 نزد خود آمدن بلکه افتادگی کن در پیش حق یا همچو گوی در پیش سواد که میگردد آنرا را همچو گان خود و همچو مرده
 در دست شوی و بچو بچو بشو خوار در کنار ما و خود و دایه خود و کور سازی خود را از هر چه جز حق است پس
 نه بینی جز حق را و جوی و در زیان و زسود و نه دادن و نه منع کردن بگردان خلق و اسباب آنرا از آریا نیست
 و بلا آمدن بچو تا زیان حق که میرسد از ابدان و نزد نعمت ابدی و عطا فرمودن همچو دست قدرت حق که در دامن ابدان در تیر
 مقبله پنجاه و یکم - فرمود رضی الله عنه زاهد ثواب داده میشود بسبب قیامت و بار نخست در
 گذشتن دنیا پس نمیکرد بهوای خود و موافقت نفس خود بلکه بحض امر خدا میگریزد آنرا پس چون
 ثابت شد دشمنی زاهد نفس او مخالفت کردن او و مرهوائی را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و
 ولایت و در آورده شود در گروه ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام
 و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مراد از آن پیدا کرده نشده است آن
 مرغ را و او خشک شده است آن قلم و گذشته است بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را
 پس بگیرد آنرا تا واقع شود بعلم الهی پس آمیزش کند آن از جمت روان شدن تقدیر و حکم
 الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان آنرا زو نه بهوای نفس نه قصد است ثواب داده میشود

بسبب گرفتن انسانی بودا دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن
 ناموافقست کننده است مفعول حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بشوایدن
 مرکس را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال عارفان
 که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها
 و آرزوهای طلب عوضها بر عملها آن کسانیکه می بینند همه طاعتها و عبادتهای خود را فضل از خدا
 و نکوئی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند
 و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حق را زیرا که او بذات خود چنانست که آراهای و کسبهای خود مالک
 مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه ادنی طلب ثواب
 و نه عوض را بر کار خود نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از پیکاران و مفلس ترین مفلسان
 از علما گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود
 و نیاز میدارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را بلطف خود به مهربانی و بخشایش و نیکی بزرگی
 خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن خطای برای نفس
 که پانیده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زبان از و پس وی بچویش شیر خوار است
 که نیست جنس در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه نیاز داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا
 که ریزنده است بروی پروردوست پرورد او روی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که پروردگار
 از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید و لهای خلق را بروی و پیدا گردانید بخشش و مهربانی برای او
 در لهاتما آنکه بر یک مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکوئی کند او را پس همچنین مهربانی راست از آنچه
 جز خدا است آن کس که نمی جنباند او را جز امر و س و فعل و س پیوند کرده شده بفضل خدا
 در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی
 آزار متولی است کار او را گفته است ان و کلمی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین
 مقالہ پنجاه و دوم - فرمود رضی اللہ عنہ مبتلا نمیکرد اند خدا اگر چه را از مسلمانان

سلم بر نیکو دوستی و محبت است با آنان خود را بیکار و صافان را از سر

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشان را بسبب بلا بسوئال کردن
پس دوست میدارد سوال ایشان را پس چون سوال کنند دوست میدارد قبول کردن نای ایشان را
تا بدر صفت کرم وجود را حق این دو صفت زیر که این دو صفت باز حبست میکنند خدا را از سوال
کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود و اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جهت باز
باز داشتن از اجابت پس باید که ادب و رزق بنده نزد فرود آمدن بلا و باید که کاوش کند از گناهان
خود در ناکردن امر یا نکردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است از نزع کردن در تقدیر
زیر که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود بسبب مکر در مقابل گناه پس اگر کشاده شد بلا
مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خواری و عذر پس همیشه کند سوال از جهت
و بودن آنکه باشد گرفتار شدن بسبب برای آنکه سوال کند او را و تمت نماید بر خدا بسبب خیر اجابت چنانچه بیان کرد
مقتضای شجاعت و سوم - فرمود رضی الله عنه بخوابید از خدا خوشنودی را بقضایا فاشان
در فعل خدا زیرا که فتنه راحت بزرگتر است و بیشتر بلندتر متناهی است در دنیا و اوست در در آن
درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بنده خود را که مومن است پس کسیکه دوست دارد
او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب قدس حق
و رسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول بشوید بچستن نصیبها و تمنا که قسمت
نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن
بچستن آن بیخودی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است
از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزی نیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده
پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که
مشغول شدن بغير خدا شرک است و طلب کننده حظه را است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس
کسیکه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهنده عوض بر عمل خود
اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بحببت آنکه

بد بر صفت ربوبیت احق ویرا و عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او زیرا که
 خدای تعالی مالک است بنده را و مستحق است بر بنده عمل کردن مراد از زیرا که همه چیز بنده مرخداست
 با حرکات و سکنات او و جمیع کسبهای او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده کفایت مرخداوند او
 راست چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه تحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها
 نعمتی است از جانب خدا و فضیلت است از بر بنده خود زیرا که توفیق داد او را بر ابدان و قادر گردانید
 او را بر ان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوار تر است از طلب
 کردن وی از خدا عوضها را و جزاها را بر ان عبادت پس چگونه مشغول میشود بنحو استن حظهها
 و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چند آنکه بسیار میشود حظهها نزد ایشان و پیای پی می آید لذتها
 و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید خشم ایشان گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و
 با ننگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان بنعمتها و بسیار میگردد اندوههای ایشان در دشتی
 ایشان بسوی قسمتها که مقسوم نیست برای ایشان جز آنچه که نزد ایشان است و خوار و خور
 و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک نماید نصیبها
 دیگران در دلهای ایشان و دیده های ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه
 آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرهای ایشان و گشت شد قوتها
 ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سپری گشت لهای ایشان و مانده شد تنهای ایشان و
 عرق آلود شد پیشانیهای ایشان و سیاه شد نامهای ایشان بسبب بسیاری گناهان ایشان و
 کردن گناهان بزرگ در طلب آن اقسام و گذاشتن امای پروردگار ایشان پس نیافتند آن
 اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس لا اله الا هو و لا اله الا هو که در پروردگار خود را در آنچه
 قسمت کرد مرا ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری میبختند بآن قسمتها بر طاعت نه در یافتند
 آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه هلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند
 و نادان ترین ایشان و بدخودترین ایشان و کمینه ترین ایشان از روی عقل و بینائی دل

پس اگر ببودند اینک خوشنودی شدند بقضای الهی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند
 طاعت خداوند را هر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بے رنج و بے مشقت
 پست برده میشدند لیسوسه همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی
 هر خواست و آرزو را بگرداند و خدا را تعالی و شمار ازان کسالت که راضی شد بقضا و گردانیدند
 سوال خود را خدا و فتنه و نگاه و دشمن حال را و توفیق را هر چیز را که دوست میدادند از راضی ازان
 مقالہ پنجاه چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزند کردن
 در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزند کردن در آخرت پس بگذارد دنیا را از جهت
 آخرت خود و آخرت خود را از جهت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شهوتی است از شهوات
 دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحت از راحت های آن از همه چیز باز خوردن و نوشیدن
 و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست درجه در علی از گوناگون علما و فقه
 که زیاده بر احکام عبادت های پنجگانه است روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن
 قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن در ویشی و یافتن تو نگری و رفتن بلا
 آمدن عافیت و محمل است دور شدن زبان و رسیدن سود پس نیست این شخص را هر
 راست و درست زیرا که هر یک از این چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش
 طبع است و دوست و دشمن است مرا آنها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیزهاست که دوست
 میدارد و شخص ننگانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک ازان آرام و قرار بجا بنیاس
 می نرزد اینک کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را
 بدور کردن آن و پیر کردن بیخ آن و لازم گیرد خوشنودی را بنیستی و بیخیر بودن و بدرویشی
 همیشه پس مانند در دل وی از محبت دنیا اندازد و بکشد خسته و خالی شود زهد او در دنیا پس
 چون تمام گردد او را زهد و در گرد و غما و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بنیاد آسایشها
 و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است **صلی الله علیه وسلم الزهد فی الدنیا یرحم القلب المحسد**

زهر کون در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس ما دام که در دل وی چیز نیست از لذات و شهوات
 دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مردل او پرده
 از شود حق و قرب وی تعالی سطر شونده و بر هم نشیننده است پس نیکشاید این پرده مانگر
 بدو در شدن دوستی دنیا تمام و بهر پریدن پیوندهای تمام بعد از آن زهر کند در آخرت پس بخواب
 در جهام و منزلهای بزرگ او حور و دلان را و سرایا و کوشکها و باغها و مرکبها و حلقها و زیورها
 و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها از آنچه آفاده کرده است خدای تعالی مریدگان مؤمن خود را
 پس نخواهد بر عمل خود جزای آنجا را از خدا هرگز نه ندو دنیا و در آخرت پس درین هنگام میباید
 پس میدهد وی تعالی جزای او را از جهنت نیکوئی کردن از خود و مهربانی نمودن پس نزد یک
 میگرداند او را از خود بغایت قریب و لطف میکند بوی و شناسائی میجوید بسوی خود بگو ناگون
 لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است بار سولان و پیغمبران خود و اولیا و خواص خود
 و با سائر وستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فرشتی از کار خود تا زمان نرگانی
 خود بستر برده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا ندیده و نه هیچ گوش آنرا شنیده
 و نگاشته است بر دل هیچ آدمی از آنچه تنگ است از او یافتن آن همه و کوتاه میگردد و مصیبت کردن آن عباد را
 مقفاله پنجاه و پنجم فرمود رضی الله عنه گذشته میشود خطبهای نفس سر بار نخستین آنست
 که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جمل خود و پیراه رفته در گذشتن خود تصرف کننده در کارها
 بطبع خود در همه حالهای خود به بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلق بهیازی و شرع که باز دارد
 او را از تصرف و نه تقید بحدسه از حدای شرع که بنمایست بنده بسوی آن از حکم طبع پس از تنهای
 آنکه آن بنده برین حال بود نمی بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد
 بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگرداند آن واعظ را
 به واعظ ذات آن بنده پس فیروزی مییابند این هر دو واعظ بفرش و طبع وی پس میکشد
 این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس راستی زیرا که نفس در آن کار است از سوار شدن

مبارکی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس بسوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلمان
 ایستاده با شرع قانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شیعه آنرا و شتمای خلق را پس میگردد
 مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه جاهای خود
 آنچه چاره نیست از آن تا نگاهبانی کند نهاده خانه تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت
 پروردگار و نیز تمام گیر و نصیب خود را که قسمت کرده شده است مراد را آنچه نیز که در دنیا گذرد او را و
 نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتن آن و آمیزش بدان و تمام گرفتن آن
 پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی
 تا آستانه ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهند گشت خدا
 اند پس میخورد بامر حق پس درین هنگام می نشوند از جانب حق از درون خود بگذارد نفس خود را
 و پیش آئی و بگذارد حظها را و خلق را اگر میخواهی پیدا کننده را و بیرون کن تحلیل خود را دنیای
 خود را و آخرت خود را و مجرد شوی از همه کوهها و سیهها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شوی
 از همه کائنات و قانی شوی از همه چیز و پاک و خوش شوی بیگانگی حق و گذشتن و گناهی و صدق
 ارادت پست در آئی جای نهادن قدم بسطاط قرب را با دلبخاموش و سرفرازان نگاه مکن بجانب
 راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در
 مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را صلوات از جانب حق و می پوشد او را نورهای
 معرفتها و علما و گوناگون فضل پس گفته میشود مراد را ملا بست کن بغمتها و فضل و بی ادبی مکن نزد
 کردن این حکم و گذشتن این ملا بست زیرا که در ذکر و نعت با و شاه توانائی است بر باد شاه و
 سبک داشتن است مر حضرت را پس درین هنگام آمیزش میکند بنده بفضیل حق و قسمت او بآنکه
 باشد بنده موجود درین آمیزش و پیش از آن بود که آمیزش میکرد و بهوای خود و نفس خود و هرگاه که
 فرود آمد منزله را تغییر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت
 اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است و حالت سوم

بامراطن است این حالت لا یتکدر است و ای نفس است و حالت چهارم بحض فضل الهی است
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیته است و بودن اوست مراد است و با قدر
که آن فعل حق است و این حالت علم است و موصوف شدن بصلاح است پس ناسیده نمیشود صلاح
بر وجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولی الله الذی
نزل الکتاب هو یؤتی الصالحین پس او است بنده که باز داشته شده است و دست و از کشیدن
مصالحهای او و منفعتهای او و از بازگردانیدن مضرتهای او و مفسدتهای او و آنچه بجز شیر خوار بادای
و مرده شسته شده باشد و پس متولی میشود دست تقدیر برورش و او را بے آنکه باشد و او را اختیار
و تدبیر فانی از به نیست حال نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بقدر آبی است گاهی بسط میکند
او را گاهی قبض میکند او را و گاهی تو لنگ میکند و گاهی در دیش میگرداند اختیاری کنونی آرد و میکند
دور شدن آن حالت را و تغییر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این
آخر چیز نیست که منتهی می شود بآن احوال اولیا و ابدال

مست اله پنجاه و ششم فرمود خدای تعالی چون فانی شود بنده از خلق و بهر او خواستش
نفس و آرزو را در دنیا و آخرت نخواهد کرد خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد
بجای و بر میگردد حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگردد اند و از نزد خلق خود و دیگران
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد و قرب او را و نعمت می بخشد
خدا و میگوید در نعمتهای وی تعالی و میکشاید خدا بر وی درهای بخشش خود را و ندید میداد آن بنده را
که منع کند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست
میکند بخواست خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند مشیت او و راضی میشود بر رضای او
و فرمانبرداری میکند امر او را نه امر غیر او را و نمی بیند امر غیر خدا را پسستنی و نه فعل پس درین هنگام
رو است که وعده کند او را خدا بوعده پست ظاهر نشود و مر بنده را و قارب آن وعده و رسید او را چیزی
که تحقیق تو هم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیرت تحقیق دور شده است

بدور شدن هوای نفس خواست و بستن خطای پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی مراد
 وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده و وعده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را
 هو او اراده است پس میگرد و وعده در حق بنده با خدا آنچه فعل مردیکه عزم کرد و دیگر کردن چیز سر ذات
 خود و نیست که آنرا بعد از آن گردانید عزم را بسوی جز آن کار و آنچه ناسخ و منسوخ در آنچه وحی
 فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوله ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها
 او مصلحا الله تعلم ان الله على كل شيء قدير آنچه منسوخ میگردد اینم آیت را یا فراموش میکنیم آنرا
 می آوریم بهتر از آن یا مانند آن آیا نمیدانی که خدا قادر است هرگاه که بود پیغمبر علیه السلام کشیده شده بود
 نفس اراده خیر در جاها که ذکر کرده است آنها را خدا و قرآن از بند کردن کفار در روز جزا آنرا خضر
 مراد حق و محبوب او بود نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک عده بلکه بر حق تعالی او را بیک تقدیر
 پس با که و عثمان تقدیر را بسوی آن خضر پس بگردانید او را از حال بیجالی در احکام و آگاهانید او را بقول حق
 الله تعلم ان الله على كل شيء قدير یعنی تو در دریای قدر آئی هستی میگردانند ترا مو جهای آن در یکبار
 چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار و بی ابتدائی کار یعنی است نیست بعد از درجات و ولایت
 و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پسندیده گردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مقاله پنجاه و هفتم - فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود بی بگاشت
 آن و هر چیزیکه امر کرده شود بگاهاشت و پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است نه بر آنکه
 نیست آنچه چیزیکه امر کرده شود ببقا آن جز برون او موجود در قدر پس لازم است بروی که نزاع نکند در
 تقدیر بلکه موافقت کند و کشاکش نکند در هر چه که میرود بروی از آنچه پیشین تلخ میکنند احوال محدود اند
 پس امر کرده شد بگاهاشت حد و آن فعل آئی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه بی فطنت کرده شود
 و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل بسط نیست که وی گاهی امر کرده میشود بسوال کردن خطای
 نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذشتن خطا و نیز بکردن در آن زیرا که هرگاه که تنی شود درون وی از خطای
 و باقی نماند روی جز پروردگار بسط کرده شد بسوال خطا و نشود تا و طلب کردن خیر را که آن قسمت می بوده

و چاره نیست از گرفتن آن و رسیدن بسوی آنها بسوال می تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
 خدا و مرتبه او و منت نهادن حق بر وی با جابت کردن دی بسوی آن و در هر کار کردن بنده را بسوال
 کردن و در دادن خطها از پیشترین نشانهای بسط بعد قبض است و از نشانهای بسط پسین آوردن
 بنده است از بند احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاهداشتن حد و پاسبان اگر گفته شود این کلام و آیت
 میکند بر دور شدن تکلیف شرعی و بر زنده و بیرون آمدن از اسلام و بر وقول خدای تعالی عابد
 ذلک حق بلایتك البقیة پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت جواب کلمات
 نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نیز رساند آن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی از گرامی تر است بر وی
 از آنکه در آورده او را در مقام کثرت داشت در شرع و دین خود بلکه نگاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد
 و باز میگردد او را از وی و نگاه میدارد او را و می آگاهاند او را و درست میگردد او را برای نگاهداشتن
 حد های شرع پس حاصل میشود نگاهداشتن از گناهان و محفوظ ماندن حد های شرع به زور کشیدن و سختی
 کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است در قریب پروردگار خود گفته است
 خدای تعالی کن الذل تصرف عند الشوء و الفحشاء همچنین باز داریم از یوسف بدی را زیرا که او از
 بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی ان عبادی لیس لک عکلم
 سلطان برستی که بندگان من نیست مگر برای شیطان بر آنها غلبه و گفته است الا عباد الله
 المخلصین ای گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند و سه برده شده
 پروردگار اند و آن مراد حضرت وی تعالی می پرورد او را و کنایه از قریب و مطلق خود را که برسد شیطان نزد وی
 و چگونه راه یابد بدیها و ناخوشیها در شرع بجانب حق ابعداً التحفة و اعظمت القریة دور دشتی
 طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قریب را این مثل است که زده میشود در جای که کسی تعظیم کند اما حق او
 اد آنکه گفتی تو مرد ولی را یعنی شنیع بودن آن زبان با و هر این همه های فرومایه ناکس او این عقلمانی
 ناقص دور از کار را و برای بیای تباه خلل پذیر را پناه دهد و خدا و برادران را از گمراهیهای مخالف بقدرت خویش
 که شامل است همه او و بطفها که کامل اند و بهر بانی که فرسخ است و پیوسته اند از پرده های خود که تمام ندیده اند

و نگارنده از گناهان در پرورش کنایه و مایه نجاتهای خود که تمام اند و بفضلهای و فزونی که خود که همیشه اند
مقاله پنجاه و هشتم - فرموده فی الله عنه که در ساز خود را از همه سو و چشم کشا بر چیزهای از آن
پس تا آنکه می بینی بسوی چیزهای از آن کشاده میشو و در تراز ایست بسوی فضل خداوند و یکی اولین بند
همه جانها یکی نیستن تو و محو گردانیدن نفس ترا پست برهانی شدن تو و محو شدن تو و دستن ترا پس
درین هنگام کشاده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم
سر تو درین وقت بشعلع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگردد نزد آن حال نور
از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است و در شب تاریک پیدا میگردد و در روشنی از
روزیهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه و روشنی درون خانه پس آید و میشود
نفس و جوارح بسوی و عده خدا و بخشش او از بخشش جز خدا و عده جزوی مهربانی کن نفس خود را
و تمکن بر روی و میدار او را در تاریکیهای نادانی خود و دست رانی خود پس نظر کنی بجانها بسوی خلق
و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گردد از تو جبهتها و کشاده نشود
مرد از جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشکر تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس
و قتی که سیاهی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امید داری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از
هر چیزی که جز او است نزدیک گردانند ترا و بسیار نزدیک گردانند ترا از خود و مهربانی کنند ترا و پدر و درش کنند ترا
و بخوراند ترا و بسپارند ترا و وار کنند ترا و درستی بخشد ترا و بخششها کنند ترا و تو آنرا گردانند ترا و یاری دهد ترا
و دست گردانند ترا پست محو گردانند ترا از تعلق بخلق و از نفس تو و فنا کنند ترا پس بینی بعد از آن به روشنی خود و نور خود را
مقاله پنجاه و نهم - فرموده فی الله عنه خانی شیت حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا
نعمت پس اگر حالت بلا است پس عطا کرده میشودی در آن بشکیبایی کردن بزور و بزور صبر کردن و قوت
است و صبر کردن بالاتر است از آن پست بر ارضی بودن و موافقت نمودن پست برهانی شدن و فنا مر
ابرا را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشند حالت نعمت پس باز حجت کرده میشودی بشکر کردن
بر آن و شکر میباشد بر زبان و بیل و جوارح اما شکر بر زبان پس یا قرا کردن نعمت است که آن از خدا است

و نسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی
 بسوی جزئی و از آن کسانیکه روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که توه ایشان سببها
 و وسیلهها و دست افزا زنده نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پدید کننده آن
 و کار کننده در آن و سبب سازنده هر آنرا خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است روان کننده
 اوست و پدید کننده اوست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جزوی نیست نظر
 بسوی غلام بردارنده مرید را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده نعمت دهنده است
 بآن هر یک گفته است خدای تعالی در باب کسیکه کم کرده است این نظر را یعلمون ظاهراً من الحیوة
 الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی
 آخرت بیخبر اند پس کسیکه نظر کند بظاهر و بسبب و بگذار و دانش شناخت او را بحقیقت حال
 و مشیت پس اوست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیکند عاقل مگر بسبب نظر کردن
 او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس یقین دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار
 که همه آنچه بانست از نعمتها و منفعتها و لذتها در ظاهر و باطن و در حرکات و سکانات و از جانب خدا است
 نه از جزوی باشد شکر گفتن تو زبان تو بیان کننده از چیزیست که در دل است گفته است خدای تعالی
 و ما بکرم نعمة فمن الله آنچه که باشماست از نعمت پس از جانب خدا است گفته است اسبح
 علیکم نعمة ظاهرة و باهنة تأموا لک دانیة است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است
 و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شما بکنید نعمت خدا را ضبط نتوانید که در آن پس با ثبوت
 این یعنی باقی نمی ماند مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر کردن بخواج پس بانست که بخیالانی
 و در کار داری آنها را در طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندی کسی را از خلق در چیزی که
 روگردانیده است از خدا و از خلق شامل است نفس او و بهوار او و خواستهها و آرزوها و اوقامی
 مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل پیروی کرده شده و پیشوا و جزا و رافع و پیر و و پس
 رو پس اگر بکنی جز این کار را میباشی مکننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکمی که موضوع است

مریدان و اهل اسلام اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و حق
 له یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ای آن کسانی که حکم نکنند بر خلق بجز اینکه فرستاده است
 خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیت دیگر و من له یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمین
 هر که حکم نکند بجز فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کننده گان اند و در آیتی دیگر و هم الفاسقون ای
 اوستان فسق کنندگان اند پس میباشد نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزیه آن آدمیان اند و سنگها
 و تو صبر نتوانی کرد بر تب یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
 بودن در آتش و در رخ باد و زخیان البخا البخا الوحا الوحا بگریزان الله الله لازم گیر خدا را نگاهدار
 هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که برستی که توستی نیستی در همه خود از یک ازین دو مایاست یا نعمت
 پس بدو هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بران وجهی که بیان کردم برای تو پس گم کن
 در حالت بلا بسوی هیچ یک از خلق خدا و پیدا کن به سنگ آمدن خود را هر چه یک را و تهمت کن پروردگار
 خود را در باطن خود و شک کن در حکمت وی در برگزیدن حق آنچه سبکتر است مر ترا در دنیا تو و آخرت تو
 پس میر حاجت خود را بسوی هیچ یک از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک کردن است از تو
 بخدا مالک نیست با خدا در ملک و کسی هیچ چیزی را نیست کسی که زنده سازنده و نه سود دهنده
 و نه بازگرداننده بلا و نه بازکننده عطا و نه بیار سازنده و نه ببار سازنده و نه تنه دهنده و نه به سازنده
 جز خدای تعالی پس مشغول نشو بخلق نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که برستی که ایشان هرگز به نیاز نکنند
 از آنچه خواسته است خدا از قضای دی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و قناراد فعل خدا
 که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بحد و خواستن بسوی او و زاری نمودن
 و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانگی و شنیدن نعمت دادن
 و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است
 خود را پس دور شود بلا و بکشد ایدانده و بسیار نعمت و فراخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
 پیغمبر خدا الیوم بالسلامه چنانچه پیغمبر و میا پشیمب و می آید و شنائی که روز و میر و دسردی زمستان می آید

با دوزخ و باستان و خوشی او زیرا که هر چیزی را خدا و محال است او است و نهایت مدت معین است
 و جای اینها پس صبر کلیب کشایش است و آغاز او و نهایت او و خوبی او است چنانچه آمده است در حدیث
 الصادق علیه السلام که ایمان کالاس من الجسد صبر از جزایان است چنانچه سر از تن و در لفظ دیگر الصبر
 الايمان که صبر همه ایمان است و گاهی میباشد شکر همین ملا است بنعمتها و آن نعمت بخششها است
 که قسمت کرده شده بر اوست پس شکر گفتن تو آینه نش تست بآن نعمت در حال
 فنا تو و دور شدن هوای نفس در حال پیریز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت
 ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر چنانکه ذکر کردم برای تو تا راه نموده شوی انشاء الله تعالی
 مقفله شخصتم فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن است از معهود طبع بسوی چیزی که
 حکم کرده بدان شرع پست بسوی تقدیر بعد از آن باز گشتن بهمان که معهود طبع بود بشرط نگاهداشت
 حدای شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح کردن
 و خانه که حکم طبع بود بسوی امر شرع و نمی آوری بسوی مسکنی کتاب خدا و سنت رسول از چنانچه
 گفته است خدای تعالی ما انشکوا الرسول فحذوه و ما منعکم عنه فانتهوا آنچه بدو شمارا
 رسول بگیرد آنرا و از آنچه بازدار شمارا از آن پس باز نمایند و گفته است قل ان کفتم تحبوا الله
 فاتبعونی یحبکم الله بگوید محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس بیروی
 کنید مرا دوست دار و شما را خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و
 سبکهای تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا
 و عبادت او از آنچه فرموده نمی کرده پس باشد این پیشینه تو و شعار و دثار تو در حرکت تو و آرام تو
 در شب تو و در روز تو و در سفر تو و حضر تو و در سختی تو و نرمی تو و در تندستی تو و بیماری تو و در احوال تو و پست
 برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کن در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش
 و مشقت خود و حول خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتها یکباره خشک شده است بآن قلم
 و گذشته است بآن علم آبی پس آینه نش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گفتن آن نگاهداشت

و سلامتی پس نگاه داشته میشود در این حد های شرع و حاصل میشود در آن موافقت مفعول خداوند را و
 پاره نمیشود حکم بسوی کفر و کجای و مباح گردانیدن آنچه حرام کرده شده است و خوار داشتن
 چیزی را که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انما نحن نزلنا الذکر و ان الله لحافظون ما فرود
 فرستادم و ذکر که قرآن است و بر ستمیکه مانگاه دارند ایم و نیز گفت لکن لا تنصرفون عنه السوء
 و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدم از یوسف بری را بود او از بنده گان ما
 که خالص کرده شده اند پس صاحب میباشد آنکس را نگاه داشت و بر ستم تا وقت موت بر حمت خدا
 و نیست این معهود طبع مگر قسمتهای تو که آمده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال
 سیر کردن تو در راه حق و در فتن تو در صحراهای طبیعت و سیاهانهای هوا و معهود طبع زیرا که این معهود
 طبع گرانها و بارهاست پس دور کرده شدند از تو تا گران نماند ترا پس سست گردانید ترا و باز
 گردانید ترا از جای قصد تو و مطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانه فنا و فنا رسیدن است بقرب حق
 و شناسائی با او و مخصوص گشتن بسیراد علمهای لدنی و در آمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان
 نمیکند تاریکی طبیعتها آن نور را پس طبع باقی است تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
 گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هر آنکه نه پیوند و بفرضت گان و پاره گردد و انتظام باطل
 شود و حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها و حفظها را پس نمی باشد بقای طبع
 چنانچه فرموده است صلی الله علیه و سلم حبیب الی من دنیا کذلک الی اخره پس هرگاه که
 فانی شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دنیا و آنچه در آن است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای می
 که باز داشته شده بود از وی در حال سیروی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت نفی
 کردن هر پروردگار خود را و ارضی بودن بفعل پروردگار خود و فرمانبرداری نمودن
 مراد او را پاک است نامهای او و عام است رحمت او و شامل است فضل او مراد و لیا و انبیاء او را
 پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوی قسمتها و حفظها بعد
 فنا یا نگاه داشتن حد های شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقام شصت و یکم - فرمود رضی الله عنه هر مسلمان تکلیف داده شده است بتوقف کردن
 و کاوش نمودن نزد حاضر شدن قسمتها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گواهی دهد مر او را حکم شرع
 بمباح بودن آن و علم لائق بقسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم المؤمن
 فتا شرح المنافق نفاق مسلمان تفتیش کننده است و منافق در گیرنده است بتفتیش و نیز
 گفته است المؤمن و ذات مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام مع ما یربک
 الی کلا یربک بگذار چیزی را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن
 توقف میکند نزد هر قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیز را که کشاده میشود برای او
 پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
 در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن امر باطن و قتی که باشد مؤمن در حالت ولایت
 یا تا آنکه حکم کند مر او را علم بتقدیر الهی و قتی که باشد در حالت ابدانیت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که اقتدر
 محض است و این حالت بدلیت و غوثیت حالت فناست پیوسته می آید مؤمن را حالتی دیگر و آن
 اینست که میگردد هر چیز یکبار بیاید او را و کشاده شود برای او پس آنکه مقید شود بامر و علم با دام که عتر
 کنند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یکی از این سه چیز باز می آید
 اگر گرفتن وی ماند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
 بروی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر گرفتن و مخالط است با آنچه کشاده شده است
 پیوسته می آید حالت سوم پس در روی گرفتن محض است آینه نشی بجزیر که کشاده میشود از نعمتها
 پس وجود اعتراض یکی از این سه چیز و این حالت حقیقت فناست پس می باشد مؤمن در آن محفوظ
 از آفتها و پاره کردن حدای شرع نگذاشته شده و برگردانیده شده از روی بهر یا گفته است خدای تعالی
 کذلک نصرت عنده السوء الی آخره پس میگردد و بنده بانگاه داشتن از پاره کردن حدای شرع
 با بچوبنده که سپرد شده است کار با بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
 کرده شده از قیدها در مباح گردانیدن چیزها آسان گردانیده شده برای وی یکی پس بهر بچوبنده می آید مؤمن

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد و دنیا آخرت موافق فرموده است خدا را و موصفا
 و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و نیست نهایت کار و این حالت مرئوسان است
 که بزرگ اند و صاف به شوخی او ندان سر آنکه آنیکه مشرف شده اند بر تئانه احوال غیر این است که الله اعلم
 مقتله شخصیت دوم - فرمودی انکه عینه چه عجیب بسیار است که سگونی نزدیک گردانیده شده
 بحرست فلان بد و کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و تو نگرفته شرف فلان
 و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد
 فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکو سپیده شدم من و راست گو کرده شد فلان
 و دروغ گو ساخته شدم من آیا نمیدانی که بدستیکه خدای تعالی بکسیت و واحد دوست میدارد بیگانگی را
 در محبت وی و قسبیکه نزدیک گردانیده خدای تعالی تیرا برادر خیر خود کم کرد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود
 زیرا که بسیار است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دوست و
 پس کم میگردد محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نمیدارد شرک را پس از دوست
 در ستیهای خیر خود را از تو بخواصصت کردن و زبان ایشان را از ستودن و ستایش کردن تو و پاهای را
 از رفتن بسوی تو یا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جلیلت
 القلوب علی حب من احسن الیها و بعض من اساء الیها پیدا کرده نشده اند و لها دوست داشتن
 کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی
 باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر دو و هر دو تا آنکه بگماند که گدانی او را دوست داری آنرا و بگری
 مر خدا را از هر وجه بظلم خود و باطن خود در زکات خود و سکنات خود پس نمی بینی نیکی را که از خداوند بدی را
 که از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از آن
 را که کرده میشود دستما بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانهاستودن و ستایش
 کردن پس بنابر نعمت می دارد خدای را همیشه در دنیا پست در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن
 بکار داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکند بسوی تو که پروردگار است و روی آنرا بر کسیکه رو آورده است

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بیکس
 ثابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میگرداند ترا از هلاک شدن تو
 وحی شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میگردد اند ترا از چرکهای تو و میگرداند ترا از مرداری
 و بدبونی تو و از قصدهای تباه تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه
 کنندگان اند شیاطین تو و هموای تو اند و دوستان تو که جاهلان اند و راهنمان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از جند تاکی تقیید بقیید عادت تاکی گرفتاری
 بخلق تاکی متابعت نفس تاکی رعونت تاکی خواهش دنیا تاکی خواهش آخرت تاکی تو با پنج بر موی
 است کجائی تو از پیداکندنده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرود آمدن بارها و او است بخشش نعمت نهادن
مقاله شخصیت و رسوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گو یا که من میگویم اے
 شرک آریند پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و س و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شخصیت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگانی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگانی و زندگانی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی در وی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بینم ایشانرا در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود
 و اراده و آرزوی خود در دنیا می خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیافقه نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است لعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خودم آنرا از انوقت که حق با فتم
مقاله شخصیت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

تاخیر کردن اجابت دعا میگوئی حرام کرد بر من سوال کردن خلق را و واجب گردانید بر من سوال کردن
 مرا و از عجز و جل و من میخواهم او را او جواب نمیدهد مرا پس گفته میشود متر آیا آزادی تو یا بنده پس اگر گویی که
 من آزادم پس تو کافری و اگر میگوئی من بنده ام پس گفته میشود متر آیا قناعت می نمیی تو مرخصه اند خود را و تاخیر اجابت
 دعای تو و شک کننده در حکمت دی و مهربانی دی با تو و با همه خلق دی و در دشتن دی احوال
 خلق را یا قناعت نموده نه مرا و را پس اگر هستی تو قناعت نه نموده مرا و را و اگر کننده حکمت او را
 و اراده و مصلحت او را برای تو در تاخیر کردن اجابت دعا پس بر تو باد بشکر گفتن مرا و را زیرا که
 وی شاید که برگزیده باشد برای تو آنچه که نیکوتر است و نعمت است و دور کردن تنباهی را و اگر هستی
 تو قناعت کننده مرا و را درین پس تو کافری بسبب قناعت کردن تو مرا و را زیرا که تو بسبب آن قناعت
 کردن نسبت کردی مرا و را بسوی ظلم کردن و حال آنکه او نیست ستم کننده مر بنده گان را نمی پذیرد ظلم را
 و محال است بر او که ظلم کند زیرا که وی مالک است و مالک هر چیز است و مالک مرا و را است گردانیدن
 از حلاله بحال در ملک خود هر چگونه که خواهد پس اطلاق کرده نمیشود بروی نام ظلم و نیست ظالم مگر
 کسیکه تصرف کند در ملک غیر خود بی دستور و غیر پس بر بنده بر خود راه یا خوشنودی ابروی تنگ
 در کار کردن وی در تو بچیزیکه مخالف طبع و شهوت نفس است و اگر چه باشد در ظاهر حال خلافت
 مصلحت مرا و را پس بر تو باد بشکر کردن و صبر نمودن و موافقت کردن و راضی بودن گذشتن
 اظهار ناخوشنودی و قناعت را و ایستادن یا رجوعت نفس او و هوای او را که گمراه میکند از راه
 خدا و بر تو باد همیشه دعا کردن و بر راستی پناه جستن و گمان نیک داشتن سپردن کار خود و چشم
 داشتن کشادگی را از روی و راست داشتن بوعده وی و شرم داشتن از روی و سازگاری کردن
 مرا و را و بر تو باد نگاهداشتن توحید را و ستایان کردن و گذاردن امرهای او را و سستی کردن در
 کردن گناهان که نهی کرده است و مرده اندک داشتن نزد فرود آمدن قضا و قدر وی بر تو و فعل او در تو
 و اگر هست نشان اینکه چاره نیست از اینکه قناعت کنی و بدگمانی کنی پس نفس تو که امر کننده است بدی
 و گناه کننده است سرور و کار خود را بهتر است بهمت کردن و بدگمان شدن تو از وی قحاله

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس من و از ترس از خداوند تو پس بپرس من موافقت نفس او دوست گرفتن او را و خرسند بودن بفعال وی و سخن وی و در همه حال زیر که نفس دشمن خدا است و دشمن است و دوست است مردشمن خدا و دشمن ترا که شیطان را زنده شده است نفس جان شین شیطان است و جاسوس او و دوست صافی او است الله الله تعالی پرستگار خدا را الحمد للحد و الحمد لله رب العالمین
 از دوستی که نسبت کن نفس او نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر او این قول خدا را ما یفعل الله بعد لکم ان شکرت و امنتم چه کار دارد خدا عذاب کردن شما اگر شکر گوئید ایمان آرید و این قول خدا را ذلک بما قلتم و ایدایکم فان الله لیس بظلام للعبید عذاب سبب عملهاست که پیشتر فرموده اید شما و بدستیکه خدا نیست ستم کننده مریدگان را و این قول الله لا یظلم الناس شیئاً
 ولكن الناس انفسهم یظلمون بدستیکه خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم میکنند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مراد را از جانب خدا و جنگ کننده و شمشیر دهنده برای خدا و صاحب شتم و لشکر خدا زیرا که بدستیکه نفس دشمن ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی یا داود اھم هو الیفا که منافع عیان غنی فی کلک غیر الله و اوی جدائی کن هوای نفس خود را زیرا که بدستیکه نشان اینکه نیست نفاع کننده که نفع کند و در ملک من جز هوای نفس مقالم شخصیت و شتم - فرمود رضی الله عنه بگوید عا بنم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم او را قسمت کرده شده برای من پس از دوست که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال کنم او را اگر هست آن که قسمت کرده نشده است پس بنمیدم بر سوال کردن من بلکه سوال کن خدا را هر چه میخواهی و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت ما دامیکه نباشد در رسول چیزی حرام کرده شده و آنچه مصلحت نیست در آن زیرا که بدستیکه خدا امر کرده است بسوال کردن و بر آنچه است بر آن و گفته است ادعونی استجب که دعایم را قبول کنم برای شما و گفته است واسالوا الله من فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است پیغمبر علیه السلام اسالوا الله فانه یتقون بالاجابة سوال کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنید که انید باجاست و نیز گفته است علیه السلام اسالوا الله

بطلون الکفره سوال کنید خدا را بباطن کفهای خود و جز آن از حدیثها و مگو که من بسیار سوال میکنم
پس نمیدهد درین هنگام سوال نخواهم کرد او را بلکه همیشه باشم دعا کردن وی زیرا که بدرستی که
اگر هست آن قسمت کرده شده میراند اگر بسوی تو پس از آن که سوال میکنی او را پس باید میکنند
ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذشتن سوال خلق را و بازگشتن بسوی
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد
خدای تعالی ترا تو نگرانی از آن و راضی بودن از وی تعالی با اختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و
و مرض راضی میگردد آنرا آن هر دو اگر هست و اعی بر میگردد اند دل صاحب ام را از بدی مطالبه
بسوی نمی نمودن به تو و پس افکندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افکندن و ام
از تو یا کم کردن و ام پس اگر بپسندد و ام را از تو بگیرد داشت از آن در دنیا سید و تر خدای تعالی در آخرت
ثواب بسیار را عرض آنچه ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و به نیاز و بسیار مهربان
پس نا امید نگردد سائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا
یاز و یادیر و تحقیق آمده است در حدیث ان المومن یروی فی صحیفه یوم القیمه حسنات

لدهیها و لویدها فیقال له اعرضا فیقول اعرضا من اهلها فیقال لها بل سئلتك الله
سألتها فی الدنیا بدستیکه یؤمن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکبهارا که نگذرد است آنها را
و در نیافت آنها را پس گفته میشود و مرا و آیا میشناسی آنها را پس میگوید یؤمن نمی شناسم اینها را که
از کجاست مرا این نیکبهارا پس گفته میشود و مرا و که این نیکبهارا بدل سوال کردن تست که کرده بودی
آنرا در سرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بجهت آنست که وی بسبب سوال کردن و خوار
بودن و اگر و یگانند و اندیشه و نهند چیزی را در جای او و دهنده حق را یا اهل وی و بیزار شوند از حول و
قوت خود و ترک کنند سنگ نام و بزرگی را همه اینها علمهای نیک اند و آنها را ثواب بسیار است نزد خدا
مقاله شصت و هفتم - فرمود خدای تعالی عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی
بر وی و بکشی آنرا بشمشیر مخالفت زنده میگردد آن نفس خدای تعالی و نزع میکند تر نفس میجوید

از تو شمر و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تابا ز گردی بسوی مجاهده کردن و پیشی نمودن
 در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه او این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام رجعنا
من الجهاد الا صغر الى الجهاد الا کبر باز گشتیم از کار زار کردن خرد که با کافران است بسوی
 کار زار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوات و لذتها و
 فرو رفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است واعبدوا ربکم حتى یأتیک الیقین
 پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا مرید پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود
 و آن مخالفت نفس است و بخوابد نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود
 چگونه با آرد نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عبادت را و حلال کردی علیه السلام نیست هوای نفس
 مراد از گفته شد خدای تعالی و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نمیگوید آنحضرت
 از هوای نفس خود نیست آن سخن گردی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستی که
 خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشند آن حکم فرگیرنده میان
 امت وی تا آنکه بر پا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را تو انانی بر نفس و هوا
 تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگردد بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد
 مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و بپویند و پیروز گردد خود بشمشیر آلوده
 بخون نفس و هوا میزد خدا او را چیز بزرگتر که ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته شد
 تعالی انما من خاف مقام ربّه و هوی النفس عن الهوی فان الجنة هی المملوٰی اما کسیکه بترسد
 پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستی که بهشت جای اوست پس چون در آرد خدا
 مسلمانان را بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و باز گشت وی ایمن گردان
 برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از باز گشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند
 برای وی هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و تنغیر میگرد و بروی از گوناگون حکما و زیورها
 تا آخر نیست آخر آنرا و نه سپری شدن چنانکه نو میگرداند مؤمن در دنیا هر روز و هر ساعت

و لحظه مجاهده نفس بود اما کافر و منافق و گناهکار هرگاه که گذشتند مجاهده نفس بود و در دنیا
 و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاف کردند در گناهان از کفر
 شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آید ایشان را مرگ بے اسلام و بی توبه در آورده ایشان را
 خدا در آتش که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی و اتقوا النار الی حدیث المکافین
 بر سیر کن آتش را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشان را
 در آتش و بگرداند آتش را آرا میگاه و جای باش ایشان و ما وای ایشان بسوزد آتش پوستها و
 گوشتهای ایشان نو میگرداند خدایا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عزوجل کما ضحیت
 جلوده و ندلنا هم جلودا غیرها هرگاه که بخت میشود پوستهای تبدیل میکنند ایشان را پوستهای
 جز آن میکنند خدای تعالی بایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هواهای خود را
 در دنیا در گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدایا ایشان را در هر وقت پوستها و گوشتها را از برای
 رسانیدن عذاب و درد با بسوی ایشان و بشتیان نو میگرداند ایشان را هر وقت نعمت را
 تا دو چند گردد و لذتها و شهوات را ایشان و سبب آن مجاهده نفس و موافقت او است در
 سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنيا من دعة الاخرة دنیا کشت زار آخرت است
 مقوله شصت و هشتم - فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده
 آنرا و بد بدهنده را آنچه طلبید آنرا پاره نمیشود بحسب آن اراده حق و آنچه خشک شده است بآن قلم
 و پیش رفته است بآن علم الهی لیکن موافق می افتد سوال بنده را و پروردگار را در وقت خود پس
 حاصل میشود اجابت و قضا شدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت
 رسیدن قدر وقت خود را چنانکه گفته اند اهل علم در قول خدای تعالی کل يوم هو فی شأن ای در
 هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی که در
 دنیا بجز و دعا کردن او همچنین بر نمیگرداند از وی چیزی را بدعای کردن وی تنها و آنچه دارد شده است
 در صورتی که لا یرد القضاء الا الدعاء ای باز نمیگرداند قضای الهی را مگر دعا گفته شده است

که مراد از آن آنست مگر عاقل که در قضا رفته است اینک بر کند قضا را و بپوشینند که کسی بهشت را
در آخرت بعمل خود بلکه بر حمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهند گنازاد بهشت در چهار اندازه
علمای ایشان و تحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها
پیغمبر را صلى الله عليه وسلم یسئل عن رجل دخل الجنة فقال لا اله الا الله و ما شاء الله من ثوابه
بعمل خود از آنکه واجب نیست بر خدای تعالی هر چه یک را شق لازم نیست او را وفا کردن بعد بلکه میکند
هر چه میخواهد عذاب میکند هر که میخواهد وی آمرزد هر که میخواهد در هر بانی میکند هر که میخواهد و انعام میکند هر که
خواهد بکنده است هر چیز را که خواهد پرسیده میشود از آنچه میکند و بندگان پرسیده شوند روزی میدهند
هر که میخواهد بشارت فضل رحمت و منت خود و منع میکند هر که خواهد بعدل خود چگونه بشارت چنین حال آنکه
خلق از نزد عرش تا تحت اثری که آن زمین به نعمت پایان است ملک اوست و کاریگری اوست نیست
مالک مریدگان را جز او نیست پیدا کننده مرایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هکلی
من خالق غیر الله آیا هسته هیچ پیدا کننده جز خدا الله مع الله آیا خدا دیگرست یا خدا هکلی
تعلم له معنی آیا میدانی مراد را بهمتا قل الله مالک الملائکة تؤتی الملائکة من تشاء الى اخره یعنی چنانچه
مقاله شصت و نهم فرمود رضی الله عنه خواهد هرگز از خدا چیزی را جز آمرزیدن مرگناهان گذشته را
و نگاه داشتن از گناهان در روزهای آینده رسیده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعت فرمانبرداری
کردن امر را و باز آمدن از نهیها و راضی بودن تبلیخی قضا و شکستایی نمودن بر بلاهای سخت شکر کردن
بر نعمتهای بسیار و عطای او بعد از آن وفات کردن بخاتم خیر و لاحق شدن به پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و خواهد از خدا و نیار او نه کشادن فقر او و بلارایسوی
تو نگری و سلامتی بلکه خواهد راضی بودن با آنچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را نگاه داشتن
همیشه ابر حالیکه ایستاده ترادران و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه برادر ترا
از آن بسوی جزآن و ضد آن زیر که تو میدانی نیکی را که در کدام یکی ازین دو حالت است در فقر و یا
در غنا و بلا یا در عافیت پیچیده است از تو علم خیر یا و یگانه است وی تعالی بعلم صلیتها و عسکرها و انبیا

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است که ابابلی علی ای حال اصبح
 حله ما کره او حله ما احب کانی کادری الخیر فی ایها باک نمیدارم که بر کدام حال صبح کنم چرا لیکه کرده
 میدارم آنرا یا بر جائیکه دوست میدارم زیرا که بدستیکه من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
 عمر رضی الله عنه از جهت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا آرام یافتن بر برگزیدن و قضای او تلقی
 گفته است کتب علیکم القتال و هو که لک الکمال اخیر چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
 که برود هوای تو و شکسته شود نفس تو پس گرد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پیسته
 دور شود و خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی مانده در دل تو هیچ
 چیز جز خدا پس نپوشود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو در طلب خدا پس رد کرده میشود
 بسوی تو آواره با مر خدا بچستن خطه از حفظ و دنیاوی باشد یا آخر وی پس درین هنگام سوال میکنی
 او را عزوجل این خطارا و بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بر داده هر امر او را و موافقت نمائنده مرا و اگر
 میدهد ترا شکر میکنی او را و آمیزش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری بر او و متغیر نمی شوی
 بروی تعالی در باطن خود تهمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدستیکه تو خواسته آنرا هوای نفس خود خواست
 زیرا که تویی از آن داده نگفته مرا و اینکه فرمان بر داری گفته مرا و او را سوال کردن و اسلام
مهمت الهیه هفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خوشنیتن بینی در علمای خود
 دیدن مرحول نفس او را اعمال و جستن عوضها بر علما و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است یاری کردن
 و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاه داشتن او ست عزوجل
 و پرستیز نمودن او تعالی بجائی تو از شکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمتها که داده است
 ترا آنها را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بدیگری نمودن جز تو و سخاوت او و بدبر باختن او
 مال خود را و قتیکه نیاشی تو کشته دشمن خود را مگر بعد یاری دادن شجاع که خم زد در دشمن تو پیستر
 تمام کردی کشتن او را اگر نمی بود آن شجاعی بودی نگفته شده بجای دشمن بدل می و قتیکه باشی بدل
 گفته پاره از مال خود را اگر خصامن شدن شخص است گویا خود را نمانت دار پذیرفته است برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده شخص
برای تو بدل نمیکردی تو یکمانه از مال خود چنانچه خوشتن میکنی به نهما فعل خود بهترین حال تو شکر پس
است بریاری و دهند و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال گردیدی گناهان
و کارهاست پس بدستیکه تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس بسوی تم و بی ادبی توست
کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدستیکه او جای باش هر بدی است و امر کننده است بهر بدی
و کار خست اگر چه هست خدا پیدا کننده تو با وجود کسی توئی کسی کننده و دوست پیدا کننده چنانکه گفته است یعنی
عالمی خدای آید فعل تو چاره نیست از تو بچو قول پیغمبر علیه السلام اعملوا و قدر و اوسعوا عمل کنید و تقرب بخوید
بر وجه صواب راستی پس هر یک آسان گردانیده شده است برای عملی که پیدا کرده شده است برای آن
مقاله هفتم او و یکم - فرمودنی الله عنه خالی نیستی ازین که یا مریدهستی یا مرد پس اگر هستی
مرد پس تو باردار گردانیده شده و بسیار بار بردارنده که بر سیداری بار گران و سخت ازیر که بدستی که
تو طالبی و طالب مشقت انداخته شده است بروی و پنج کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب خود و فیروزی
یابد مجرب خود و در یاد قصد خود را نمی سوزد که بگریزی از بلائیکه فردمی آید بتو در ذات و مال و اولاد و فرزندان
تا آنکه فرو گرفته شود از تو بارها و در شود از تو گرانها و برداشته شود از تو در دها و زائل کرده از تو رنج
و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و دیدها و چهرهها و سستیها و بسیارها و در دها و تخلیج
شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که نیاز و نعمت داشته شده اند و خواسته
شده گان در گاه اند و اگر هستی مرد پس هر آینه تمت مکن حق را عزوجل در فرود فرستادن ملا بر تویی و شک
مکن هرگز در مرتبه و قدر خود برخیز زیرا که بدستی که خدا در بلا می اندازد ترا برساند ترا بجائی که مردان این اه
میرسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آید و دست و آری که فرو انداخته شود و مرتبه تو از مرتبههای ایشان
و پایه تو از پایههای ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو و کرامت تو از مرتبه مردان راست پس
اگر خست شوی تو بپستی مرتبه پس حق تعالی را صنی نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی و الله
يعلم و انهم لا يعلمون خدا میداند و شما نمیدانید را صنی از سبکند برای تو آنچه عظم و بزرگو و نیک تر است

و تو با داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی
 با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بنابر نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود
 در جواب ذکر کردیم اولاً غالب تر را و حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست و آنکه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد
 اخفیت فی الله مالا یخاف احد و لقد اودیت فی الله مالا یؤخذ احد تحقیق تر ساینده شدم در
 دین خدا آنچه تر ساینده نشده است هیچ یک و تحقیق آزار دهنده شدم در دین خدا آنچه آزار دهنده نشده است
 هیچ یک و فرمود لقد آتی علی ثلاثون سنه و لیلة و مالا یطعم الا شیء یوازیه ابیطبال
 بدرستی که آمده بر من سی روز و شب و نبود مایان را خوراک مگر چیزی که میپوشد آزار بخل بلال و تحقیق
 گفته است انما معاشرا لانبیاء الله الناس بلائهم الا مثل غلام مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین
 مردم ام از روی بلا پیغمبر موافق مرتبه و نیز گفته است اما احقر فکم بالله و الله که من خوف من
 عارت ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود محبوب
 و تر ساینده میشود آنکه بنابر نعمت پرورده شده است و مراد است نیست آن ابتلا مگر از جهت
 آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن به مرتبهای بلند در بهشت زیرا که بدرستی که منزه از بهشت
 برافراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر به عملهای که در دنیا کرده اند دنیا گشت را آخرت است و عملهای
 پیغمبران و اولیا بعد گذاردن امر با و باز ماندن از نیند ها شکیبائی و خوشنودی و موافقت نمودن است
 در حالت بلا بعد ازان کشاده میشود و از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشوند نعمت و فضل نماز تار سینه بر گاه ^{زمان} خوشی
 مقصود است از این دو دو هم - فرمود رضی الله عنه آن کسانی که درمی آیند باز از باران اهل دین عباد
 در وقت بر آمدن ایشان بسوی گذاردن امرهای خدا از نماز جمعه و جماعت های نماز و برای و اگر در آن
 حاجتها که عارض میگردد و مرایشان را در بازارها بر چند گونه اند بعضی از ایشان کسی است که چون می در آید
 باز از راجعی بیند در وی گوناگون شهوتها و لذتها می بیند و بآن وی آویزد آن شهوات بدل می
 پس رفتن می آید و میگرداند آن سبب را که گشت و سبب گذشتن دین وی و عبادت وی و سبب

باز گشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او را مگر آنکه در یابد او را خدا بهر بانی
 و نگاه داشتن خود و صابر گردانیدن او را از ان شهوات پس سلامت مینماید و بعضی از ایشان کسی است
 که چون به بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود و برز و صبر میکند و تکلیف میکند وی آشنا نمیشود
 گذشتن شهوات را پس آنکس همچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی
 و طبع وی و هوای وی و شهوت وی وی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در
 بعضی حدیثها از پیغمبر علیه السلام انه قال کتب للمؤمن بترك كل شهوة عند العجز او عند القدر
 علیها سبعون حسنة برستیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود و مرسله از آنکه گشتن شهوات
 نفس نرود در ماندگی باز و توانائی وی بر آن هفتاد نیکی یا بعبارتی که فرموده است و بعضی از ایشان
 کس است که میگردد آن شهوات و آینه نش میکند بآن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد
 اوست از فراخی دنیا و مال و شکر میکند خدا را بر آن شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند
 شهوات را و شعور نمیدارد از آن پس آنکس باینهاست از هر چه بجز خداست پس نمی بیند جز او را
 و کس است از هر چه جز اوست پس نمی شنود از خبر وی نزد آنکس شغلی است از نظر کردن بسوی غیر محبوب
 و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم در آن است پس چون به بینی آنرا و حال آنکه
 تحقیق در آمده است بازار را پس پیروی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را
 آری تحقیق ندیده است آن چیز را را لیکن دیده است آنها را بجای خود و بچشم دل خود نگاه کرده است
 بآن نگاه ناگهانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود
 می بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صانع پروردگار خود که بسوی جلال او که بسوی
 جلال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را بر میگردد و دل او بخدا از روی مهر باطنی مایل
 بازار را پس باز میگرداند و بانی مرا ایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مرا ایشان را و در پیش ایشان است
 پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در عا کردن است و متفکر کردن در خواستگاه
 اهل بازار را و در شفقت کردن و مهربانی نمودن مرا ایشان را پس دل این مرد سوزنده است بر ایشان

و برای ایشان چشم وی اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در شایسته است و ستودن
 مرخدا را بسبب عطا کردن حق همه بازار از نعمتهای و فضلهای خود پس این شخص نامیده میشود
 شخصه شهر پادشاهان و اگر خواهی نام کن این مرد را عارف و بدل زاهد و عالم از روی معاینه
 و دست پرست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین پرندگان خدا و میانجی میان حق
 و خلق و مجتهد و هادی و ممدی و مرشد و رہنمای پس این شخص گوگرد سرخ است و بضیعه یقین است
 رضای خدا و رحمتها بر وی باد و بر مسلمانیک طالب است مرخدا را و رسیده است به نهایت مقام
 مقال که هر وقت او و سوم - فرمود رضی الله عنه گاهی مطلع میگردد اندخدا را تعالی فی خود را
 بر عیبهای شخص دیگر و بر دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
 و نیت او پس غیرت میکند این فی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خشم
 ولی در باطنش بیشتر در ظاهر و بینی چگونه دعوی کرده شود تنزیهی را با وجود بیاریهای و دردهای
 درونی و بیرونی و چگونه دعوی کرده شود توحید با وجود شرک و کفرست و در اندازنده از جناب
 خداوند این صفت دشمن خداست که شیطان لعین است و صفت منافقان که یقین حکم
 کرده شده است برای ایشان باینکه در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن در آن پس روان
 میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلندوی و غایت بی شرفی او و عوامایی او
 و دعوی کردن او احوال صدیقان را و مزاحمت کردن او با وجود بقای نفس مرفانی شدگان و قدر
 خدا و فعل وی را و محبوبان را بر وجه غیرت کردن ولی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مراد او گاهی
 بطور پند دادن مراد او گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و ادا و و سختی چشم بران در دنگ و دروغ
 کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکند
 ولی و حال آنکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکنند ولی کسی را که غائب است یا حاضر به بیانی که پیر
 نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی
 انهم اکبر من نفعهم ما کناه شراب و تخار برزگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امر حق

بدست در باطن در خوش آوردن پروردگار است و اعتراض کردن است بر و پس میگرد و حالت
 منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر در آن خاموش بودن و تسلیم نمودن است جستن تاویل مرآت
 در شرح و صورت رو بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بر وی که طعن کننده است مرآت برای
 آن مدعی و دروغ او را و گاهی میگرد آن ذکر کردن و به سبب بر کردن او و توبه کردن او از آن
 و باز گشتن او از جمل خود و حیرت خود پس میباشد یک مرتبه مروی را سبب نفع این مغرور که پلک
 شونده است بغرور خود و سبکی خود خدای تعالی را بهمانی می کند کسی را می خواهد پسوی راه راست
 مقابله مقتدا و چهارم فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ات خود است
 بعد از آن در جمیع مخلوقات نوید یارندگان پس دلیل میگردد بسبب این بر وجود آفریدگار و نوید یار
 آفریده ایشان زیرا که در پیشینه دلالت است بر پیشینه و در وجود و مقدر است که استوارانند نشان
 بر فاعل حکیم زیرا که بدستیکه همه چیز موجود است با و معنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله
 ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر قول خدای تعالی و سخن لکه ما فی السموات و ما فی الارض
 به جمیع ما منه را کرده است خدا برای شما هر چه میسر را که در آسمانهاست و چه میسر را که در زمین است
 از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیز نامی است از نامهای خدا و نام هر شئی اثر نیست از نام
 وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او و صفات او و افعال او پوشیده در قدرت و پیدای
 حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفات خود و باطن است بذات خود پوشیده ذات خود را بصفت
 و پوشیده است صفات را با افعال و گشاده است علم را با اراده و پدید گردانید اراده را با حرکات
 و پنهان کرد کردگار خود را و کار کردن را پدید گردانید صفت را با اراده خود وی تعالی باطن است
 و در غیب خود و ظاهر است و حکمت و قدرت خود نیست مانند او هیچ چیز و او است شنوا و بینا
 و تحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نکرد و مگر از سببیکه
 در وی دل روشن است نشان ابن عباس برداشتن دست عصمت حضرت صلی الله علیه و سلم
 است بدعا که فرمود اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل آلهی فقیه گران او را در دین

و بدانان او را تاویل عطا کند ما را خدای تعالی برکتی باین قوم را و بر انگیزد ما را در گروه ایشان
مقاله هفتم و در پنجم فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعت
 او سلامتی سینه و جوفم و نفس و تازه روحی و در با خلق چیزیکه شان او عطا کردن است باز داشتن
 آنرا را و برداشتن آنرا را و در ویشی را و نگاها داشتن حرمت پیران و نیک اندگانی بابرادران اندر
 کردن مخرج دادن را و گذشتن خصوصت و دفعها و لازم گرفتن ایشان و برگردانیدن از ذخیره کردن
 مال و گذشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت
 فقر است که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند است و حقیقت تو نگری آنست که بیه نیاز
 شوی ازین که او مانند است و تصوف گرفته شده است از گفتگوی علم لیکن گرفته شده است
 از گرسنگی و بریدن چیزها بیکه الفت گرفته شده است و نیک پنداشته شده و ابتدا مکن فقیر را بعلم
 ابتدا کن او را نه می زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن انس می آورد او را تصوف
 بنا کرده شده است بر مبحث فصاحت سخاوته که بر ایمان را بود رخصا که اسحاق را بود و صبر که
 ایوب را است و آشاده و مناجات که که یار است و عزیمت و تنهایی که یحیی را است و خرقه پوشی
 که موسی را است و شیاجی که عیسی را است و در ویشی که محمد را بود صلی الله علیه و علیه و سلم
مقاله هفتم و در ششم فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تو نگری آن
 بعزت و بزرگی نمودن و در ویشی آن را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو باد بخواری نمودن
 و خالص شدن از ریا و آن همیشه دیدن خالق است و تمت مکن خدا را در اسباب مسکینی آری بسوی
 خدا و هر چه حواله صانع مکن حق برادر خود را از رحمت اعتماد کردن بر آنچه میان تو و اوست از دوستی
 و بر تو باد صحبت کردن با فقرا بفرقتی و ادب نیک جوفم و نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه
 زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم است از روی خلق و بهترین علما
 نگاها داشتن باطن است از انقیات کردن بسوی چیزیکه جز اوست و بر تو باد نصیحت کردن
 بر عایت حق نمودن و صبر کردن پس است ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس است

که غنا بخوبی بهیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرد دست و بر کسیکه بالاتر از تست شوخی بهیشی
است و بر کسیکه آن مانند تست بر خلقی است فقر و تصوف همه کوشش است میامیزد کوشش را
بهیچ چیز از منزل توفیق و هدایای تعالی مارا و شمار ای دوست من بر تو باد بزرگ کردن خدا در همه
حال زیرا که آن مریخی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بحد خدا زیرا که این زیانمارا دور
کننده است و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جایهای قضا زیرا که قضا واقع
شدنی است و بدانکه تو پرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش
بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و در دراز خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری
کردن خدا و رسول و و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و ادا کن بسوی او حق او را و با حجت
مکن او را با آنچه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک
کردن نیت بایشان و سعی کردن در میان ایشان در هر نیکی و شب نیک در حال آنکه هیچ یک را در دل
تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی هر کس را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا
را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا را آنچه نمیدانی و بر تو باد بجای کردن از خدا
و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار هر کس را که جز خدا است بلا حظه صحبت خدا
و صدقه کن هر بامداد بآل منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذران روز جزا به بر هر مسلمانی که
مرد است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذران نماز استخاره و بگو
در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجعلنا من الصادقین و محققین کن بر خواندن آعوذ بالله من
الشیطان الرجیم هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب الشهادة هو الرحمن الرحیم تا آخر سوره شمس
خدای تعالی توفیق و هدیه و یاری بخشیده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر بخدای بزرگ
معتاله هفتاد و هفتتم - فرمود رضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس
چون باشی با خدایی و جو خلق بسیاری خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس
عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت به سلامت می مانی بگذران همه ابر در خلوت و خج

و در آنی در خلوت تنها تا به بینی انس نرسند خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی
 چیزه را که در ای اعیان است و دور گردد نفس بیاید بجای او امر خداوندی که اولین بین هنگام
 نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یا دست و وحشت تو انس است ای شخص
 نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقا که بهر تنبیه
 ایشان دشمن اندم اگر پروردگار عالمیان پستتر گفت رضی الله عنه کسیکه بچشیدن کار را بشناسد
 آنرا پس گفته شد مرا حضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرای او چگونه دریا بد شیرینی ذوق
 را پس فرمود کار کند در دور کردن شهواتها از جانب خود بقصد تکلف مسلمان چون کردار نیک
 کند بر پیگرد نفس او قلب پستتر میگردد و قلب او سر پستتر میگردد و سر از حلاله بجای پستتر میگردد و فنا
 پس میشود و فنا وجود پستتر فرمود و نشان می گنجاند ایشان را بر روی مود فنا معدوم گردانیدن
 خلایق است و بر کشتن طبع لشت بسوی طبع ملائکه پستتر فانی شدن است از طبع ملائکه پستتر
 پیوستن است براه نخست درین هنگام آب میدهد ترا پروردگار تو چندانکه میخواهد آب هر ترا و میرد باند
 در تو آنچه میرد باند اگر میخواهی این را پس بر تو باد و مسلمان شدن پستتر تسلیم شدن بقضا پستتر نادان بودن
 بخدا پستتر شناسا گشتن با و پستتر وجود حق یافتن چون باشد وجود تو مرحق را باشد همه چیز مر
 او را زهد کار یک ساعت است و پر پیزگاری کار دو ساعت است معرفت کار همیشه است
 مفتاله هفتاد و هشتتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه او صاحبان غم
 را ده خلعت است که ور در خود ساخته اند آنرا پس چون بر پا دارند آنرا را و استوار گردانند آنرا را حکم
 خدا بر سنده بجای بزرگ اول است که سوگند خور و بنده بخدا را است نزد رخ نه بقصد و نه سهو زیرا که چون
 استوار گردانند بنده آنرا از نفس خود و عادت گردانان خود را بر سیدار او را این عادت بسوی لذت نشستن
 سوگند را بخلعت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دری از نورهای خود
 شناسد سود آنرا در دل خود و بلندی او را در درجه خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد
 برادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کنند بوی کسیکه می شناسد او را و میرسد او را کسیکه

می بیند او را دوم آنست که پسرین کند دروغ گفتن را بهر زلی و بجد زیرا که چون چنین کند و استقامت کند
 آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینه او را روشن گرداند
 آن علم او را گویا که نمی شناسد دروغ را و چون بپوشد آنرا از دیگری حیب گیرد آنرا بروی سر نشاند
 آن دروغ گویا بسبب آن دروغ خود را گرداند و اگر عاقلانه را بدور شدن این صفت باشد ملو را
 ثواب سوم آنست که پسرین و از اینکه وعده کند کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگذارد
 وعده کردن را البته زیرا که این قوی ترست هر کار او را میانه روند ترست او را زیرا که خلاف
 وعده گوی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پایه حیث داده شود او را
 دوستی در صداقان و بلندی مرتبه نزد خدا چهارم آنست پسرین و اینکه لعنت کند چیزی را
 از خلق یا بر بنیاد مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصلت از خوبیهای نیکان صدیقان
 است و مرا نکس اعاقبت کار نیکو است در نگاهداشتن خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکنند
 او را نزد خود از درجهای و میرانند او را از جایهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میدارد او را
 از خلق و روزی میکنند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پیغم آنست که پسرین و اینکه
 دعای بد کند بر کسی از خلق اگر چه ستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بر زبان خود و سکاقت
 نکند او با فعال او بردارد آنرا برای خدا و سکاقت نکند او را بگفتار و کردار او زیرا که این صفت
 بر میدارد صاحبش را بر درجهای بلند و قتی که نگاهدارد خدا را باین صفت می یابد مرتبه بزرگ دنیا
 و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک دور و قبول شدن دعاها و بلندی قدر و رتبه
 و از جندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یک از خلق از اهل قبله بشر که نکند و نه بفرمان
 زیرا که بد رستی که این نزدیک ترست بر حمت و بلند ترست در درجه و این تمامی منت است و دور ترست از دامن
 و علم خدا بکفرش و دور ترست از دشمن دشمن خدا و نزدیک ترست بسوی رضای خدای تعالی و رحمت
 وی پس بد رستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهند بهر بانی کردن خلق
 همه بهتقم آنکه پسرین کند نظر کردن را بر چیزهای گناهان در بیرون و درون و باز دار و از آن اعضا را

زیرا که بدستیکه نظر نکردن از شتاب ترین عملهاست از روی ثواب در دل و اعضا درین جهان
 با آنچه می نهد خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدا را که منت نهد بر ما همه عمل کردن
 باین خصلتها و بیرون آوردن شهواتهای ما را از دلهای ما هشتم آنست که پریز کند از اینکه گردان بر سر
 یکدیگر از مردم از خود باری انداخته و نه بزرگ بلکه برادر و بار خود را از همه مردم از آنچه نیازمند است بآن و از آنچه
 بے نیاز است از آن زیرا که این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پریز گاران است باین
 عمل قوی میشود و در آنکه امر مشهور و نهانی نکر باشد و می باشد خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد
 کسی همچنین می برد او را خدای تعالی بسوی بے نیازی و یقین و استواری و شهنش بخدا و بلند
 نگردد اند کسی را بهوای نفس خود باشد خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
 باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پریز گاران است و این نزدیک
 ترین درستی است برای اخلاص نهم آنست اینکه می سرزد مرا و را
 که بر دلمع خود را از آدمیان و در طمع نیست از نفس خود را در آنچه
 در دستهای ایشان است پس بدستیکه این عزت بزرگ تر است
 و تو نگری خالص است و پادشاهی بزرگ است و نازیدن بزرگ و یقین
 صافی و توکل شافی و هویدا است و این درستی است از درهای اعتماد
 بر خدا و درستی است از درهای زهد و بلوی گرفته میشود پریز گاری
 و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانه های کسانی است که بریدگان اند بسوی خدا و هم تو واضع است
 زیرا که بدستیکه تو واضع بر او نوشته میشود محل عابد و بلند میگردد مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی
 نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعتها
 است و شدخ آنها و کمال آنها و باین در میاید بنده منزه های صالحان را که خوشنودانند از خدا و در
 حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی است و تو واضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یک از مردم

و نگویند نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید
این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتجسس گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من
و اگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من و اگر باشد عالم بگوید آن را
داده شده است چیزی که نرسیده ام من بآن و یافته است چیزی که نیافته ام من و دانسته است
چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم و اگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنادانی
و من گناه کرده ام او را بعلم و نمیدانم بجهل خاتم من شود و بجهل خاتم وی شود و اگر باشد کافر بگوید که
نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مرا و را بهل نیک نزدیک است که کافر
شوم پس ختم کرده شود مرا بهل بد و این باب مهربانی کردن است و رسیدن و سزاوارترین چیز نیست
که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین
صفت سلامت دارد او را خدا از حاد و ثواب رساند او را بمنزله صحبت کردن مر خدا را و باشد از
برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لعنة الله که دشمن خدا است
و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که بتجسس قطع کرده است در کبیر را و در سیاهناست بتجسس را
و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود در دین و دنیا و آخرت و آن مغر عبادت است نهایت بزرگی
زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن
ببرد زبان خود را از ذکر اهل علم بیدی و آنچه بے معنی است پس تمام نمی پذیرد و هیچ عمل گرگان ببرد آن
کمینه را و کبیر را و در گذشتن از حدرا اذل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی
و خواهش او در نهان و آشکارا یک و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و نباشد از ماضی
و حال آنکه یاد میکند کسی را که از خلق خدا بیدی یا سرزنش میکند کسی را در کارهای بد و دست دارد
که ذکر کرده شود نزد وی کسی بیدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسی نزد او بیدی یا خجالت
سبب آفت عبادان و الهی متعبدان و زاهدان است مگر کسی که یاری داده است او را خدا بزرگوار است بان و دل او بر خجالت
مفت اله مفتا و و نهم چون بیارش وی رضی الله عنه به بیمار سیکه و فحاش کرد و در آن گفت

مراورایسراو عبد الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من بچیزیکه عمل کنم بران بعد تو پس فرمود بر تو با
 بتقوی کردن خدا و بیم دار کسی را جز خدا و امید دار کسی را جز خدا بسیار حاجتهای را بسوی خدا
 و اعتماد کن مگر بر و بخواه جتنا را به از و دستواری را از هیچ یک جز خدا لازم گیر توحید که اتفاق هست
مقاله هشتاد و هم - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود
 از ان هیچ چیز بیرون نماند از ان هیچ و فرمود من مغرام بی پوست و فرمود هر فرزندان خود را
 در روشنند از گردن پس بدرستی که من باشم در ظاهر و باطن و فرمود تحقیق حاضر شد اند
 نزد من چیز شامدم پس فراموش کنید جای بر ایشان و آداب و زید یا ایشان اینجا مرانی و نجاش
 بزرگ است و تنگ نسازند بر ایشان جای را و بسیار میفرمود و علیکم السلام و رحمة الله و بركاته
 بسیار از خدای مرا و شمار او تو به قبول کن خدای من و بر شما در آید بنام خدا و چای که پرورد کننده
 هستی گفت این روز سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیز نه هیچ
 فرشته و نه فرشته مرگ ای ملک المروت عطا کرد ما را کسی که میگرد کار ما را بر خود جز تو و او از او از
 بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدرستی که بود رضی الله عنه که بر می داشت
 هر دو دست خود را و دراز میکرد و دو دست خود را میگفت علیکم السلام و رحمة الله و بركاته
 تو به کنید باطن خود را و در آید در صفت اینک می آیم بسوی شما و بود که میفرمود و نرمی کنید بعد از ان
 آما و راحت و متی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است پیچ و دوری میان
 آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا هیچ یک و قیاس نکنید بر من هیچ یک پست سوال کرد او از فرزندان
 عبد العزیز از در وی و حال وی پس فرمود پیر سید مرا هیچ یک از چیز من میگردد در علم خدا
 و فرمود حال آنکه پرسید او را و لد او عبد العزیز از بیماری او بدرستی که بیماری من نمیدانم او را که در نمی آید
 هیچ یک نه آدمی و نه پری و نه فرشته شکسته نمیشود علم خدا بحکم او تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیکردد
 و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و میگرد خدا آنچه میخواهد و ثابت میباشد آنچه میخواهد و نزد او است
 اصل کتاب پرسید و نمیشود و می تعالی از آنچه میکنند و ایشان پرسید و نمیشوند پرسید او را و عبد العزیز

چه چیز در ناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من در میدانم هر اگر دل من پس نیست
 بدل در وی و وی درست است با خدا پستتر آمد او را موت پس بود که میگفت استعذت
 بلالا اله الا الله سبحانه و تعالی والحق الذي لا يخشى الموت سبحان من تعزى
 بالقدره و قهر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پیر او موسی
 که وی فرمود رضی الله عنه تعزى را و او را که در این لفظ را از زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد
 این را تا و قنیه که گفت تعزى و در از کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد
 از زبان وی پستتر گفت الله الله الله پستتر پنهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسبیده بود
 بهام صلوٰت پستتر بیرون آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قد تعزى آنکه در احوال
 شیخ الانام هادی خاص و عام قدوة المحققین امام العارفين قطب الاقطاب جهان و فرد الاحاب
 زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند
 که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک
 می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آن حضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه پاکیشان
 از مجلس برداشته می بردند چون از دحام مردمان بسیاری شد و ضمای خانقاه گنجایش ایشان
 نمیکرد و در مصلای عمید می نشستند و ضلالت برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند وقتی بوشی
 که قریب هفتاد و هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند
 از جمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک الله
 خود را جمع فرموده کتابی ساختند مسمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و
 سالکان راه خالق بغایت مفید و نافع و کیمیا است بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال و لیا
 می رسند حضرت قدوة العارفين و امام المحققين صاحب مرخا و مرشد طریق هدی حضرت والدی
 قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مظلله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آن حضرت بهم
 بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم حروف در حضور

میخوانم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله و غیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمه فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعه عبارت عربی و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مد ظله العالی بحجت ایشان یاین اقم فرمودند که شما ترجمه فارسی این کتاب مبارک بنویسید به نحویکه محض ترجمه باشد بیه تفسیر پس بموجب فرموده ترجمه آن نوشتیم بے زیادتی لفظ در آن تا آنکه حدود صلوٰۃ حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حدود صلوٰۃ این ترجمه شود مگر در محلی که زیاده کردن لفظ مناسب بود مرعبات فارسی را اندک زیاده نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش نور الاریاب فی ترجمه فتوح الغیب نهاده شد و حق تعالی ما را و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کند بحسب مآل العباد

قد وقع الفراغ فی سنة الف

ومائتین وثمان من هجرة

النبوة صلی الله

علیه وآله

وسلم



قطعات تالیف طبع

از نتیجه فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقش بند چرخ افروز سخن بطرز نوی
منشی نورالدین احمد صاحب کفنی کاکوروی

از حمایت علی ولی الله که بنا مش کمال نازان است	ترجمه کرده شد فتوح الغیب	کو تصنیف غوث درایت
نوش کتابی که فیض اسرارش	نکته آموز اهل عرفان است	عربی را بفارسی دیدم
کیفیا سال طبع او گفت	نور لاریب رکن ایمان است	در عبارت که سهل آسان است

و یکم

طبع شد ناد در کتابی در سلوک	نور لاریبش جهان لاریب گفت
نور در منفوط سال عیسوی	ترجمه زیب فتوح الغیب گفت

شمع افروزی خامه نور بار سرآمد شعرای ذی وقار یوگار حضرت مصنف عاقل قدر والا کمر
منشی الرضی علی صاحب مخلص شرکاکوروی

بهر شمع بزم عرفان نور لاریب	عیان هر غوث عظم کی ولایت	صدادرگاه کائنات سیه آئی	بین تابان جوهر علم حمایت
-----------------------------	--------------------------	-------------------------	--------------------------

لی نوازی قلم فصاحت قلم قلم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المخلص بقیس سلمه

مژده بادای سرفروشان در پیر میغان	بادی نور بهت اندر ساغر مهر میر	آنکه اندر جام فیض غوث عظم تافته
نی چو شمع دلگن بل فتابی در ضمیر	آنکه از مهر ولای عارف اسرار حق	حضرت شاه حمایت چون آمد استغیر
اینک مدد فضای محفل شاه حبیب	شمع لا شرقی و غربی هم بشیر هم تیر	بادی بل نور عین نور جان است این کتاب
بادی بل نوریزان بی شبیه بی نظیر	جلوه فواید است بین برده نو نور از دل	قیس حشی نور لاریب از فتوح الغیب گیر

و یکم

مژده ای خاصان علام الغیوب	غیب را اندر شهادت شد ظهور	کز فتوح الغیب غوث نامدار
---------------------------	---------------------------	--------------------------



درخت هر سو کز اسرار سرور	مکشف شد بر قلندر سر خود	نور حق را دید در غیب حضور
نور را پیش به عالم تافت	ذره ذره مهر شد نزدیک دور	چهره بکشاقیتس چون خشن آن چراغ
موسیان را بر فروز این شرح طور	بزم ما از وجه آیز در روشن هست	پاک نوری نور و نور و نور و نور

تقریظ منظومه

نغمه سنجی طبع سر آفرین خاتم فصاحت انگین آبرو افزای معانی پرور می نومی محمد عالم قیصری

باده فردشی ز خرابات ما	دوش بر آمد عیالات ما	بویایی ساقی فرخنده پی	لعل لبش برکشید جام می
بیمجو نسیم مست خراش شک	صبح خنک دارد و شام خشک	جمع کند خاطر افشوده را	زنده جاوید کند مرده را
باده کمن دارد و جاش نوی	ساقی رند و لقبش می نوی	آن خلعت پیر میغان بوتراب	آیت از نسخه ام الکتاب
قره عینین علی ولی	مولوی شاه حمایت علی	دل شدگان اگر حمایت کند	باده گلرنگ عنایت کند
ساغر بندی وز بند اومی	قصه دامنش بکند جمله طی	آتش سیال چو طوفان فوج	آب حیات است برای فوج
غرق فنا هستی ز نایبان	حق بمدد گاری طوفانیان	آنکه شنیده ز محمد خطاب	آیه منو تو آخر فتح باب
مرده و پس نده جاوید شد	مه که فنا گشته چو خورشید شد	روز سیاهی که فنا شد شب	نور شد و صبح سرور و طرب
تخم که در ارض نده نا پدید	گشت درخت و درخت باوید	بنده که از بندگی خود رسید	زنده بخت گشت و بعزت رسید
بنده این باده شدن می بند	کز بنده ستغنی و فارغ کن	منکفای می و ساقی شدم	طالب یک جرعه باقی شدم
گفتم از و کای شد عالی نسب	چشم کرم کمن بمن تشنه لب	گفت خذ الکاسه و اشکو لک	ذالك فحصل لاک من دینا
روخبری ده به خراباتیان	مفت بگیرند متاع گران	کاین قبح پاک شراب کمن	میرسد از حضرت شاه زمر
سردستان و خراباتیان	مایه تسکین مناجاتیان	خضر طریقت برده صومعه	رند حقیقت بدر میک
کز نهان سر عجیب غریب	عین عیان حضرت شاه حبیب	آنکه هزاران برش سرگون	منتظر یک نظر و فزون
چون بخوار در نگاه کرم	خوش بر بانند ز وجود عدم	هر که ز جانش شده سرش شاد	یا فته از خود همه نقد مراد
قیصری از ساغر و شاد باد	وز قدش میکده آباد باد	عکس شش هست که بینی بجام	شاه غیبی بود این دایم

100